

ماهنامه جلا

نیاز اندیشه روز

شماره اول :: فروردین ۹۹

این شماره: برنامه و برنامه ریزی فرهنگی

ثبت و انتقال تجربه ها برای همفکری، همدلی و همراهی نسل ها





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

ماهنامه فرهنگی

ثبت و انتقال تجربه های ارزشمند

ایجاد فرصت همفکری، همدلی و همگامی با نسل جوان این سرزمین

- مدیر مسئول: شهرزاد تولیت
- سردبیر: محسن فردرو
- با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی
- امور اجرایی: مریم علاءالدینی
- هماهنگی: سارا فردرو
- طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان
- اطلاع رسانی: محمدرضا پیری
- نشانی پایگاه اینترنتی: fekrvarzi.ir

علاقمندان می‌توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fardroo@outlook.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

سخن مدیر مسئول :: حرکت به سمت دانش افزایی.....	۴
سخن سردبیر :: داستان برنامه ریزی فرهنگی.....	۴
چگونه می توانیم در جهان غیر منطقی، منطقی عمل کنیم.....	۵
برنامه ریزی فرهنگی روی دیگر سیاستگذاری اجتماعی.....	۶
ساختار برنامه ریزی فرهنگی.....	۷
اهداف و چشم انداز ها :: گفتگو با سردبیر.....	۸
هنر فکر کردن.....	۹
تاریخ متعلق به گذشته نیست بلکه تلاشی برای زندگی کردن در حال است.....	۱۰
تجربه آموزش های مهارتی بانگرش سیستمی.....	۱۱
کارآفرینی در صنایع خلاق.....	۱۴
بررسی نیازها، کالاها و خدمات فرهنگی در اقتصاد فرهنگ.....	۱۶
آیا شما با اصطلاح تله فقر آشنا هستید؟.....	۱۸
بازار کار.....	۱۹
موفقیت آیا این همان بهشت گمشده من است؟.....	۲۰
مهارت های کلیدی برای آینده.....	۲۴
چگونه فرزندان موفق پرورش دهیم.....	۲۶
بیابید کودکان را کارآفرین بار بیاوریم.....	۲۸
معرفی کتاب تعلیم و تربیت آینده محور.....	۳۲
خاطرات ایمنه مولینس :: دختر معلول قهرمان مسابقات ورزشی.....	۳۹
تجربه هدفمندسازی و توانمند سازی جهان وند.....	۴۲
شکاف بهره وری.....	۴۵
آیا می دانید پول داغ چیست؟.....	۴۶
رمان آبا در مسیر نشر.....	۴۷
در اهمیت نویسندگی و نویسندگان.....	۴۸
موشک باران و خضر پیامبر.....	۴۹
نقد و نقادی رمان "عسل عبدالمهی".....	۵۰
فن بیان و مهارت در گفتگو.....	۵۱
شهر سوخته رویای زندگی شده.....	۵۲
علم داده و مدیریت شهری، روش نوین حل مسئله.....	۵۴

فهرست مطالب

۵۸	 نقش مدیریت فرهنگی در افزایش رضایت از زندگی
۶۲	 بررسی رابطه شکاف نسلی بامیل به مصرف کالاهای فرهنگی
۶۵	 سرمایه نمادین
۶۷	 مدیریت فرهنگی در مسجد
۷۱	 ارتقاء دانش اجتماعی
۷۳	 زندگی ویتروینی
۷۶	 تجربه برنامه ریزی فرهنگی
۷۸	 آشنایی با هنرمند جوان
۸۲	 معرفی کتاب زنی متفاوت باشید
۸۴	 پیوست فرهنگی و برنامه ریزی توسعه

■ سخن مدیرمسئول

حرکت به سمت دانش افزایی

یادم نیست چه زمانی و چند ساله بودم که برای اولین بار کلمه «مدیریت فرهنگی» را شنیدم اما جز یک معنای ساده برگرفته از دو کلمه چیز بیشتری ذهنم را درگیر نکرد. وقتی که به عنوان رشته تحصیلی آن را برگزیدم هم باز نمی دانستم که یکی از مهمترین رشته های تخصصی در دنیا است و جوامع پیشرفته قطعا به عنوان یکی از مهمترین بخش ها، به صورت جدی و با برنامه ریزی دقیق و سرمایه گذاری کلان مشغول به تدوین برنامه های فرهنگی برای جوامع و نسل های آینده خود هستند.

اگر فرهنگ را به معنی تمامی آداب، رفتارها، اعتقادات، اخلاقیات افراد جامعه بدانیم پس بدون شک تمامی بخشهای رفتاری ما و جامعه ما را شامل می شود که نباید بی تفاوت از کنارش عبور کنیم.

در چهارسال دوره کارشناسی نقش فرهنگ را در سیاست، اجتماع، هنر و ... آموختم و فهمیدم که حتی در کوچکترین سازمان ها هم فرهنگ سازمانی نقش عمده ای در پیشبرد اهداف و برنامه ریزی آن سازمان ایفا می کند. فهمیدم که فرهنگ برای هر فرد از درون خانواده شکل می گیرد در دوره مدرسه کامل و کامل تر شده و در اجتماع تکمیل می شود که تمامی این مراحل باعث شکل گیری فرهنگ کلی جامعه می گردد.

در دوره کارشناسی آموختم که هنر یکی از بخش های اصلی تاثیر گذاری فرهنگ برای جامعه است و هنرمندان هر جامعه ای نقش عمده ای در تبیین فرهنگ آن جامعه به عهده دارند و به عنوان پیشرو در این رسالت بزرگ همراه فرهنگ هستند همانگونه که ما امروزه با بررسی آثار هنری دوره های گذشته می توانیم به بررسی فرهنگ و آداب و رسوم آن جوامع بپردازیم.

یکی از ابزار مفید برای جهت دهی فرهنگی (افکار و باورها و رفتارهای ...) و مدیریت آن رسانه است که نقش بسیار عمده ای در پیشبرد اهداف برنامه ریزان فرهنگی به عهده دارد. در جامعه ما از نظر من، رسانه آنطور که باید و شاید نتوانسته به وظیفه خود عمل کند و نقش مثبتی در زمینه ارتقا فرهنگ جامعه ایفا نماید. امید است که بتوانیم با یاری خداوند در این ماهنامه اطلاعات و دانش ارزشمند و مفیدی را در اختیار همگان قراردهیم تا در بالا بردن سطح فرهنگی جامعه و حرکت به سمت دانش افزایی کوچکترین نقش مثبت را ایفا نماییم.

با امید روزهای بهتر

■ سخن سردبیر

داستان برنامه ریزی فرهنگی

سال ها پیش کتابی تک نسخه ای بدستم رسید که بیست سال قبل چاپ شده بود. این کتاب مطالعات یک موسسه خارجی در مورد روند تحولات و تغییرات اجتماعی در یکی از شهرهای ایران را نشان می داد و پیش بینی های آن حکایت از این داشت که در بیست سال آینده وضعیت آن شهر چگونه خواهد بود و با کدام چالش ها روبرو خواهد شد. چون این کتاب به سفارش یکی از دستگاه های دولتی وقت و در زمان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تهیه شده بود، پیشنهادات مهمی نیز تحت قالب برنامه ای دقیق ارائه می کرد تا در آینده بتواند بخشی از چالش های پیش بینی شده را به سمت مطلوب هدایت نماید. برطبق معمول نیز این گزارش در کتابخانه به فراموشی سپرده شده بود و اینک بعد از بیست سال این گزارش پیش روی من بود. چالش های پیش بینی شده آنقدر دقیق بود که با گزارش های زمان حال استانداری منطقه مذکور که در آن زمان در اختیار من قرار داشت تطبیق می کرد. من بارها به صفحه اول و مقدمه کتاب و انتهای آن و پشت صفحه مراجعه کردم تا از تاریخ انتشار کتاب مطمئن شوم و برایم باورکردنی نبود که دانشی وجود دارد که می تواند در بیست سال قبل با چنین دقتی چالش های آینده را پیش بینی نماید و برنامه دقیق برای چالش ها ارائه دهد. از همانجا تصمیم گرفتم دانش برنامه ریزی فرهنگی را برای رسیدن به آینده مطلوب دنبال نمایم. در اولین گام، در کارشناسی ارشد یکی از دانشگاه های کشور که گرایش برنامه ریزی فرهنگی را در یک دوره محدود ارائه نمود شرکت کردم و بعد نیز همین فرصت برایم در سطح دکترای مدیریت و برنامه ریزی فرهنگی فراهم شد. اما متأسفانه بزودی فهمیدم که این دانش در دانشگاه های کشور صورتی ناپخته و غیر جدی و ناقص دارد و نمی تواند نیازهای روحی و علمی مرا با مدرک گرایی افراطی موجود تامین نماید. بعد از آن بصورت موردی هروقت منابع و مقالات و تجربیات داخلی و خارجی بدستم می رسید با تشنگی سیراب ناپذیری مطالعه و جمع بندی نمودم. در چند دوره دانشگاهی نیز سعی کردم برخی آموخته ها را به دانشجویان عزیز به اشتراک گذارم و در آخر نیز به این نتیجه رسیدم که بهترین کار برای یادگیری برنامه ریزی فرهنگی دنبال کردن مباحث نظری و دانشگاهی نیست بلکه راه حل در بررسی تجربه های برنامه ریزی فرهنگی نهفته است. بدین منظور تعریفی از برنامه و برنامه ریزی فرهنگی ارائه نمودم و بر آن اساس حداقل هزار عنوان برنامه را در طول سال های متمادی بصورت تجربی مطالعه و تجزیه و تحلیل شد. مجموعه ای را با عنوان آینده پژوهی راه اندازی نمودم تا نگاه تجربی به برنامه، با روش های دستیابی به آینده مطلوب ترکیب شود. در این مسیر نیز متوجه شدم معمولا مباحث دانشگاهی بجای برنامه ریزی برای آینده به روش های آینده پژوهی می پردازد. پس از سال ها و پشت سر گذاشتن همه این تجربیات تصمیم گرفتیم به کمک برخی دوستان و همکاران گرامی کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی را با حضور دانش پژوهان علاقمند به این موضوع راه اندازی نماییم و نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل حداقل دویست برنامه فرهنگی را با سخن اجرا کنندگان آن در این ماهنامه منتشر نماییم، به این امید که دستاوردهای حاصل، در قالبی ساده و تجربی، بدون پیچیدگی های نظری درج و با علاقمندان به اشتراک گذاشته شود. امید است که در آینده نزدیک مسیر تجربی برنامه ریزی فرهنگی، راه دستیابی به آینده مطلوب را برای کشور ما هموار نماید.

من الله التوفیق

چگونه می توانیم

در جهان غیر منطقی، منطقی عمل کنیم



ویژه طراحی می شود و نبایستی بصورت خط تولید آنان را در همه جا تکرار نمود.

تشکیل کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی به منظور ثبت تجربه های برنامه ای با حضور علاقمندان از آذرماه سال ۹۸ بدین منظور شکل گرفت. لزوم همکاری و تجمیع نیروهای انسانی متخصص، جستجو در منابع معرفتی و الگوهای برنامه ریزی، بهره مندی از دانش گروه های مرجع، ثبت و انعکاس تجربه ها، بررسی و تحلیل برنامه ها در راستای برنامه ریزی فرهنگی و تدوین برنامه های فرهنگی هدفمند از جمله اهداف کارگاه بررسی تجربه های فرهنگی در تهران و شهرستان ها بوده است.

این تجربه در بخش خصوصی و بدون وابستگی دولتی و سیاسی در دست پی گیری است و امید است کشور را در زمینه های مهمی کارگشا باشد.

دور اندیشی بجای کوتاه مدت گرایی، حرکت از استراتژی کیسه های شنی به سمت آینده سازی، توسعه مهارت ها، مقدم داشتن مردم در برنامه ریزی ها، برنامه ریزی مبتنی بر تفکر و رشد فرهنگی، داشتن چشم انداز فرهنگی، حل تعارض ها و ایجاد سازگاری بین مردم و واقعیت ها بیش از همه اهمیت دارد.

در این شماره بخشی از موضوعات مطرح شده در کارگاه های تجربی برنامه ریزی فرهنگی برای بهره گیری علاقمندان منتشر می شود.

آنچه همه ما هر روز در زندگی با آن روبرو هستیم نوعی برنامه است، وقتی که سعی می کنیم با پیش بینی نیازهای زندگی، به آینده دست یابیم.

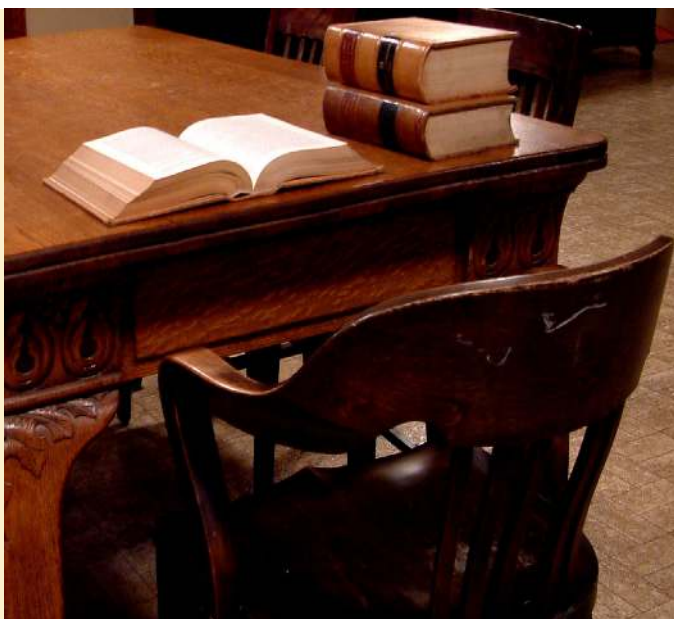
در مجموع برنامه شکلی از ارتباط است. ارتباط اجزاء و عناصر گوناگون و پیوسته ای که در مسیر رسیدن به هدف با پیش بینی دقیق با یکدیگر هماهنگ شده اند.

برنامه ها در مسیر اجرا به تجربه تبدیل می شوند و بهترین نوع بهره گیری از تجربه ها مراجعه مستقیم به کسانی است که عمری را در کسب تجربه ها گذرانده اند.

اگر تجربه ها را از زاویه ارزش ها و تعامل با مردم و درک کنش ها و خواسته های آنان بررسی کنیم در واقع در مسیر ثبت برنامه های فرهنگی قرار گرفته ایم. بدین ترتیب وقتی از برنامه فرهنگی سخن می گوئیم رویکرد ما ارتباط منطقی و سازنده و متعامل با دیگر مردمان است که از طریق پیش بینی و طراحی کنش ها و درک خواسته ها و شناخت شرایط بیرونی فراهم می شود.

معمولا در برنامه ریزی فرهنگی با پروژه ها روبرو هستیم. پروژه مجموعه اقدامات و عملیات و فعالیت های متشکل و دارای روابط منطقی است که برای نیل به هدف مشخص انجام می شود و صورت تکرار شونده و خط تولید ندارد.

در حقیقت هر برنامه فرهنگی یکبار و متناسب با شرایط و موقعیت



برنامه ریزی فرهنگ روی دیگر سیاستگذاری اجتماع

● سیاستگذاری اجتماعی و فرهنگی به همه جنبه های زندگی اجتماع انسانی در سطوح فردی و جمعی منطقه ای و عمومی و زندگی واقعی همه ما مربوط می شود و رویکردی آینده نگرانه دارد.

در برنامه ریزی فرهنگی نهفته است. برای نمونه به مثالی توجه کنیم که دولت برای رفع برخی نیازهای داخلی برای ورود اتومبیل های گران قیمت خارجی به کشور سیاست گذاری می کند اما نتیجه این سیاست گذاری آثار فرهنگی ورود اتومبیل های خارجی در حوزه فرهنگی به صورت تعارض اخلاقی در جامعه پدیدار می شود و آثار خود برتر بینی و تفاوت طبقاتی و تغییر عقاید و سلاقی و افزایش کالاهای لوکس در بین مردم بتدریج آشکار می شود. آنچه می تواند سیاست گذاری ها را تعادل بخش نماید نوعی برنامه ریزی فرهنگی است که قبل از اجرای سیاست ها بر آثار ارزشی و تبعات فرهنگی آن اندیشیده و با پیش بینی های لازم آثار این سیاست ها را به نفع تعادل بخشی به جامعه در مسیر اجرا کاهش دهد.

موضوع طبقه و هویت و احساس محرومیت نسبی و جنسیت نابرابری و فقر و بهره وری و امید به زندگی و تأمین اجتماعی و سن و سال و نسل ها و خانواده و جمعیت و روابط عاطفی و رفاه و دیگر موارد، همگی در سیاستگذاری اجتماعی نیازمند توجه به ابعاد فرهنگی آنها پیش از ابعاد دیگر است.

در سیاستگذاری اجتماعی با طرح ها روبرو هستیم. طرح مجموعه پروژه های مرتبط با یکدیگر است که برای دستیابی به هدف یا اهداف مشخص اجرا می شوند. اما در برنامه ریزی فرهنگی با پروژه روبرو هستیم پروژه مجموعه اقدامات و فعالیت های مشخص دارای روابط منطقی با یکدیگر است که برای رسیدن به هدف معینی انجام می شوند و شکل تکرار ندارند.

در برنامه ریزی فرهنگی پروژه ها برای اولین بار انجام می شوند و شکل قالبی و تکرار پذیر ندارند هر پروژه دارای چارچوب ها و محدودیت های منطقی و ارزشی ویژه بخود است. پروژه های برنامه ریزی فرهنگی نیز مانند دیگر پروژه ها می توانند اجرایی یا خدماتی باشند.

مهمترین رکن برنامه ریزی فرهنگی پیش بینی کلیه اقدامات لازم و نحوه انجام آنها برای رسیدن به اهداف معین است و برنامه ریزی فرهنگی به انجام کار برنامه ریز منطبق بر لایه های فرهنگی تعریف می شود.

هدف سیاستگذاری اجتماعی انجام اقدامات مناسب و مطلوب برای افزایش رفاه اجتماعی است و از طریق برنامه ریزی فرهنگی امکان پذیر می شود.

در برنامه ریزی فرهنگی اساس توجه به لایه های فرهنگی جامعه و مردم است و اقدامات سیاستگذار اجتماعی در چارچوب ارزش ها و باورها و شیوه زندگی مخاطبین انجام می شود. اولویت در برنامه های فرهنگی پاسخ به نیازهای در نوسان جامعه است.

در شرایط دنیای امروز که سیاستگذاران اجتماعی هماهنگ با منافع و بودجه و اهداف خوبی و گروهی فعالیت می نمایند، برنامه ریزان فرهنگی تعادل بخش بین منافع افراد و احزاب و حفظ ارزش های فرهنگی جامعه محسوب می شوند.

برخی از فلسفه معاصر کمبود های زندگی اجتماعی را محرومیت از توانمندی تعریف می کنند و معتقدند که سیاستگذاری اجتماعی می تواند توانمندی های فردی و جمعی را ارتقاء دهد. جنبه تاریک سیاست های اجتماعی وقتی است که این سیاست ها باعث تضعیف توانمندی ها شود. در فرایند اجرای سیاست های اجتماعی، ممکن است خواسته یا ناخواسته برخی افراد و گروه ها نادیده گرفته شوند و آثار مخرب و عوارض جانبی آن آشکار شود. در این مرحله است که برنامه ریزی فرهنگی می تواند با تفکیک بین قابلیت ها و توانمندی ها در خصوص موضوعاتی همچون امنیت اجتماعی، بهداشت، آموزش، مسکن و خدمات اجتماعی و برنامه های توسعه و رفاه، اهداف سیاست گذار اجتماعی را سمت حداکثر کردنی فرصت های مردم برای زندگی مطلوب مطابق با ارزشها و باورهای فرهنگی افزایش دهد.

دانش سیاستگذاری اجتماعی بر تأمین نیازهای انسان متمرکز است و برنامه ریزی به تخصیص منابع کمیاب و تنظیم فعالیت ها برای رسیدن به نیازها می پردازد اما در این مسیر ایجاد تعادل در سطح جمعی و فردی اهمیت فراوان دارد.

نظام کنترلی و موازنه ای لازم است که از ایجاد تعارض های پنهان و آسیب های فرهنگی و اجتماعی جلوگیری نماید و این قابلیت و توانمندی



ساختار برنامه ریزی فرهنگی

یادداشت های فرهنگی محسن فردرو

منطقی با یکدیگر تعریف شده است که برای نیل به یک هدف یا اهداف یا اهداف مشخص انجام می شود مشروط به آنکه برای اولین بار انجام می شود و صورت تکرار پذیر و خط تولید وار ندارد.

هر برنامه فرهنگی برای یکبار و متناسب با شرایط و موقعیت ویژه طراحی می شود و نمی تواند مانند خط تولید یک کارخانه مورد استفاده قرار گیرد. پروژه های فرهنگی مانند هر نوع پروژه ای می تواند اجرایی و خدماتی باشند.

در ساختار برنامه ریزی فرهنگی هشت گام اصلی وجود دارد:

۱ - پیش فرض یا موضوع مهم اصلی که پروژه در راستای آن تعریف می شود و با یک سوال اولیه روبرو است که آیا این پروژه انجام شود یا خیر؟

۲ - مطالعات توجیهی یا امکان سنجی که پیش فرض و سوال اولیه را با بررسی توجیه پذیری پروژه به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فنی روشن می سازد.

۳ - مطالعات تفصیلی که در صورت اثبات توجیه انجام پروژه برای بررسی کلیه اجزا شامل اقدامات، عملیات و فعالیت ها انجام می شود و به صورت نقشه های اجرایی عرضه می شود.

۴ - ارکان انجام پروژه شامل کارفرما و مشاورین و مجریان و تعیین وظایف و تقسیم کار بین آنها.

در این مرحله تعیین مشاور فرهنگی پروژه در کنار دیگر مشاورین اهمیت ضروری دارد و مشاور فرهنگی مسئولیت انجام کلیه مراحل مطالعات و نظارت بر اجرا را بر عهده می گیرد.

۵ - برنامه ریزی یا **planning** به مفهوم پیش بینی و طراحی و توصیف کلیه اقدامات، عملیات و فعالیت ها برای رسیدن به هدف با تعیین منابع در دسترس و زمان بندی و تعیین نیروی انسانی مورد نیاز و امکانات و مسیرهای حرکت.

۶ - اجرا یا **programing** به معنی آغاز پروژه و اجرای قدم به قدم مسیر طراحی شده قبلی.

۷ - کنترل و نظارت به معنی تطبیق چگونگی انجام آن با مسیرها و اجراء تعیین شده.

۸ - گزارش های دوره ای برای بررسی مغایرت ها موجود بین وضعیت برنامه ای با وضعیت واقعی و بررسی خطای پیش بینی و گزارش پیشرفت کار.

برنامه ریزی فرهنگی در هر گام خود مضمون یا مباحثه اخلاقی ویژه ای دارد.

آنچه هر روز در زندگی با آن روبرو هستیم نوعی برنامه ریزی فرهنگی است اگر سعی می کنیم نیازهای زندگی مان را متعادل با ارزش ها و باورهای مان بدست آوریم. همه ما می توانیم برنامه ریز فرهنگی باشیم به شرطی که درک و شناخت بهتری از آن بدست آوریم.

در ذهن خیلی ها ساختار سه مرحله ای برای هر برنامه وجود دارد: مرحله اول شروع برنامه، مرحله دوم زمان بندی و تقسیم کار و مرحله سوم پایان برنامه، این ساختار به شکل ناامید کننده ای ساده انگارانه و غلط است. این ساختار برنامه ریزی به لحاظ روشی بسیار مکانیکی است و به اهداف ما تحمیل می شود و نتیجه آن ارتباط منطقی با خواسته ما و با شرایط بیرونی ندارد. برنامه ریزی فرهنگی یک پیکره زنده است که در مسیر اجرا رشد و توسعه می یابد و اوج می گیرد و به نتیجه می رسد. در هر نوع برنامه ریزی سه عنصر مجزا وجود دارد: برنامه ریز، مجری یا مخاطب و اقدامات پیوسته ای که برای رسیدن به هدف صورت می گیرد. برنامه ریز مجموعه کنش ها را پیش بینی و طراحی می کند تا نتیجه حاصل گردد. کنش ها و عملیات دقیقاً توصیف می شود و مقاطع مهم تعیین شده و چگونگی عبور از یک کنش به کنش دیگر مشخص می شود. برنامه بصورت یک کل منسجم توسط مجری یا مخاطب درک می شود به نحوی که نتیجه حاصل از آن را می تواند قبل از شروع تصور نماید. برنامه شکلی از ارتباط است، ارتباط اجزاء و عناصر گوناگون و پیوسته ای که در مسیر رسیدن به هدف با پیش بینی برنامه در مسیر اجرا رشد و تحول می یابد و بر کنش ها و اقدامات و عملیات و فعالیت های متمرکز است. برنامه مسیر دنیای واقعی نیست بلکه مسیری را طراحی می کند که می تواند فشرده تشدید شوند و سازنده تر از آنچه در دنیا تصور کنیم باشد.

برنامه ها می توانند خطی، پیچیده، شاخه ای، حلزونی و آشفشانی باشند و از الگوهای متعدد بنیادی تبعیت نمایند.

برنامه های خطی مجموعه ای از عملیات واحدی را در یک مسیر قابل پیش بینی ساده دنبال می کنند، برنامه پیچیده اقدامات و عملیات و فعالیت های متعدد و پیچ در پیچ دارند. برنامه های شاخه ای، مجموعه ای از مسیرها و فعالیت ها را از چند نقطه متعدد مرتبط با مرکز دنبال می کند. برنامه های حلزونی دایره وار حول یک هدف عمق می یابند و برنامه های آشفشانی مسیرهای متعدد از فعالیت ها را بطور همزمان بسط می دهند. انتخاب الگوهای بنیادی متناسب با موضوع و زمان و تقسیم کار و قابلیت های و توانمندی های جریان طراحی می شود.

در برنامه ریزی فرهنگی ما با پروژه های فرهنگی روبرو هستیم. پروژه مجموعه اقدامات و عملیات ویژه متشکل از فعالیت های دارای روابط



اهداف و چشم اندازها

گفتگو با سردبیر

برای روشن شدن اهداف و چشم انداز ماهنامه گفتگویی خودمانی با سردبیر انجام شده است که برای اطلاع علاقمندان درج می شود.



و مرحله ی بعد از آن هدایت دانش و نیروی حاصل از آن به سمت اهداف اجرایی است.

ایده برگزاری کارگاه های تجربه برنامه ریزی فرهنگی نیز مربوط به این کار است؟

بله . در مرحله ی دوم جلساتی تحت عنوان تجربیات فرهنگی یا تجربه برنامه ریزی فرهنگی در تهران و شهرستان ها برگزار کردیم. افراد علاقه مند جمع می شوند و هرکس تجربیات فرهنگی و اجتماعی و اجرایی و علمی خود را بیان می کند و مورد بررسی قرار می گیرد. بر این اساس با استفاده از تجربیات و توانایی ها و افزایش مهارت ها ، افراد می توانند از طریق این جریان ایده هایشان را به عمل نزدیک نمایند. قرار شد این تجربیات در نشریه ای با نام اندیشه ی روز (جلا) منتشر شود. در مرحله ی سوم نیز با بهره برداری از این تجربیات وارد حوزه ی کسب و کار می شویم و سعی می کنیم دانش و تجربیات را در کسب و کار و تولید تبدیل به درآمد و منافع عمومی کنیم.

مسیر کار به چه صورت است؟

دایره ی اول تجمیع دانش و تخصص ها و درک قابلیت ها ی افراد است، دایره ی دوم دایره ی ثبت تجربه ها و مهارت ها است و دایره ی سوم هم دایره ی کسب و کار و عمل است . در هر بخش و موضوعی این سه بصورت یک برنامه نوآورانه و خلاق آماده می شود.

افراد با انگیزه می توانند در جلسات تجربیات فرهنگی شرکت کنند و در شبکه های ارتباطی با یکدیگر تبادل نظر کنیم. این جلسات در تمام استان ها بصورت خصوصی برگزار خواهد شد. تمام طرح ها و برنامه های فرهنگی به مرور به دستاوردهای فوق العاده ای برای افراد تبدیل خواهد شد و افراد از این گفتگوها و تجربیات ایده می گیرند و بعد وارد فاز کسب و کار و درآمدزایی خواهند شد.

بر اساس این برنامه ی تجربیات فرهنگی و نیاز به مهارت آموزی با تخصص های مختلف دسته بندی می شوند .مهارت هایی که قرار است آموزش داده شوند در قالب ده هزار ساعت کار عملی شامل مهارت های ادراکی، مهارت های ارتباطی و مهارت های فنی می باشد. این آموزش ها تا مرحله ی عملی شدن کسب و کار و درآمدزایی ادامه خواهد داشت. افرادی که تمایل دارند در مورد چگونگی راه اندازی کسب و کار و پیدا کردن سرمایه گزار از طریق مربیان و سرپرستان مربوطه حمایت می شوند. از طرف دیگر بخش مکمل دوره های آموزش با هزینه های

بفرمایید بصورت دقیق اهداف و چشم انداز این ماهنامه چیست؟

اگر بخواهم روشن تر صحبت کنم باید بگویم که در حدود سال ۱۳۹۴ مجموعه ای به نام آینده پژوهی در حوزه ی رسانه های نوین در بخش خصوصی راه اندازی کردیم و افراد متخصص در رشته های مختلف را برای مطالعه آزاد و تخصصی دور هم جمع شدند. پروژه های مختلفی هم در زمینه کودک، فن آوری های نوین و ...انجام شد.در استان ها هم افرادی را برای پی گیری انتخاب نمودیم.. در آینده پژوهی بدنبال کسب دانش در رشته های مختلف هستیم. آینده پژوهان از دانشگاه ها جلوتر هستند و در صف امور اجرایی و تجربی قرار دارند در آینده پژوهی کودک موفق به ترجمه کتاب های علمی در زمینه ی کودک و فن آوری شدیم، در آینده پژوهی رسانه های نوین کتاب های مختلفی به چاپ رسید. در این میان سیستم های مهارتی و پرورشی کشورهایی مانند آلمان را مورد بررسی قرار دادیم.. متخصصینی دعوت شدند و جلساتی مشورتی برگزار شد. شهرسازی های مهارتی و حرکتی در تهران راه اندازی شد و قرار است در در شهرستان های مختلف راه اندازی شود.

در آینده پژوهی بدنبال چه بودید؟

ایده ی اصلی تجمیع نیروهای خلاق فکری و متخصص بدون ادعا و خدمتگزار به مردم است و ارائه طرح ها و انتقال تجربیات به دیگران در مسیر پیشرفت و استقلال کشور و مشارکت جمع برای دستیابی به نتیجه است . دوستان زیادی در این حوزه به یکدیگر مرتبط و با هم آشنا شدند. این فعالیت بدون هیچگونه وابستگی به جریانان سیاسی و دولتی انجام شده و در چارچوب اهداف نظام فرهنگی و اجتماعی و علمی کشور عمل می نماید.در چنین فعالیت هایی حلقه ی اول ما نخبگان هستند، نخبگانی که دانش و تجربه و تخصص کافی در زمینه ی کار خودشان دارند. منظور از نخبگان افراد خیلی خاص و صاحب نظریه و اسم و رسم و معروف و دارای مدارک مختلف نیست، بلکه افراد باسوادی که دلسوز و متخصص و فعال مدنظر ما هستند. طبق یک اصل که در کتاب کیک قدرت که از کارهای خودمان است می گوید: هرچقدر نیروهای متخصص یا هر نیرویی را کنار هم جمع کنیم تبدیل به قدرت و توانایی خواهد شد. اگر آب پشت سد جمع شود نوعی نیروی قدرت است، اگر پول جمع شود قدرت و اگر نیروی انسانی را در کنار هم جمع کنیم هم تبدیل به قدرت می شود. بنابراین افراد متخصص و نیروی انسانی را کنار هم جمع کردیم



هنگامی که احساسات، وسوسه ها، محرک های منفی و تصورات نا امید کننده، غیر قابل کنترل می شوند بصورت موانع تفکر بروز کرده و مانع ظهور افکار ناب و منسجم شده می شوند.

تفکر سازنده عادی از وسوسه ها و انگیزه های نادرست و منفی می باشد و صورت عقلانی و تأمل یافته دارند.

تفکر سازنده می باشد.

برنامه حاصل آماده سازی ذهن و فعالیت های ذهنی و منسجم کردن تصورات صحیح و هدایت آن به سمت اهداف منطقی می باشد. تفکر سازنده دور از جرم اندیشی و تعصب و تصورات روحی و روانی ملال انگیز است را از طریق صحیح و منطقی، منظم و منسجم و حشو زواید شده است.

زندگی مردم عادی به زندگی تقلیدگرایانه و بدون برنامه تبدیل می شود آن هنگام که تفکر سازنده و اندیشمندانه امکان ظهور نمی یابد. دنیای ما به موقعیتی برای اتلاف افکار و اندیشه های برنامه پذیر تبدیل شده است. برای بهره گیری از افکار سازنده به مطالعه و تقویت نیروی تفکر نیاز داریم.

زمان بندی در برنامه ریزی در مقابل وقت کشی قرار دارد و تفکر در برنامه ریزی در مقابل پریشان فکری قرار دارد. اساس یک برنامه در هنر فکر کردن نهفته است و نه در کنترل زمان. اگر چه وقت کشی معضلی است که فرصت ها را تپاه می سازد اما مهمتر از آن اندیشیدن صحیح و تقویت نیروی تفکر هدفمند است.

بسیاری برای بدست آوردن تمرکز فکر به تنهایی و تقلیل تماس ها و ارتباطات انسانی می پردازند در حالیکه هنر فکر کردن در تنهایی یا در جمع های انسانی بستگی به توانایی ما در مقابله با انباشته شدن تصورات نادرست و رها شده دارد.

تقویت تمرکز فکر از طریق آموزش و یادگیری روش های صحیح امکان پذیر است و به مطالعه برای تکمیل اطلاعات و معلومات ذهنی نیاز دارد.

هنر فکر کردن

انسان موجودی صاحب فهم و درک است و درک است و معمولاً به دلیل سرگردانی ذهن دچار پریشان فکری می شود. جریان مغز همه انسانها حامل تصورات ذهنی گوناگونی است که از طریق برانگیخته شدن احساسات و وقایع روزمره شکل می گیرد. مانند رودخانه ای خروشان حرکت دائمی و بی درنگ بر محرک های درونی و بیرونی واکنش نشان می دهد.

تصوراتی که در ذهن تولید می شود در اثر تأمل و تدبیر زمینه ساز تفکر شده و اعمال آتی ما را پدید می آورد.

می توان گفت تفکر نوعی عملیات ذهنی است که در نتیجه محرک های روانی و محیطی درونی و بیرونی آدم ها بصورت تصورات متنوع شکل گرفته و مورد پردازش قرار می گیرد.

در بخش زیادی از اوقات زندگی ما سرگرم تفکر هستیم، رشته های گوناگون تصورات ذهنی به سرعت در حال عبور و مرور هستند و نتیجه ای از آن حاصل نمی شود مگر اینکه عقل بتواند این تصورات متنوع را سامان داده و پیرامون یک موضوع جمع بندی و حشو زواید نماید.

در این مرحله از تفکر به صورت آگاهی های منسجم و دسته بندی شده هوشیاری ما را تقویت می نماید و در غیر اینصورت تبدیل به پریشان فکری مداوم خواهد شد.

انسان های متفکر کسانی هستند که موفق شده اند جریان ذهنی سیال و نا متلاطم خود را با بصیرت و روشن بینی مهار و حشو زواید نمایند. حشو زواید به معنای حذف تصورات سطحی پراکنده و انتخاب و گزینش تصورات صحیح و مرتبط است.

برای حشو زواید فکری به بینش نیازمندیم. بینش نوعی درونگری و تأمل و تدبیر عمیق تر نسبت به درون خودمان و محیط پیرامون است. بصیرت و شناخت احساسات و تصورات و آگاهی ها و نا آگاهی ها، خواسته ها و انگیزه های خود و اطرافیان است.

اندیشه های یک کودک را با اندیشه های یک اندیشمند مقایسه کنید. شباهت بسیاری بین این اندیشه ها وجود دارد با این تفاوت که تصورات ذهنی اندیشمندان از تأمل و تدبیر و پیوستگی بیشتری برخوردار می باشد.

بسیار پایین خواهیم داشت. خدمات رسانی، حمایت، ایده پردازی و توانمندسازی سرمایه های انسانی از اهداف این پروژه می باشد.

در حال حاضر طبق آمارتایید نشده 1/4 خانوارها دارایی ندارند، 30 درصد خانوارها دارایی محدودی دارند و حدود 40 درصد دارایی زیر متوسط و متوسط دارند و فقط 5 درصد طبقه ی دارا محسوب می شوند. افراد به دلیل شرایط موجود از نظر اقتصادی ضعیف تر شده اند و حوزه ی دارایی خانوارها بحثی است که باید به شدت به آن توجه شود و روی آن کار شود. در این میان 20 درصد خانوارهایی نیز هستند که طبق آمار به آنها خانوارهای زبان دیده در کسب و کار گفته می شود که اصلاً در اجتماع به آنها توجه نمی شود. این قشر جزء افراد توانمند محسوب می شوند که در روند راه اندازی کسب و کار دچار مشکلات و شکست های اقتصادی شده اند. این افراد اکثراً دچار مشکلات روحی هستند و حتماً باید تحت مشاوره قرار بگیرند. اینها از چالش هایی هستند که می توانیم در پروژه ها به آن توجه کنیم.

نشریه ی جلا (اندیشه ی روز) که به صورت دیجیتال نیز منتشر خواهد شد، فرصتی است برای معرفی افراد توانمند و صاحبان ایده که می توانند از آن استفاده شود. این نشریه قصد دارد مرکزی باشد برای ایجاد ارتباط تا افراد شاخته شوند و دیگران بدانند چنین افرادی با چنین قابلیت ها و توانایی هایی وجود دارند و چنین فرصت هایی وجود دارد.

منظور از برنامه فرهنگی چیست؟

منظور از هر برنامه عنصر ارتباطی آن است. اساس برنامه برارتباط است و هر عنصر و اجزا که با یکدیگر ارتباط برقرار کنند نوعی برنامه حاصل می شود. اما برنامه های ما برنامه های فرهنگی محسوب می شوند از آن جهت که هر زمان ما از فرهنگ صحبت می کنیم منظورمان حوزه ی تعاملات انسانی، مردم و رفتارها است. بنظر ما هرکجا که مردم، تعاملات انسانی و اجزای ارتباطی و ارزش ها و رفتارها وجود داشته باشد برنامه های فرهنگی وجود خواهد داشت.

الان در چه مرحله ای قرار دارید؟

فعالیت هایی آینده پژوهی که تاکنون انجام شده است در حال نزدیک شدن به حوزه ی کسب و کار، دانش افزایی و کسب مدارک اجرایی و تخصصی، افزایش توانایی و مهارت ها و کارآفرینی می باشد.

اما در شروع کار ماهنامه هستیم. این مرحله اطلاع رسانی را شروع می کنیم. در ماهنامه جلا (اندیشه روز) در پی اطلاع رسانی و انتشار و انتقال دانش و تجربیات و دعوت از علاقمندان در بخش های مختلف به همکاری هستیم. فعالیتی که در همکاری با دیگر رسانه ها نیز دنبال خواهیم کرد.

تاریخ متعلق به گذشته نیست بلکه تلاشه برای زندگی کردن در حال است

دکتر محمد هاشم رهنما

در کارگاه بررسی تجربه فرهنگی :: سوم اسفند ماه ۹۸



زمینه هایی که من روی آن کار کرده ام بحث گردشگری بود. مقاله هایی نیز در دست دارم که در حال انجام مراحل ثبت آنها هستم و موضوع اینست که یک موضوع دانشگاهی وجود دارد که در آن حوزه تصویری از مفاهیمی که من گفتم وجود ندارد و موضوع گسترده ای هم وجود دارد به نام جامعه. روشی که توانستم مفاهیم تاریخ نوین و علم تاریخ را با جامعه به اشتراک بگذارم، مفهوم گردشگری بود. در این مورد نیاز به توضیح می باشد؛ در جامعه ای ما گردشگری یک موضوع بسیار مشخص و تکراری می باشد. به این شکل که معنایی که از گردشگری درک می شود تفریح، تفریح و اوقات فراغت می باشد ما این معنا اصلاً به صنعت گردشگری کمکی نخواهد کرد. چیزی که در دنیای مدرن و جدید به واسطه ای آن نظام اقتصادی کشور ها ارتقا پیدا می کند و معمولاً بخش زیادی از آن به تعریفی که جوامع از گردشگری دارند بر می گردد. گردشگری در جامعه ای ما به دلایل متعدد فقط در سطح باقی مانده به این دلیل که مفهوم گردشگری هم مانند تمامی مفاهیم دیگر به شدت سطحی و روبنایی می باشد. آنچه به گردشگری عمق می بخشد، معنا و مفهوم فرهنگ می باشد. اگر این دو مفهوم، یعنی گردشگری و فرهنگ در کنار هم قرار بگیرند که معمولاً هم با عنوان "گردشگری فرهنگی" عنوان می شود باب جدیدی در مسائل و فعالیت های اجتماعی باز خواهد شد. گردشگری فرهنگی، گردشگری است که می تواند یک تمدن و یک سرزمین را به صورت جدی و تازه به دنیای جدید بشناساند. مفاهیمی که در آنها به نوعی ارتباط و معنا وجود دارد، عمیق بودن یک فرهنگ و یک تمدن و مشخصاً صلح وجود دارد. این موضوع از دل گردشگری فرهنگی بیرون می آید و مشخصاً از باز تعریف تاریخ و علم تاریخ به وجود می آید. به عنوان کسی که در تاریخ تخصص دارم، بر اساس معنا و مفهوم تازه ای تاریخ را بررسی کردم و یکی از جاهایی که توانستم تلاش کنم و یکی از بازخوردهایی که می گیرم بین دانشجویانی است که برای گرفتن کارت راهنمای تور به موسسات گردشگری مراجعه می کنند و این موضوع برایشان به شدت جذاب است و برای من هم بسیار خوشایند است که می توانم این بازخورد را ببینم. در حدود ۹ سال است که با این موسسات همکاری می کنم و در این مدت مرتب حتی افرادی که رشته ای آنها تاریخ نبوده و عمدتاً با هدف گردشگری آمده اند و هان مفهومی را که برایشان توضیح می دهم درک می کنند و جذب می شوند و هنوز همچنان با تعدادی از آنها در ارتباط هستم و این تقاضا وجود دارد که این مفاهیم بیشتر باز و تحلیل شود. و برایشان لذت بخش است که دنیای اکنونشان را بیشتر بشناسند.

برای جمع بندی باید بگویم که نگاه جدید به مقوله ای فرهنگ به شدت به برد اجتماعی موضوع کمک می کند. یکی از علومی که می تواند فرهنگ را به خوبی معنا کند علم تاریخ است و خود علم تاریخ بالقوه این امکان را دارد که برای مردم و اجتماع جذاب باشد با این شرط که تعریف مجدد و تعریف نوین و علمی از تاریخ در جامعه باب شود.

آشنایی من با آقای فردرو به قدیم الایام بر می گردد. اما بحث در مورد آینده پژوهی از سال ۹۶ شروع شد. از کارهایی که بر عهده ای من بود شناخت تاریخی جامعه ای بود که در آن زندگی می کردیم و موضوع دیگر ویژگی های مهم و جذابی که می تواند مفید و کمک کننده باشد. با توجه به تخصص من که موضوع تاریخ است و همینطور که مقدمات آن بیان شد، تصویری که از تاریخ وجود دارد یک تصور متفاوت و غیر کاربردی می باشد. چالشی که من دائماً درگیر آن بودم اینست که چطور می توان علمی را در دنیای جدید که کاربردی و رو به جلو می باشد را به یک موضوع و مسئله ای مهم اجتماعی تبدیل کنیم؟ تصور من این بود که با توجه به تعریفی که از تاریخ داریم با مشکل رو به رو است و من این تعریف را به جدیت دنبال کردم تا آن را بازبینی و بازتعریف کنم. در کارهایی که انجام دادم و پیگیری کردم به مبحث فرهنگ رسیدم و مهم تر از آن اینکه تعریف خود فرهنگ نیز در ایران تعریف بسیار عجیبی است. در تهران به اتفاق جناب آقای فردرو در یک سمینار با عنوان فرهنگ عمومی با مولفه ها و شاخص های آن داشتیم که بعد هائیت شد و به عنوان یک مجموعه کتاب چاپ شد و چقدر خوب که این اتفاق افتاد به این دلیل که سخنرانی های همان سمینار به یکی از منابع و مراجع من برای تحقیقاتم که در مورد بازنگری تعریف فرهنگ داشتم تبدیل شد. در آنجا تعریف جدیدی از فرهنگ را در آنجا دیدم که باعث شد به بازسازی آن شروع و ارتباطش را با بحث تاریخ پیدا کنم و این شروع نگرش و دغدغه هایی بود که داشتم. اما محصول و دست آورد چیست؟ فرهنگ در تعریف تخصصی و جدی، نظام معنایی مشترک جامعه است که بر خلاف تصور رایجی که در ایران در مورد آن وجود دارد که آداب، سنن و ... می باشد و اینها به نوعی مظاهر فرهنگ هستند اما تعریف مفهوم فرهنگ در واقع معنای مشترکی است که یک جامعه آن را می پذیرد و بر اساس همان معنای مشترک زبان درست می شود. تا زمانی که هر فرد نتواند معنای سخنانش را با مخاطبین به اشتراک بگذارد و مخاطب آن مفاهیم را مشترکاً درک نکند ارتباطی شکل نخواهد گرفت. در جامعه ای ما به طور جدی به این موضوع کم توجهی شده و در سطح به آن پرداخته شده است. عمق موضوع زمانی است که یک مفهوم بتواند جایگاه خودش را در جامعه جا بیاورد. در مورد تاریخ که در واقع بازنمایی سازمان یافته ای معناهای مشترک انسان گذشته و انسان اکنون می باشد. بر خلاف تصور، تاریخ متعلق به گذشته نیست بلکه تلاشی است برای زندگی کردن در حال و چگونگی شکل گیری جامعه ای کنونی با استفاده از مفاهیمی می باشد که به ما رسیده است. وظیفه ای علم تاریخ اینست که این مفاهیم مشترک را برای زندگی اکنون ما ارزیابی و سنجش کند. این موضوع دغدغه ای جدی من بود و من آن را پیگیری می کردم که من چگونه باید با جامعه ای که تصور از تاریخ داستان، غصه و سرگذشت است مفاهیم مشترکی ایجاد کنم و چطور ارتباط برقرار کنم تا متوجه شود که مفهوم تاریخ همان اکنون ما می باشد و مفهوم زندگی ما را در بر می گیرد و اگر تاریخ را درک کنیم در واقع زندگی اکنون مان را درک کرده ایم. این زمینه نیاز به کار جدی و مداوم دارد. یکی از

تجربه آموزش های مهارتی بانگرش سیستم

مصاحبه با دکتر نکویی

● در مورد خود و دوران جوانی تان شرح دهید؟



متولد اسفند سال ۱۳۲۵ شیراز در خانواده ای مذهبی و منطقی هستم. انسان هایی که گفته های مختلف را می شنوند و بهترین آنها را انتخاب می کنند. من در چنین خانواده ای متولد شدم که به افراد خانواده حق نفس کشیدن و انتخاب داده می شد.

منزل ما در زمان دورانی که مدرسه را شروع کرده بودم نزدیک مسجد جمعه ی شیراز بود و پدرم از مریدان شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب بود و پدرم مرا از کودکی با خودش به مسجد می برد و تا زمان ۱۵ خرداد ۴۲ هر هفته به مسجد می رفتم و بعد از آن هم دبیرستان شاپور در ایجاد علاقه به آموزش و هدفمند بودن نقش بسیار مهمی برایم داشت و شاید کتابی نباشد که عملاً شما را علاقه مند به مطالعه کند اما چنین انگیزه هایی برای من در آن زمان وجود داشت.

تا زمان دیپلم در شیراز بودم، دبیرستان در مدرسه ی شاپور که یکی از معروفترین دبیرستان های وقت بود تحصیل کردم.

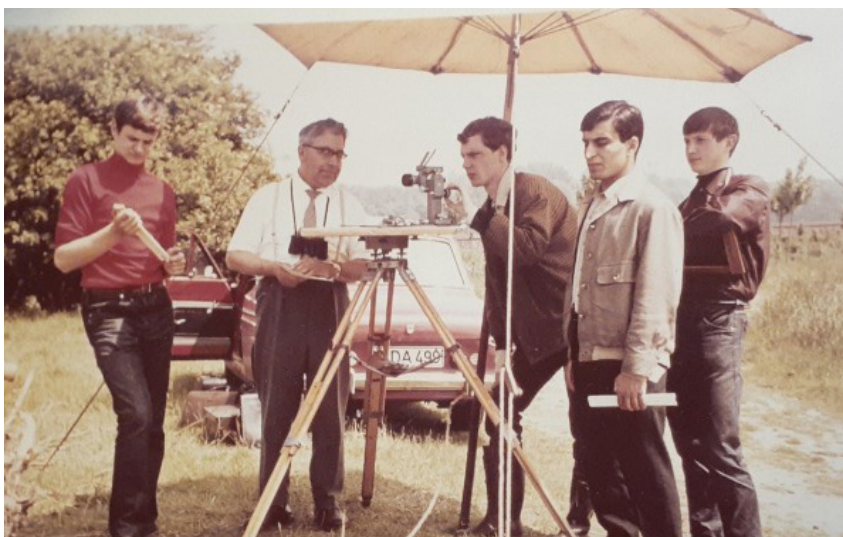
دانش آموزان مدرسه ی شاپور در کنکور و در اجتماع جزو بهترین ها بودند و علت اصلی آن هم مدیر مدرسه بود که بسیار انسان فرهیخته، جدی و دلسوزی بودند. ایشان بهترین معلم ها را استخدام می کردند و دانش آموزان فرهیخته ای را نیز تربیت نمودند.

من از هر لحاظ چه مسیر زندگی و دانش و از نظر اجتماعی و حتی اعتقادی مدیون آن مدرسه، مدیر و برخی از معلمان آن هستم. به خصوص از لحاظ اعتقادی با توجه به اینکه خانواده ای مذهبی داشتم اما یک معلم ادبیات داشتیم که کلاس های اسلام شناسی خصوصی داشتند و در آنجا مسایل اعتقادی را با روش بسیار منطقی عنوان و جوان ها را به دین جذب می کردند و خود من در این کلاس ها که در منزل ایشان برگزار می شدند به همراه دایی ام که تقریباً هم سن بودیم شرکت می کردم.

بعد از کلاس دوازدهم چون عمو پسر عمه ام به آلمان مهاجرت کرده بودند و در آن زمان هم آلمان به عنوان یک کشور موفق صنعتی مطرح بود و ما هم در مدرسه یاد گرفته بودیم هدفمند باشیم از همان زمان ترغیب شدم به آلمان بروم با این ایده که می توانم در آنجا موفق و مفید باشم. به همین زبان آلمانی خواندم و از طریق کنکور اعزام دانشجو که امتحان کتبی و شفاهی زبان بود به صورت حضوری نمره ی قبولی کسب

اما در آن زمان در آلمان تمام رشته ها در دانشگاه ها فوق لیسانس بودند و کسانی که می خواستند مدرکی معادل لیسانس دریافت کنند به مدارس پلی تکنیک می رفتند. من در آنجا با این رشته و گرایش آشنا شدم. برای افراد خارجی نیاز بود که در یک دوره ی مقدماتی یکساله مثل کالج شرکت کنند تا برای ورود به دانشگاه آماده شوند. بعد از دوره ی کالج هم در همان رشته ای که قصد تحصیل داشتیم باید کارآموزی انجام می دادیم تا با حال و هوای آن رشته به صورت کاملاً عملی آشنا می شدیم. من هم در اداره ی نقشه برداری شهر هانوفر مشغول به کارآموزی شدم. در این مدت با فرهنگ و سیستم کاری کشور آلمان آشنا شدم. این دوره بسیار جالب بود، در اداره ی نقشه برداری کارهای میدانی انجام می دادم و با سیستم های نقشه برداری آشنا می شدم و حقوقی هم دریافت می کردم.

کردم و گذرنامه ی دانشجویی دریافت کردم که این گذرنامه جنبه ی معافیت سربازی هم داشت. بنابراین به دنبال تحصیل به آلمان رفتم و چون به روستا و کشاورزی علاقه داشتم در مورد رشته های موجود اطلاعات کسب کردم که در چه زمینه هایی غیر از موضوعات صرفاً کشاورزی در چه رشته ی مرتبطی با رویکرد فنی می توانم تحصیل کنم و به رشته ی نقشه برداری رسیدم، این رشته از رشته های دانشکده ی عمران است و گرایش های متنوعی از قبیل اندازه گیری مرزهای زمینی گرفته تا سنجش از راه دور و ماهواره ها. یکی دیگر از این گرایش ها ساماندهی و توسعه ی شهر و روستاست که در زمان تحصیل ما مقطع لیسانس نبود فقط یک امتحان مقدماتی ورود به فاز دو یا همان فوق لیسانس بود که البته بعدها بحث مقطع لیسانس هم مطرح شد.



● آموزش با نگرش سیستمی را از چه وقت شروع کردید؟

مجله ای چاپ شده و مقاله ای دارم در مورد گزارش سفر هیات آلمانی که به ایران آمده بودند در سندیکای شرکت های ساختمانی به کمک اتاق بازرگانی که به عنوان مصرف کننده اصلی آموزش ها می باشد به همین خاطر در سیستم دوال اتاق ها ناظر هستند نه خود مربی و نه مرکز آموزشی، بلکه مصرف کننده ناظر هست.

این نکات باید از جانب شما به عنوان یک گروه فرهنگی برای متصدیان امر فرستاده شود و عنوان شود که اگر آموزش های مهارتی قرار باشد به نتیجه برسد باید مصرف کننده حضور داشته باشد، در پروسه ی آموزش باشد و از او نظرخواهی شود، در تهیه استاندارد حضور مستقیم داشته باشد نه اینکه فقط حضور داشته باشند بلکه در کل سیستم درگیر باشند.

در کتاب روح ملت ها، روح ملت ایران به زبان جالبی تحلیل شده است. که ایران کشاورزی با کشورهای صنعتی مقایسه شده بود که در یک کشور صنعتی که با ماشین آلات و تولیدات انبوه سر و کار دارد ثانیه ها نقش بازی می کنند و اگر یک ماشین به اندازه ی یک ثانیه خطا کند کل پروسه و سیستم به طور کل با ایراد مواجه خواهد شد اما در یک کشور با سیستم اقتصادی کشاورزی دیگر بحث سر جزییات نیست و ما با ساعت ها و روزها، ماه ها و حتی فصل مواجه هستیم، حتی عوامل دیگری هم دخیل هستند مثل آب و هوا، بارش و ... انتظارات زیادی نیز وجود دارد به عنوان مثال منتظر نیرویی مثل باران هستند که باران و برداشت خوبی را برایشان رقم بزند اما در کشور صنعتی طبق برنامه حتی ثانیه ها نیز در نظر گرفته می شود و تمام این ها روی فرهنگ، ذهن و نسل ها تاثیرگذار خواهند شد به همین خاطر باید سعی شود که این مسائل و بحث های فرهنگی که برخی تفسیرهای اشتباه از دین نیز به آن اضافه شده حتماً مجموعه این عوامل بررسی و درنظر گرفته شود و بشود از این طریق تحولی ایجاد کرد و تلنگرهایی زده شود که اثربخش باشد.

در حوزه ی آموزش از مهد تا پس از بزرگسالی و این زنجیره ی آموزش یک سری فعالیت هایی انجام داده ام و یکی از نمونه فعالیت هایی که انجام شد با همکاری دکتر محسن فردرو و مرحوم حجت الاسلام احمدی از افراد فرهنگی و کاملاً دلسوز، عضو شورای انقلاب فرهنگی، استاد فلسفه در دانشگاه تهران و چند دانشگاه دیگر بودند با رویکرد فلسفه ی آلمان که در حین تدریس، آموزش، مطالعات و ترجمه ی کتب در مورد فعالیت و آموزش با نگرش سیستمی و یکپارچه تحقیق و پژوهش انجام داده بودند و از نظر ایشان دو عامل بسیار مهم در این مورد وجود داشت که حرکت های جدید آموزشی باید صورت بگیرد و دوم بر روی آموزش های مهارتی تاکید داشتند و دقیقاً این دو از معضلات آموزشی ما می باشد و در بحث های آینده به این می پردازیم که چطور در سیستم آموزشی نادرست عشق و علاقه و انگیزه ی کودک به یادگیری از بین می رود. در این مورد جلساتی صورت گرفت و حتی از متخصصین آلمانی که در حوزه ی تحقیقات در زمینه ی اقتصاد آموزش و اقتصاد امور اجتماعی می باشد نیز دعوت شد و همفکری هایی انجام شد. در این گردهمایی ها ارتباط بین مسایل اجتماعی و اقتصادی، تربیتی، تغییرات سن، چگونگی نگرش به آموزش و اینکه این مسایل چطور باید به یکدیگر کمک کنند تا از نظر اقتصادی هم صرفاً اتلاف و انباشت مادی نباشد بررسی شد.

من در بحث آموزش مهارتی با سندیکای شرکت های ساختمانی همکاری داشتم و از جمله کارهایی که انجام دادیم ابتکار سندیکا برای راه اندازی سیستم آموزش دوال در ایران می باشد که ما در ارتباط با آموزش های فنی و حرفه ای و همان زنجیره ی آموزش که من بر روی آن تاکید دارم که شروع از مهد تا مرگ و یا همان بعد از مرگ می باشد که می گوید این آموزشی که از مهد شروع شده، بعد از مرگ هر انسان تأثیرات آن بر زندگی دیگران همچنان ادامه دارد و به اتصال اثرات معتقد است. و در این زمینه هم

همیشه برای انجام کارها و گرفتن نتیجه منتظر عوامل بیرونی یا دیگران هستند که برایشان تصمیم بگیرند و یا امکاناتی را فراهم کنند.

در زلزله ی امسال زمانی که با برخی از پیمانکاران ساختمانی صحبت می کردم اکثراً در پروژه های عمرانی، پل سازی، جاده سازی یا سدسازی فقط همان پروژه ی خاص و رسیدن از نقطه آ به ب را در نظر می گیرند و تمام عوامل موثر و دخیل در آن کمتر دیده می شود. مثلاً در سیل اینکه آیا سیل خواهد آمد و اگر سیل بیاید راهکار چیست و ... پیش بینی نمی شود.



در مورد آموزش پس از مرگ که آموزش مختص زمانی که زنده هستیم نیست و حتی بعد از مرگ نیز ادامه خواهد داشت و تسلسل مسائل و رفتارها به یکدیگر که چطور نگاه و دید مادر نسبت به نوزاد و یا برخورد یک مربی با کودک در مهدکودک چطور می تواند زندگی آینده ی او را تحت تأثیر قرار دهد. به عنوان مثال اگر شما یک انسان مثبت باشید این انرژی را به دیگران منتقل خواهید کرد و برعکس هم همینطور.

همانطور می گویند اگر یک انسان کشته شود گویی انسانیت کشته شده و اگر انسانی را بسازی گویی انسانیت ساخته شده، به خاطر اثراتی است که هر رفتاری روی تمام مسائل دارد. به همین دلیل در کشور آلمان بر روی مسئله ی Lifelong learning یا همان آموزش پس از مرگ بسیار تاکید دارد که از مهد تا پس از مرگ

را دارد و معتقدند که برند "ساخت آلمان" را مدیون آموزش فنی و حرفه ای هستند و با اینکه به اهمیت این نوع آموزش واقف هستیم یا از آن می گذریم و یا در این زمینه آموزش مناسب وجود ندارد و یا اجرا نمی شود. اگر هر کار مهارتی از روی اصول انجام شود، هدفمند و متناسب با بازار کار باشد منافع زیادی را برای افراد خواهد داشت.

اما زمانی که آموزش باشد بدون بازار کار و یا فقط برای بالا بردن آمار و یا خرج کردن بودجه هایی که برای آموزش در نظر گرفته می شود بی فایده خواهد بود. چیزی که در آلمان باعث موفقیت در این زمینه برایشان شده است بحث بین آموزش، پژوهش و عمل است و برای هر کاری با استفاده از رویکرد سیستمی ارتباط این سه عامل را بر روی یکدیگر بررسی می کنند. با شیوه های جزیره ای و در نظر نگرفتن هر کدام از این عوامل، به نتیجه مناسب نخواهیم رسید.

حتی زمانی که تمام این عوامل هم در نظر گرفته می شود چگونگی ایجاد ارتباط بین آنها بسیار مهم است و باید مشخص شود که نماینده ی هر کدام از این عوامل در برنامه ریزی آموزشی کجا قرار خواهند گرفت.

آموزش ادامه دارد. البته خود ما به این مسئله بسیار تاکید می کنیم که زندگی حتی پس از مرگ نیز ادامه دارد و با مرگ زندگی پایان نمی پذیرد و مرحله ی جدیدی آغاز خواهد شد که رجعت به سوی پروردگار است و خداوند خودش مجموعه ای است از خوبی ها و نیکی هاست اما تمام اینها در حد حرف است و در عمل به آن باور قلبی نداریم و این یک فرهنگ است که باید جا بیافتد.

امیدوارم از ظریق کاری که شما انجام می دهید برای آینده پژوهی از فرهنگ حال می باشد بتوانیم تاثیرات بسیار مثبتی در فرهنگ آینده مان ببینیم. تا حدودی فرهنگ جامعه را از این باورهای سطحی رها کنیم و تاثیرات اجتماعی و تاریخی و غیره را ببینیم و تغییراتی ایجاد شود. از آنجا که برای هرکاری باید چارچوب و استاندارد در نظر گرفته شود و بر اساس تجربه و برنامه ریزی دقیق باشد تا نتیجه بخش شود و سازندگی در آن باشد، به همین دلیل بحث های آموزش مهارتی را با الهام از تجارب و دانش کشور آلمان پیگیری کردیم.

می توان گفت آلمان قدیمی ترین سیستم آموزش مهارتی موثر و کاربردی

● برای موفقیت در کشور ما باید چه کارهایی انجام شود؟

اگر بخواهیم ایران ۱۴۰۴ در منطقه اول باشد باید کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، داخلی، خارجی و بین المللی زیادی بسیار زیادی انجام شود تا به این هدف برسیم.

در بحث آموزش های مهارتی من در دو حوزه فعالیت می کردم، یکی در بحث طرح ایران و آلمان و دیگری همکاری با شورای عالی هماهنگی آموزش فنی و حرفه ای کشور که در آنجا ۱۳ دستگاه اجرایی بودند و این دستگاه ها بیشتر یا آموزش می دادند و یا مصرف کننده ی آموزش ها بودند اما بیشتر آموزش می دادند و مصرف کننده هم بودند.

اما متأسفانه این شورا منحل شد و به یک ستاد تبدیل شد، ستاد هم به نتیجه نرسید و اخیراً مجلس شورایی مشابه را تصویب کرده که فعلاً برنامه ها و سیاست ها و فعالیت های دبیرخانه ی آن تحت بررسی است که این هم سال ها طول می کشد تا به نتیجه برسد. تا قبل از منحل شدن این شورا ۵۰ شماره مجله منتشر کردیم.

در شماره ی ۳۲ مجله در رابطه با همین بحث فرهنگ سازی در سال ۷۳ فعالیت مرتبطی را انجام دادیم و یک فیلم سینمایی در رابطه با اهمیت آموزش های فنی و حرفه ای تولید شد و در این شماره ی مجله به تحلیل این فیلم پرداخته شده است.

مخصوصاً آموزش فنی و حرفه ای از نگاه سینما را باز کردیم و توضیح داده شده که ساخت این فیلم کی و چگونه شروع شده، چه کسانی نقش آفرینی کردند و یک سری از صحنه های فیلم را تعریف کرده است.

در کشوری که باید از ثانیه ها هم استفاده کرد و می بینیم در چنین حوزه هایی کشورهای پیشرفته خود را مدیون آن می بینند اما ما به این راحتی از آن می گذریم و خیلی ساده با آن برخورد می کنیم.

شماره ی ۵۰ مجله که یک نقطه ی عطفی بود تمام ۴۹ شماره ی قبلی را تجمیع کردیم با اسم شماره ی مخصوص ۵۰ و اهداف، اینکه موضوعات حول چه محورهایی بوند و افراد ی که در تهیه ی آن نقش داشتند معرفی شدند.

همانطور که اشاره کردم همکاری من با سندیکا در حوزه ی آموزش می باشد و در سندیکا در سال ۸۷ یک مجتمع آموزشی توسط بعضی از اعضای سندیکای شرکت های ساختمانی تحت عنوان شرکت مجتمع آموزشی صنعت ساختمانی بهاء الدین ادب تاسیس شد.

بهاء الدین ادب با توجه به اینکه در رشته ی عمران تحصیل کرده بود به سمت رئیس هیات مدیره سندیکای شرکت های ساختمانی منصوب شد و از کارهای مثبتی که انجام شد تاسیس این مجتمع آموزشی بود که نیروهای انسانی مورد نیاز پروژه های صنعت احداث را تامین میکردند و من الان مسئولیت این مجتمع را به عهده دارم.

مبحث دیگری که تمایل دارم در مورد آن صحبت کنم توسعه متوازن شهر و روستا می باشد. در حال حاضر متأسفانه حدود ۳۲۰۰۰ روستا در ایران تخلیه شده طبق آمار دولت ۱۱ میلیون حاشیه نشین داریم، حاشیه نشینی هم یعنی مجموعه ای از غم ها و غصه ها، فساد ها و بزه ها، و من این رقم را تا ۱۸ میلیون هم شنیده ام اما آمار رسمی ۱۱ میلیون عنوان شده. از نتایج آن هم مهاجرت های بی جهت و هزینه های غیر سیستمی بدون یکپارچه نگری می باشد که اثرات آن را به این صورت می بینیم، اثرات آن را به صورت خالی شدن روستا، خشک شدن کشاورزی ها و ... بروز می کنند و زمانی که روستایی خشک می شود یعنی زندگی، وابستگی، کشاورزی، طبیعت، محیط زیست و از همه مهمتر انسان ها از بین می روند و حاشیه نشین ها را باید به عنوان انسان های فراموش شده و از بین رفته تلقی کرد.

در یک مقاله به پیمانکاران توصیه کردیم که در همین مبحث روی بیاورند به بحث توسعه ی متوازن روستایی. یکی از وظایف صنعت احداث می تواند همین باشد، صنعت احداث فقط ساختن پل، سد و ساخت خانه، خیابان و جاده نیست. روستا ها هم که از قلم افتاده اند جزء آن می باشد.

ادامه دارد....



کارآفرین در صنایع خلاق

علیرضا پناهی

در جلسات قبلی بحث اقتصاد صنایع خلاق، سبک زندگی و نگاه استراتژیک در این حوزه مطرح شد. چرا بحث صنایع خلاق و سبک زندگی مطرح می شود؟ کسانی که در ایران در این حوزه ی توسعه ی کشور فعالیت می کنند به شدت به این موضوع پی می برند که آنچه که باید تغییر کند بحث فرهنگی جامعه است و توسعه ی فرهنگی موجب توسعه اقتصادی و انواع توسعه خواهد شد.

لذا از بین تمام مفاهیمی که بررسی کردم توسعه فرهنگ کارآفرینی فضای زندگی ما را تغییر خواهد داد. جامعه ی ما به شدت مصرفی است. برای اینکه یک جامعه ی مصرفی به یک جامعه ی کارآفرین تبدیل شود باید از طریق تغییر سبک زندگی مردم اتفاق بیافتد. افراد باید در این جامعه یک سبک زندگی کارآفرینانه داشته باشند. در کل دنیا چند کشوری که در حوزه ی صنایع خلاق صادرات زیادی دارند دقیقا همان کشورهایی هستند که برای خود سبک زندگی دارند. ایتالیا، فرانسه، انگلیس، چین، هنگ کنگ و ... کشورهایی هستند که سبک زندگی ارائه می دهند و هژمونی سبک زندگی آمریکایی هم ارز تمام این کشورها که نام بردیم قدرتمند تر است و آینده ی بشریت را با سبک زندگی آمریکایی رقم می زنند.

صنایع خلاق و فرهنگی، پشتیبانی همین سبک زندگی می باشد. انیمیشن، سینما، تئاتر، تلویزیون، رادیو، ماهواره و صنایع رسانه ای اساساً مواردی هستند که سبک زندگی یک کشور را به دیگران دیکته می کنند. در خاورمیانه تنها کشوری که توان ارائه سبک زندگی را دارد ایران است و ما باید بتوانیم در میان این لایف استایل ها که نام بردیم سبک زندگی ایرانی را ارائه کنیم و در این حوزه سهمی داشته باشیم. همانطور که سفره ی هفت سین ما در کاخ سفید پهن می شود و یا در سازمان ملل از سعدی، فردوسی، حافظ و مولانا صحبت می شود بنابراین ما این توان را داریم که لایف استایل قدرتمند خودمان را در دنیا در برابر دیگر لایف استایل ها ارائه کنیم. از سال ۱۹۴۰ فیلسوفان فرهنگ را با اقتصاد آشتی دادند زیرا سبک زندگی میانی اقتصادی دارد.

زمانی که یک مد لباس ارائه می شود به این معنیست که شرکت های آن کشور در دنیا از لحاظ اقتصادی تقویت می شوند. بنابراین اقتصادی که پشت این داستان ها وجود دارد و اگر بخواهیم در میان ۱۵ کشور منطقه هژمونی و نفوذ فرهنگی و سیاسی امنیتی خودمان را ایجاد کنیم باید بتوانیم سبک زندگی مان را در بین کشورهای منطقه نهادینه سازی کنیم. ارمنستان، تاجیکستان و ... باید ببینند که جزو لایف استایل ایرانی هستند. البته این کشورها از نظر تاریخی این موضوع را پذیرفته اند و حتی تمایل به چنین سبک زندگی دارند اما عملکرد ما در این حوزه به شدت ضعیف است. برای اینکه این خلأ پر شود



چه کسی هستیم، چه خواهیم شد و چه هویتی داریم. اگر این مسئله به خوبی روشن شود، سیاست گذاری های ما و برنامه ریزی های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ما نیز معنادار خواهد شد. ایده ی من این است که باید تمام سیاست گذاری های صنعتی را بر مبنای لایف استایل قرار داد و به عنوان مثال صنعت نساجی و پوشاک جزو صنایع استراتژیک محسوب می شوند و نباید دست کم گرفته شود.

سیاست گذاری ها باید به نحوی انجام شوند که این صنایع رشد کنند. صنایعی مانند رسانه، سینما، تئاتر، کتاب و صنعت نشر به معنای عمیق کلمه بسیار موثر هستند. اگر تشبیه کنیم کتاب مغز است، سینما دست راست، تئاتر دست چپ، تلویزیون پای راست و رادیو پای چپ مملکت است. حالا تصور کنید مغز یک مملکت را از کار بیاندازیم، ببینید چه اتفاقی خواهد افتاد. کسانی که سیاست گذاری می کنند باید صنعت کتاب و کتابخوانی را که مغز هر مملکتی است را ترویج دهند.

تمام این سیاست ها از جهت حوزه ی روانشناسی توجیه دارند به این علت که تنها حوزه ای که تخیل پرور می باشد کتاب خواندن است. در حوزه های دیگر مثل سینما و تلویزیون افراد تخیل پذیر هستند و تخیلات دیگران را مصرف می کنند اما در حوزه ی کتاب است می شود خیل را پرورش داد و در واقع در حال خواندن کتاب تخیل پردازی نیز می کنید. اساساً خیال منشاء تمدن سازی است. بر خلاف این تصور که دانش منشاء تمدن سازی است، خیال است که منشاء تمدن سازی می باشد.

لذا صنعت کتاب در صنایع خلاق مهمترین اصل شمرده می شود. بقیه صنایع نیز به ترتیب اهمیت و جایگاه خود را دارند و جدیدترین آن هم انیمیشن می باشد. ما به عنوان یک تیم در دپارتمان MBA و DBA در مرکز تخصص های دانشگاه علم و فرهنگ این ایده را پیاده کردیم تا بتوانیم آن شالاه با حضور دوستان، صاحب نظران و کسانی که تمایل دارند در این عرصه به ما دست یاری بدهند این مسیر را با موفقیت طی کنیم.

در این دوره ۲۲۰ ساعت مباحث تئوری و نظری صنایع خلاق مطرح می شود، و ۱۰۰ ساعت پروژه ی عملی به افراد محول خواهد شد و با شتاب دهنده هایی که در سطح کشور در حوزه های مختلف صنایع فرهنگی و خلاق وجود دارد و با افرادی که کارآفرینی های فرهنگی انجام داده اند آشنا خواهند شد. اساتید زنده ای نیز خواهیم داشت کسانی که در حوزه ی کارآفرینی تجربه های علمی و عملی فوق العاده ای داشته اند. باید این باور را داشته باشیم که در حوزه ی فرهنگی و صنایع خلاق ظرفیت های بسیار عظیمی داریم.

باید در حوزه ی صنایع خلاق و صنایع فرهنگی اولین باشیم. طبق گفته ی تیورسین های توسعه موج چهارم توسعه، موج صنایع خلاق و فرهنگی است. اگر کسی بتواند این را درک کند می تواند سوار بر آینده ی توسعه ی کشور شود و غیر از این باشد ما همچنان عقب می مانیم و نمی توانیم توسعه را براساس سبک زندگی بومی کشورمان رقم بزنیم. آنچه که درحال حاضر موجب زجر ماست، فقر مالی نیست بلکه فقر رویا پردازی در کشور است. کشور و ملتی که رویا نداشته باشند، محکوم به هلاکت هستند.

ما باید رویا پردازی کنیم، باید چشم انداز داشته باشیم اگر کسی نتواند برای ۳۰-۵۰ سال بعد خود رویایش راتجلی دهد بدون شک استراتژیست ها و کشورهای دیگر برایش رویا تعیین خواهند کرد. بدون رویا در زمین بازی دیگران بازی خواهیم کرد. این مسئله چه در مسائل شخصی و چه در حوزه ی شرکت ها و سازمانها و ملت ها و حتی منطقه ای بسایر مهم است. یعنی اگر کسی بتواند چشم اندازی را رقم بزند یعنی آینده را رقم زده است.

شخصاً به دنبال تحقق اندیشه ای هستم که اشاره شد و در این صورت می توانیم با استارت آپ های صنایع خلاق و صنایع فرهنگی همکاری کنیم و اصطلاحاً افسران حوزه های صنایع خلاق را برای جنگ نابرابر هژمونی لایف استایل های غربی و اروپایی پرورش دهیم. فرانسوی ها و ایتالیایی ها در برابر سبک زندگی آمریکایی ها موضع دارند و معتقدند نباید این فضای سنگین هژمونی سبک زندگی آمریکایی بر سبک زندگی آنها حاکم شود.

ما باید برندهایی در حوزه ی پوشاک مردانه، زنانه، مد لباس، سینما، تئاتر، مستندها، فیلم، سریال و آنچه متناسب با فرهنگ مان است را به صورت سبک زندگی ارائه کنیم. ما در این زمینه بسیار سرشار و غنی هستیم ولی مثل حوزه ی نفت که پالایشگاه های قوی داریم برای پالایش و استخراج مواد خام، در حوزه ی فرهنگی نیز این دیده می شود.

مولانا در مکتب روانشناسی آمریکا بررسی می شود و بازخورد آن با تحلیل های روان درمانی مکتب های روانشناسی در حوزه ی مولانا برمی گردد. همینطور حافظ در آلمان بررسی می شود که گوته در برابر حافظ اظهار شاکردی می کند.

بنابراین ما ظرفیت هایی داریم که میتوانیم از این ظرفیت ها به نحو احسن استفاده کنیم و نرم افزار لایف استایل خودمان را تشکیل داده و به دنیا ارائه دهیم.

در یک تصویر کلان به این شکل است که لایف استایل میوه ی فلسفه است. خود این لایف استایل ۴ ریشه دارد، مبانی هستی شناسی، مبانی خداشناسی، مبانی انسان شناسی و مبانی معرفت شناسی که این ریشه ها درخت فلسفه را شکل می دهند که خروجی آن علوم مدیریت، جامعه شناسی، روانشناسی و ... است. تمام این رشته ها برای ساختن یک زندگی برای بشر است.

هر رشته ای برای این مطالعه می شود که شیوه ی زندگی بهتری برای خودمان رقم بزنیم. مهمترین موضوع اینست که این درخت در چه زمینی رشد می کند. درخت لایف استایل ایرانی در زمینی است که این زمین همان هویت ملی-فرهنگی ماست. اگر مبانی هویت ساز کشوری را از بین ببریم آن کشور از بین خواهد رفت به همین دلیل است که ما نسلی را داریم که متأسفانه احساس بی هویتی می کنند نمی دانند که هستند و بین هویت دینی، هویت گذشته و یک هویت غربی چالش دارند و این موضوع برایشان حل نشده است. این مسئله باید روشن شود ما چه کسی بوده ایم،



بررسی نیازها، کالاهای خدمات فرهنگی در اقتصاد فرهنگ

و بدیهی فرض می‌شوند. با این وجود، مفهوم نیاز نمی‌تواند امر ساده و بدیهی تلقی شود. نگاه اجمالی به چارچوب خدمات رفاه عمومی که امروزه وجود دارد، دو عامل را نشان می‌دهد: اول اینکه طیف وسیعی از نیازها وجود دارد که از واکنش به تقاضای افراد نشأت می‌گیرد. دوم به مداخله‌هایی مرتبط می‌شود که توسط حوزه اجتماعی فرهنگی و سیاسی به افراد تحمیل می‌شود، چه این که برای نیازها تقاضا وجود داشته باشد چه اینکه تقاضایی نداشته باشد. امروزه مفهوم نیاز زیربنا و اساس هر سیستم اجتماعی است و محصولی از یک جامعه خاص در زمان ویژه است و به طور کلی یک ساختار اجتماعی است. موضوع نیازها، حقوق و رفاه از گذشته در علم سیاست و خط مشی‌گذاری اجتماعی وجود داشته است و افراد یا گروه‌ها از واژه نیاز برای احقاق مطالبات اجتماعی استفاده می‌کنند. مطالبات قبل از آنکه به عنوان نیاز اساسی ظهور یابد به فرآیند پذیرش، بحث و گفتگو در جهت رفع نیازها موقوف می‌گردد. ساختار اولیه این نیازها را ممکن است به عنوان ساختار نامتناسب، غیراصولی و حتی ایده‌آلی و تصویری رد کرد و چنین انفعالاتی در شکل‌گیری ساختاری از طریق فرآیندها و خط مشی سیاسی در رفاه اجتماعی متداول بوده است. با وجود این واقعیت که نیازهای اساسی انسان جهانی است، اما مشاهده می‌کنیم که جوامع تفاوت‌های اساسی در تشخیص نیاز و پاسخگویی به آنرا دارند، به طوری که بنظر می‌رسد نیاز در ذهن افراد اجتماع تصور و برآورده می‌شود. پس می‌توانیم بگوییم که عوامل اجتماعی گوناگون در ساختار نیاز تأثیر می‌گذارد. امروزه نیازهای جامعه نسبت به نیازهای فرد در اولویت قرار گرفته است و دولت‌ها به عنوان یک سرپرست دلسوز و خیرخواه عمل می‌کنند و بر طبق تصمیم و قضاوت خود بر آنچه نیازها از جانب گروه‌های مختلف مردم تلقی می‌شود، خدماتی را ارائه می‌دهند. اقتدار افراد متخصص و اهل فن در تشخیص نیازهای مردم و

انسان دارای آرزوهای متعدد و متنوعی است که برای برآوردن آنها تلاش می‌کند و اگر نتواند برخی احتیاجات حیاتی را برآورده سازد احساس کمبود خواهد کرد. نیاز، احساس کمبودی است که برای انسان بوجود می‌آید و انسان در رفع آن تلاش می‌کند. نیازهای انسان را می‌توان به نیازهای اساسی و نیازهای لوکس تقسیم کرد. همچنین می‌توان نیازهای انسان را به نیازهای مادی و نیازهای معنوی تقسیم کرد. نیازهای انسان به دو نوع نیازهای فردی و نیازهای اجتماعی نیز تقسیم می‌شود. تفکیک این نیازها در جوامع مختلف متفاوت است و ممکن است نیازی در جامعه‌ای اساسی باشد و در جامعه دیگری نیاز لوکس بشمار آید. در بررسی اقتصاد فرهنگ برخی مدیران و کارشناسان، کالاهای و خدمات فرهنگی را جزء نیازهای اساسی و برخی شامل نیازهای لوکس می‌دانند، همچنین در مورد مادی یا معنوی بودن و فردی و یا اجتماعی بودن کالاهای و خدمات فرهنگی نیز عقاید و سلاقی مختلف وجود دارد و این امر ریشه تمامی مشکلات در حوزه اقتصاد فرهنگ می‌باشد. اگر دولتمردان کالاهای و خدمات فرهنگی را شامل نیازهای اساسی بدانند به این معنی است که همانند تامین آب و غذا و پوشاک و مسکن بایستی بیشترین هم و غم برنامه ریزان اقتصادی به آن اختصاص یابد اما اگر کالاهای و خدمات فرهنگی جزء نیازهای لوکس و درجه دوم و سوم محسوب شود، نوع برنامه ریزی اقتصادی برای دولتمردان متفاوت خواهد بود. در کشور ما تاکنون کالاهای و خدمات فرهنگی بعنوان نیازهای لوکس و معنوی و فردی محسوب شده است و در برنامه ریزی‌های اقتصادی دولت‌ها، در آخرین رده توجه قرار داشته است. برای برنامه ریزان اقتصادی کشور، مفهوم نیاز شامل عناصری است که از طبیعت و فطرت نشأت می‌گیرد و هرآنچه برای تضمین بقا جسمانی در یک محیط مورد نیاز باشد و نیازهای اساسی آنها هستند که برای زنده ماندن و بقا ضروری اند، از جمله نیاز به غذا، لباس و پوشاک و مسکن... به این ترتیب فرهنگ اولویت چندانی نخواهد داشت. سالهاست در کشورهای پیشرفته تعبایر و تفاسیر و کارکردهای جدید فرهنگ و کالاهای و ابزارهای آن مورد توجه قرار گرفته است. چون ما انسان‌ها اجتماعی هستیم، ادامه حیات ما تنها در ارتباط با دیگران ممکن است. پس علاوه بر نیازهای زیستی، نیازهای روانی، فرهنگی و اجتماعی نیز داریم. غیر از نیازهای اساسی زیستی بقیه نیازها به طور یکسان محصول فرآیند ساختار اجتماعی هستند و بوسیله روابط متناقض و رقابتی شکل می‌گیرند و ممکن است دارای دلایل سیاسی و اجتماعی باشند، که با آنچه با نیاز زیستی ارتباط دارند، متفاوت باشد. راهها و روشهایی که هر جامعه نیازها را تعریف می‌کند و به رفع نیازمندی‌های افرادی می‌پردازد، به ماهیت آن جامعه در ارتباط با روابط بین فرد و ساختار اجتماعی مرتبط می‌باشد. نیازها، متغیر و قابل رفع هستند. مفهوم نیاز اغلب به عنوان امری بدیهی تلقی می‌شود به این ترتیب که مردم نیازهای اساسی ویژه‌ای دارند و سیستم رفاهی به وجود می‌آید تا اطمینان دهد که نیازها برآورده می‌شوند. بدین لحاظ خط مشی رفاه در ارتباط با نیازها این است که چه میزان خدمات را از لحاظ کیفی یا کمی برای رفع نیازها می‌توان ارائه داد. نیازهای اساسی و مهم، خود به طور وسیع مسلم

کالاهایی که برای پاسخگویی به نیازهای فرهنگی انسان ها مورد استفاده قرار می گیرد "کالاهای فرهنگی" نامیده می شوند. در کشور ما هنوز هستند افراد و مدیرانی که با بکار بردن نام کالا برای فرهنگ مخالفند و فکر می کنند این نامگذاری به نوعی موجب بی ارزش کردن اعتبار فرهنگ می شود، در حالیکه این اصطلاح اقتصادی است و لازم است در تعاریف و استاندارد های اقتصادی و برنامه ریزی های خرد و کلان جایگاه کالاهای فرهنگی تعیین شود. کالاهای محدود هستند و انسان باید حداکثر بهره گیری را برای پاسخ دادن به نیازها از کالاهای بعمل آورد و این به معنی رفتار اقتصادی انسان است. رفتار اقتصادی یعنی فعالیت برنامه ریزی شده انسان که در صدد است ارضاء احتیاجات را با توجه به کمیابی ها بهبود بخشد. در علم اقتصاد، کالاهای می توانند شیء یا غیر شیء باشند و کالاهای می توانند مجانی و یا کالاهای اقتصادی باشند و همچنین کالاهای را به کالاهای سرمایه ای و کالاهای مصرفی نیز تقسیم می کنند. کالاهای با دوام و بی دوام نیز هستند و کالاهای مکمل یا جانشین نیز می باشند. کالاهای فرهنگی کلیه تقسیمات فوق را پوشش می دهند و انواع گوناگون آن بصورت شیء و غیر شیء و مجانی و اقتصادی، سرمای ای و مصرفی و بادوام و بی دوام، مکمل و جانشین وجود دارد. کالاهای فرهنگی وسایل و ابزارهای هستند که به نیازهای فرهنگی پاسخ می دهند. سؤالی که اقتصاددانان مطرح می نمایند اینست که آیا کالاهای فرهنگی از کالاهای اقتصادی متمایز هستند یا همان ضابطه های کالاهای اقتصادی بر آنها نیز حکمفرماست؟ آیا تولید آثار و کالاهای فرهنگی و هنری که در درون یک بازار کار انجام می شود شامل معادلات عرضه و تقاضا و تابع عایدات و پیش بینی رفتار مصرف کننده و تولید کننده تحلیل می شود یا خیر؟ عده ای معتقدند که در تولید کالاهای فرهنگی انگیزه های اقتصادی فردگرایانه به معنی دستیابی به نفع شخصی که در نظام های اقتصادی تولید کنندگان نفع طلب دنبال می کنند وجود ندارد و کالاهای فرهنگی اساساً با انگیزه های فرهنگی جمع گرایانه تولید می شوند. پس اگر انگیزه تولید کنندگان تفاوت دارد رفتار اقتصادی که از ماهیت تولید کالاهای فرهنگی حاصل می شود نیز متفاوت خواهد بود و به همین نسبت نیز مصرف جمعی و انگیزه های فرهنگی مصرف کننده روابطی متفاوت از بازار کار و معادلات اقتصادی پدید می آورد. همچنین چون بسیاری از آثار هنری بصورت فردی و با انگیزه های غیر منفعت طلبانه تولید می شود نمی توان آثار فرهنگی و هنری را در معادلات اقتصادی مورد مطالعه قرار داد. دیگر اینکه مفهوم ارزش که در رفتارهای اقتصادی به مطلوبیت (فایده) قیمت و ارزش مادی ربط دارد، در مورد فرهنگ بر اساس شرایط خاص تعریف می شود و ارزش فرهنگی از ارزش اقتصادی مجزا و متفاوت خواهد بود. بدون تردید اقتصاد فرهنگ به بررسی و ارزش گذاری آن گروه از کالاهای فرهنگی و هنری می پردازد که تولید جمعی و عمومی دارند و ارزش گذاری اقتصادی کالا را به عهده می گیرد و محدوده ارزش گذاری فرهنگی در علم اقتصاد فرهنگ توسط بخش ویژه ای صورت می گیرد که نحوه ارزش گذاری فرهنگی کالاهای فرهنگی و هنری را به عهده دارد. در شرایطی که تلاش شود ارزش فرهنگی با ارزش اقتصادی نمایان گردد شیوه قیمت گذاری کالاهای فرهنگی در معاملات معمول اقتصادی قرار نمی گیرد برای مثال، اگر ارزش اقتصادی یک موزه هنری را بخواهیم محاسبه کنیم بدون شک به جمع آوری ارزش ملکی و محاسبه هزینه ها اقدام نمی کنیم و تلاش می کنیم ارزش فرهنگی آثار هنری موزه را در بازار ارزش گذاری کالاهای فرهنگی و هنری مورد مطالعه قرار دهیم.

ارزیابی نیازهای فرهنگی

توجه به ساخته ها و دست آوردهای گذشتگان برای حفظ استقلال هر کشور در داشتن هویت مستقل اهمیت دارد. به همین جهت احترام و نگهداری از میراث گذشتگان از جمله نیازهای فرهنگی کشور می باشد. زبان و تاریخ منتقل کننده فرهنگ بوده و از عناصر اصلی تشکیل دهنده شخصیت و فرهنگ کشورها بشمار می روند. ملتی که زبان و تاریخ خود را به فراموشی سپارد و برای احیاء زبان ملی و تاریخ فرهنگ تلاش ننماید، شکستگی و بازیابی هویت فرهنگی اش انجام نمی گیرد. آثار باستانی ریشه های هویت ملی و میراث گرانبهای فرهنگی هر کشور است، منبع مطالعه در تاریخ گذشتگان، دارای ارزشهای معنوی و جاذبه های دیدنی برای کاوشگران و جهانگردان است، حفظ و نگهداری آثار و

جامعه افزایش یافته است و توسط کارشناسان تقاضاهای عمومی برای دولت ها تعریف می شود. خدمات به روش استاندارد شده ارائه می شود و مبتنی بر تصمیمات مقامات رسمی دولت، افراد اهل فن و کارشناسان است. توزیع خدمات و مزایا به همه افراد و شهروندان صورت می گیرد. سیستم خدمات رفاهی از جمله امنیت اجتماعی، فرهنگ و آموزش، خدمات درمانی و مسکن برای رفع نیازهای اساسی جامعه طراحی شده است. از لحاظ فردی و اجتماعی نیازها شناخته شده اند و مورد توجه قرار می گیرند. تقاضای روزافزون برای خدمات رفاه، خدمات بهداشت و درمان، برای فرهنگ و آموزش و برای مقابله با نابرابری و کاهش نابرابری و توزیع آشکار منابع در سطح جامعه بصورت حقوق اساسی شهروندان هر جامعه در آمده است و از دولت ها خواسته می شود شرایط بهره گیری برابر از امکانات را برای همه مردم و برای پاسخگویی به نیازها و دستیابی به رفاه فراهم آورند. بحث های گسترده ای پیرامون ساختار اجتماعی نیاز، به تعریف فقر مرکزیت یافته است و استانداردها و معیارهای معیشتی در سطح عمومی تعیین شده است. کیفیت زندگی موضوع مهم و مترقی شده است و طرح های پژوهشی که بهتر از پیش کیفیت زندگی را ارزیابی نمایند و راهنمایی های لازم را برای سیاستگذارانی ارائه دهند و شاخص های اجتماعی و استانداردهای کیفیت زندگی را بررسی نمایند، به صورت مداوم انجام می شود و در همه این موارد دستیابی به امکانات و ابزارهای فرهنگی و هنری از سطح نیازهای فردی به سطح نیازهای ضروری اجتماعی تغییر موقعیت داده است و بعنوان حقوق اصلی شهروندان تلقی می شود که دولت ها را مکلف به تأمین آن نموده است. بدین ترتیب نیازهای فرهنگی و اجتماعی در دوران معاصر از صورت نیاز فردی به سطح نیاز جمعی تغییر یافته و خواهی نخواهی بعنوان حقوق شهروندان تعیین شده است. دیگر این سؤال مطرح نمی شود که آیا نیاز فرهنگی و هنری در جامعه وجود دارد؟ بلکه گفته می شود که دولت ها مسئول هستند تا امکانات فرهنگی و هنری را در دسترس مردم قرار دهند تا بخش بزرگی از نیازهای اجتماعی که ممکن است مردم به آن واقف نباشند تأمین شود و رشد آگاهی های عمومی بوجود آید. همچنین نیازهای فرهنگی بایستی توسط کارشناسان فهمیم تعریف شود و بعنوان تقاضای افراد مطرح گردد. جوامع آگاه بر اهمیت کالاهای فرهنگی و هنری و تأثیر عمیق آنها در رشد و ارتقاء آگاهی های فردی و عمومی مطلع اند و کوشش می نمایند با ترویج و همگانی کردن مصرف کالاهای فرهنگی در رشد و توسعه فرهنگی جامعه بکوشند. شیوه زیست فرهنگی امروز مبتنی بر برخی مفاهیم بنیادی چون رفاه، فراغت، سرگرمی، تفریح و ... است و فرآورده های فرهنگی و هنری امروز در سطح عموم مردم به این گونه علایق پاسخ می دهند و همین "پاسخگویی" است که زمینه تجاری شدن فرهنگ را نیز فراهم ساخته است. از آنجا که به تمام وسائلی که نیازهای انسان را بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم برآورده می کنند کالا گفته می شود

ادامه از صفحه قبل

بناها و انتقال اشیاء تاریخی به موزه‌ها و تقویت پژوهشهای باستانشناسی علاوه بر اعتلاء فرهنگ بر دیگر بخش‌های اجتماعی و اقتصادی نیز مؤثر خواهد بود. در این راستا، استفاده از فنون جدید، ایجاد لابراتوارها و تجهیزات مدرن، بهره‌گیری از تخصص خبرگان فن و آموزش نیروهای متخصص و استفاده از تجربه‌های جهانی باستانشناسی، تعمیر، بازسازی، نگهداری و حراست و گسترش موزه‌ها در برنامه فرهنگ دولتها، همواره مورد نظر برای سرمایه‌گذاری بوده است. مسئله تعدد یا تنوع فرهنگی از دیگر نیازهای مورد ارزیابی بخش فرهنگ کشورها می‌باشد برای مثال در کشور ژاپن سه فرهنگ متفاوت در کنار یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند، فرهنگ غربی که محصول یک دوره تقلید و اقتباس از غرب است — فرهنگ سنتی ژاپن که میراثی از گذشته می‌باشد و جنبش خلاق و ابتکاری جدید که بر فرهنگ سنتی استوار و ارزشهای جدید بهره می‌گیرد، این تنوع فرهنگی در کلیه عناصر تشکیل دهنده فرهنگ ژاپن وجود دارد و در هنرها (تئاتر، سینما، نقاشی ...) بخوبی مشهود است، نیاز فرهنگی این کشور در برنامه ریزی پیرامون ترکیب، نزدیک سازی، انتخاب، هدایت و مطلوب نمودن این تنوع می‌باشد. کشور هند با فرهنگ و آیین‌های مختلف سنتی و در روند نفوذ فرهنگ استعمار، تنوع و تعدد فرهنگی فراوان یافته است. نیجریه در طول سه دوره تسلط پادشاهی و امپراطوری‌های قبیله‌ای دوره نفوذ و سلطه بریتانیا و دوره جدید با فرهنگ‌های گوناگون روبرو شده است. الجزایر به سبب کویری بودن و پراکندگی جمعیت با مشکلات زیاد توسعه فرهنگی روبرو می‌باشد، افغانستان پشتوها نیمی از مردم کشور را تشکیل داده و زبانی متفاوت با بقیه مردم دارند، همچنین عراق به سبب وجود اقوام کرد با تعدد فرهنگی روبرو می‌باشد و دیگر کشورهای جهان نیز هر یک مسائل فرهنگی مخصوص به خود دارند. علاوه بر این مبادلات بین‌المللی در زمینه علوم، تکنولوژی، علوم انسانی، ادبیات، هنرها دانشگاهها و وسایل ارتباط جمعی همه کشورها را در روند انتقال فرهنگی و تأثیر پذیری فرهنگ جهانی قرار داده است، توسعه طلبی ابر قدرت‌ها در کلیه صحنه‌های سیاسی، اقتصادی و فنی با تأکید بر امور فرهنگی همراه گردیده و بسیاری از فرهنگ‌ها را تحت تأثیر قرار داده است، گرایش کشورها برای دفاع از خود، حفظ ویژگیهای ملی و استقلال فرهنگی دغدغه برنامه‌ریزی فرهنگی دهه‌های اخیر بوده است. روند تغییرات بنیادی همچون تغییر بافت روستایی به شهرنشینی و بافت کشاورزی به صنعتی، مهاجرت و ... برای کشورهای رو به توسعه مسائل و مشکلات فرهنگی تازه به همراه دارد و برای مقابله با این اوضاع اقداماتی از طریق سیاست فرهنگی اتخاذ گردیده است. یکی از ملزومات ایجاد ثبات در ملت و دولت، نظر و توافق اجتماعی نسبت به ارزش‌ها و کمک به سازگاری جمعیت با آنهاست، اجماع ملی و تربیت شهروندان وفادار کمکی است که فرهنگ به توسعه سیاسی کشورها می‌کند، تاریخ ملی، زبان ملی، فرهنگ فنی (تکنیکی) و فرهنگ ملی، سیستم سیاسی را مشروعیت سپرده و وظایف افراد را بعنوان عضوی از دولت برای آنها تشریح می‌کند، اگر نتوان بدینوسیله قدرت تحمل و پذیرش علایقی و نظرات مختلف را مردم یک جامعه بوجود آورد، در درازمدت دیدگاههای مردم خودبخود به سوی پیوستگی پیش خواهد رفت. دولت‌های جدید و یا دولت‌های در حال توسعه بیشتر از همه به وحدت اجتماعی نیاز دارند و بر این اساس سرمایه‌گذاری بر فرهنگ اهمیت ویژه‌ای برای آنها دارد.

منبع: کتاب اقتصاد فرهنگ در ایران

محقق: محسن فردرو

انتشار پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات. ۱۳۹۶

آیا شما با اصطلاح تله فقر آشنا هستید؟

تله فقر اصطلاحی است که مردم کمتر با آن آشنا هستند. تله فقر به هرگونه شرایطی گفته می‌شود که موجب شود فقر تقویت گردد و استمرار یابد.

تله فقر بصورت دوری و دورانی شما را به درون خود می‌کشد و مانند مرداب یک فرد و خانواده یا یک جامعه و کشور را به درون خود فرو می‌برد. تله فقر می‌تواند در هر زمانی و در هر کشوری و در هر دولتی و در هر منطقه و قوم و خانواده‌ای بوجود آید و استمرار یابد.

برای مثال کشورهای عقب مانده و فقیر، اکثراً در تله فقر گرفتار هستند. مشکلات آنها بصورت ساختاری و نهادی و اجتماعی و فرهنگی است و نه تنها نسل‌های گذشته بلکه نسل‌های آینده آنها را نیز در فقر مستمر و تقویت شده فرو برده است. در برخی کشورهای مشاهده می‌کنیم که ساختارهای و نهادهای عمومی و قواعد و مقررات و نیروی انسانی و مدیریت و برنامه ریزی چنان تضعیف شده است که بصورت مستمر هرگونه تحول اقتصادی و امکان رشد و پیشرفت در آن خنثی شده و مردم در ضعف مالی و اقتصادی در تله فقر افتاده اند.

بحث اکنون ما در مورد کشورها و دولت‌ها نیست، در مورد شما و خانواده شماست، اگر فکر می‌کنید که سالیانست امکان رشد و تحول مالی و اقتصادی در خانواده شما فراهم نشده است، ممکن است در تله فقر گرفتار باشید و لازم است این تله را بشناسید و خود و خانواده خود را از آن نجات دهید.

برای نمونه افراد یا خانواده‌هایی را دیده و سراغ داریم، در حالیکه از توانایی‌های ذهنی و جسمی خوبی برخوردارند از وضع بد مالی رنج می‌کشند و همیشه در موقعیت ضعیفی قرار دارند.

اگر دقت کنیم می‌توانیم شرایطی که آنها را در تله فقر گرفتار کرده است را بشناسیم. دربرای برخی موارد دیده ایم که آنها بدون اینکه خودشان متوجه باشند گرفتار افکار و آراء و هنجارها و رفتارهایی هستند که امکان رشد و پیشرفت را برای آنها فراهم نمی‌سازد.

دوره‌های طولانی از افول اقتصادی در برخی کشورها و یا در برخی اقوام و خانواده‌ها نشانه‌ای از گرفتار شدن در تله‌های فقر است.

خوشبختانه در کشور ما بدلیل وجود امکاناتی مانند آب پاکیزه و تغذیه و بهداشت و آموزش و پوشاک و سرپناه فقر مطلق مشاهده نمی‌شود در حالیکه بیش از یک میلیارد نفر در دنیا در فقر مطلق بسر می‌برند.

اما اگر درآمد و منابع زندگی شما از سطح معمول و عمومی اجتماعی پایین تر است و یا منابع مالی شما کاهش یافته است ممکن است به سمت فقر نسبی گرایش یافته‌اید و باید مواظب باشید گرفتار تله‌های فقر نشوید.

برای نجات از تله فقر بایستی در افکار و آراء و رفتار و توانایی‌ها و ناتوانی‌های و شرایط خودتان بازنگری کنید و عوامل و شرایطی که موجب رکود و ایستایی اقتصادی شما شده‌اند را بشناسید و آنها را در زندگی خودتان مدیریت و بازنگری کنید.

در شرایط نامطلوب عمومی نیز شما می‌توانید بخش مهمی از تله‌های فقر زندگی خود را بشناسید و بخشی از رکود و توقف مالی و اقتصادی خودتان را جبران کنید. اگر نتوانستید عوامل و شرایط مؤثر بر تله‌های فقر پیرامون خود را بشناسید سعی کنید با افراد روشن ضمیر و با تجربه در این زمینه مشورت نمایید.

امیدواریم نکته‌های کوتاه و آینده نگارانه ما بتواند نوری در مسیر تحول و رشد و پیشرفت آتی شما باشد.

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

@Cafe. Narengi

@sajjad.today



بازار کار

بر اساس نظر سنجی های انجام شده در برخی کشورهای خارجی بیش از ۹۰ درصد فارغ التحصیلان دانشگاه ها می گویند که در حال حاضر یادگیری مهارت در بازار کار مهم تر از داشتن تحصیلات عالیه است.

گزارش انجمن اقتصادی جهان نشان می دهد که ۶۵ درصد کودکان امروزی که وارد مدارس ابتدایی می شوند در آینده مشغول به کارهایی می شوند که در حال حاضر هنوز وجود خارجی ندارند. به همین دلیل روش های آموزشی جدید و غیر سنتی بشدت مورد توجه قرار گرفته است. اگر همکاری دانشگاه ها با کسب و کارها بیشتر شود شاید آموزش توأم با مهارت منجر به بهره وری و رونق اقتصادی و جذب در بازار کار شود. برای نمونه گفته اند کسانی که قبلا با بیش از چهار کارفرما تعامل داشته اند، پنج برابر کمتر از دیگران در معرض بیکاری قرار دارند.

در یک کلام مهارت در بازار کار بیشتر از مدرک تحصیلی اهمیت دارد و در آینده بیشتر هم اهمیت می یابد. چند دهه است اندیشمندان بر لزوم تغییرات ساختاری در تحصیلات عالیه در کشورهای جهان تاکید می ورزند. فاصله گرفتن دانشگاه ها از پاسخ به نیازهای واقعی کشورها و دور شدن آنها از بازار لزوم تغییرات اساسی در تحصیلات عالیه را مطرح کرده است. دوست گرمای بجای مدرک گرایی بدنال دانش کارآمد و تخصص کاربردی و مهارتی باشید و چشم امید به مدارک قاب گرفته دانشگاهی نداشته باشید. استخدام های بلند مدت روز بروز کمتر می شود. استخدام بلند مدت بتدریج به نفع هیچیک از طرفین نیست. نیاز بازار کار آینده به مهارت های کارمزدی یا فری لنسر است. افرادی که بدون تعهد درازمدت بصورت ساعتی، روزانه یا پروژه ای دستمزد می گیرند و اساسا کسب و کارهای یک نفره محسوب می شوند.

Free lancing به معنای آزاد کاری و کار پروژه ای و خودکارفرمایی است بطوریکه در میان پیشنهادات کارفرمایان حق انتخاب دارید. درآمد شما بستگی به میزان فعالیت خودتان دارد و با مهارت و تخصص بیشتر درآمد بالاتری خواهید داشت. با قراردادهای کوتاه مدت و حق الزحمه ای و کارمزدی آشنایی دارید. برای داشتن کارهای کارمزدی باید توانمندی ها و مهارت های خود را افزایش دهید.

سعی کنید رزومه کاری خود را بیشتر و بهتر کنید. برای درآمد بیشتر باید بهتر از دیگران باشید. رقابت اصل مهمی در آزاد کاری است. به دلالت ها و واسطه ها اطمینان نکنید.

پس از کسب مهارت و تجربه روز افزون هیچ وقت بیکار نخواهید ماند و مشتریان دائمی را بر استخدام درازمدت ترجیح خواهید داد. وقت خود را صرف پیدا کردن کار دولتی و استخدام رسمی نکنید.

ضرب المثل عامیانه ای می گوید اینقدر ناتوان نیستم که به استخدام رسمی در آیم.

دوران مدارک قاب گرفته و استخدام دولتی و رسمی تمام شده است برای زندگی در آینده به واقعیت های جهان توجه نمایید و با مشاوران دلسوز و صادق مشورت کنید.

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است



دکتر طاهر عطاران

موفقیت

آیا این همان بهشت گمشده من است؟

فکر کنید تا بفهمید دنبال چه هستید، از زندگی چه می‌خواهید و با چه برنامه‌ای می‌خواهید به هدف‌تان برسید؛ بعدش شروع کنید به برنامه‌ریزی و کار و تلاش. به نیروی قاهر خداوند هم معتقد باشید و همیشه از او کمک بخواهید و بدانید که آدم‌های موفق همیشه مشغول تلاش و یادگیری‌اند و هرگز فراموش نمی‌کنند که رسیدن به موفقیت مستلزم صرف زمان و زحمت است.»

موفقیت از نگاه استفان کاوی اغلب رهبران و مدیران موفق جهان، استفان کاوی را خوب می‌شناسند. او موسس و مدیر کانون رهبری کاوی با بیش از ۷۰۰ مشاور زنده و سرشناس است. کتاب‌های پرفروشی در زمینه رهبری و مدیریت تألیف کرده و مشاور بیش از ۵۰۰ سازمان رسمی و بین‌المللی از جمله آی. بی. ام. است. «رهبری مبتنی بر اصول» شعاری است که به اسم او و کانون رهبری‌اش ثبت شده و سرسختانه اعتقاد دارد که: «پند بزرگی در این حرف لاثوتسه هست که اگر به شخصی یک ماهی بدهید، خوراک یک روزش را تأمین کرده‌اید اما اگر ماهیگیری یادش بدهید، خوراک تمام عمرش را تأمین کرده‌اید.»

استفان کاوی معتقد است که کندوکاو در کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌هایی که طی ۲۰ سال گذشته در زمینه موفقیت ارایه شده، نشان می‌دهد که توصیه‌های بیشتر محققان، مربوط به «منش» موفقیت‌آمیز بوده است، در حالی که محققان در ۵۰ سال اخیر توجه بیشتری به «نگرش» موفقیت‌آمیز داشته‌اند.

او در توصیف آدم‌های موفق می‌گوید: «بررسی‌های من نشان می‌دهد که تمام آدم‌های موفق و موثر جهان توانسته‌اند ۷ خصلت را در خودشان درونی کنند تا زندگی پربار و موثری داشته باشند:

۱. عامل بودن
۲. شروع از پایان
۳. اولویت‌بندی دقیق
۴. اندیشیدن با ذهنیت برنده/ برنده (در مقابل ذهنیت برنده/ بازنده)
۵. گوش کردن پیش‌تر و بیشتر از حرف زدن
۶. تولید سینرژی - انرژی گروهی
۷. بازسازی خویش

موفقیت از نگاه آنتونی رابینز به آنتونی رابینز ۴۸ ساله‌ای که در سمینارهایش روی آتش راه می‌رود و پرفروش‌ترین کتاب‌های «موفقیت» را می‌نویسد و طرف مشورت گورباچف و کلinton بوده و هنوز هم طرف مشورت بسیاری از رجال سیاسی دنیاست، انتقادات فراوانی وارد است. مثلاً می‌گویند او نیمی از شهرتش برمی‌گردد به مباحث «موفقیت در ازدواج» و «موفقیت در برقراری رابطه سالم» و این در حالی است که خودش از زن اولش جدا شده و دارد زن و زندگی دومش را تجربه می‌کند

دکتر طاهر عطاران روانشناس شناختی و مدرس مهارت‌های نرم و مدیر پروژه مدرسه زندگی است. بخش کوتاهی از کتاب در دست انتشار ایشان برای استفاده دوستان انتخاب شده است.

در عموم سیستم‌های توسعه فردی و سازمانی تمام تلاش و مانورها حول و حوش رسیدن به یک کلمه است و آن نام آشنای همیشگی ما یعنی موفقیت است. همه تلاش می‌کنند شما را به موفقیت برسانند. کلمه‌ای رویایی که همه به دنبال آن هستند. اما اینجا چند سوال مهمی پیش می‌آید. اولاً موفقیت واقعا چیست؟

و ثانیاً اگر موفقیت ته خواسته‌های ما از دنیا و زندگی است؛ چرا همه‌ی ما تا دلتان بخواهد آدم‌های صد درصد موفق را سراغ داریم که در اوج قله‌های موفقیت حال و روزشان چنگی به دل نمی‌زند. در یک کلام: حالشان خوب نیست.

در روش سه ایستگاهی ما؛ سعی می‌کنیم به این سه پرسش پاسخ دهیم: موفقیت چیست؟ (یعنی واقعا چیست؟) چرا باید موفق شد؟ و چگونه؟

بگذارید با سوال بسیار مهم و کلیدی اول شروع کنیم:

چیستی موفقیت!

موفقیت واقعا چیست؟

خود شما چه پاسخی به این سوال می‌دهید؟

پاسخ‌های متنوع و زیادی به این سوال از دانشجویان و مراجعین مان می‌شنویم.

حتی از بزرگان این حوزه:

موفقیت از نگاه برایان تریسی اسم و رسم برایان تریسی در دنیای موفقیت، بزرگ‌تر از آن است که معرفی بخواهد: یک مولف، مربی و سخنران حرفه‌ای در زمینه موفقیت، مدیر شرکت بین‌المللی برایان تریسی واقع در سولاتبیج کالیفرنیا و مشاور بیش از ۵۰۰ شرکت معتبر بین‌المللی. از نگاه برایان تریسی، «آدم موفق کسی است که هدف زندگی‌اش را مشخص کرده و برای رسیدن به آن هدف، برنامه‌ریزی کرده و هر روز با جدیت تلاش می‌کند لاقلاً یک قدم به هدفش نزدیک‌تر شود.» شاید بد نباشد چند توصیه اختصاصی هم از زبان برایان تریسی بخوانید.

دو سال پیش، وقتی ماهنامه «هلثی‌ولثی» در یک گفتگوی اختصاصی از او پرسید: «اگر بخواهی کلید موفقیت را به دست مخاطبان مجله ما بسپاری، به آنها چه می‌گویی؟» رایان تریسی گفت: «می‌گویم اول خوب

را به فردا می‌اندازیم و فردا که به آن رسیدیم، بهانه تازه‌ای پیدا می‌کنیم تا رضایت‌مان را به پس‌فردا موکول کنیم و پس‌فردا هم به روزهای دیگر اما برای چشیدن طعم موفقیت و خوشبختی فقط یک راه وجود دارد: باید نگاهمان به زندگی عوض شود. باید خودمان باشیم.»

حرف آخر اگر به سوال اول بحثمان تنها از ۴ زاویه نگاه کرده‌ایم، فقط یک علت دارد: حجم صفحه، محدود است! به سوال «موفقیت یعنی چه؟ موفق یعنی چه کسی؟» از زوایای فراوانی می‌شود نگاه کرد؛ منتها مساله این است که من و شما باید زاویه نگاه خودمان را پیدا کنیم، باید سنگ‌هایمان را با خودمان وایکنیم و بی‌پرده از خودمان بپرسیم که واقعا از این زندگی چه می‌خواهیم و می‌خواهیم آخرش به کجا برسیم.

اما بازگردیم به جمع بندی خودمان از معنی موفقیت:

تعریف موفقیت در واقع بسیار ساده است.

در یک جمله موفقیت یعنی رسیدن به هدف یا همان خط پایان.

هدف هم در یک جمله ی ساده یعنی مقصدی مشخص که نسبت به مبدایی که در آن قرار داریم انتخاب میکنیم .

نکته ی بسیار مهم در این میان این است که این هدف یا در واقع مقصدی که می‌خواهیم به آن برسیم چگونه باید تعیین شود.

اولین نقص بزرگ موفقیت همین جا خود را نشان می‌دهد وقتی که از خودمان بپرسیدیم . چه هدفی و هدف چه کسی؟

زمانی از دانشجویانمان درخواست کردیم زیر کلمه ی کلیدی در جمله ی "هدف من چیست؟"

خط بکشند بیش از نود درصد زیر کلمه ی هدف خط کشیدند.

سؤال این بود که در اینصورت من را از جمله حذف کنید و دوباره به معنی جمله فکر کنید.

جمله هدف چیست؟ تازه فقدان بزرگ من را که در تمام عمرمان نمی بینیم نشان می‌دهد.

این بار به جمله ای بی معنی برخورد می‌کردیم که ما را وادار می‌کرد از خود بپرسیم هدف کی؟ یا هدف چی؟

اما واقعیت این است که چنان در دنیا امروز غرق اهداف از پیش تعیین شده هستیم که دیگر جایی برای دیدن من و اهداف برخاسته از آن نمی‌ماند.

اهداف خانواده؛ اهداف مدرسه؛ اهداف جامعه؛ اهداف سیستم حتی اهداف تلقین شده از سوی جریان های موقتی در جامعه.

یک روز همگی می‌خواهند پزشک شوند روز دیگر همه خلبان.

شاید رسالت انقلاب صنعتی چیزی مانند تئوری توطئه هر چه که بود و هست نظام موجود آموزش ما در مدارس و دانشگاه ها عملا در حال `copy / paste` تولید نسخه های همانند هم و تربیت بردگان صنعتی یا ربات هایی در خدمت اهداف از پیش تعیین شده ی اجتماعی است.

در این باید خلاقیت و توجه به من سرکوب شود چون به تولید نسخه های ناخواسته یا متعارض با اهداف سیستم منجر می‌شود.

در مقابل افراد هوشمندی که این ساختار غلط را می‌شکنند نظیر استیو جابز خود به اربابان و ادمین های جدیدی در سیستمی ارتقاء یافته تبدیل می‌شوند که حالا آنها دوباره برای مابقی برنامه ریزی می‌کنند و خوب یا بد سبک زندگی ما را تغییر می‌دهند.

چسب تلفن های هوشمند که از هر چسبی بد تر به دستان چسبیده اند نشانه ای از تغییر در سبک زندگی ما به روش برنامه ریزان جدید و یاغیان سیستم ای قبلی نظیر استیو جابز است.

ولی به قول قدیمی‌ها سنگ مفت، گنجشک مفت. امتحانش ضرر ندارد. همین امروز از هر که دلتان خواست، سوال کنید: «می‌توانی ۳ نویسنده سرشناس «موفقیت» را اسم ببری؟» جواب آن بنده خدا به این سوال شما اگر مثبت باشد، قطعا یکی از سه گزینه‌اش آنتونی رابینز است و لابد قبول دارید که این خودش یک موفقیت است که نویسنده‌ای را به عنوان سرشناس‌ترین نویسنده «موفقیت» دنیا بشناسند.

حالا فکر می‌کنید آنتونی رابینز به چه کسی می‌گوید آدم موفق؟ جوابش را بخوانید: «آدم موفق، کسی است که راحت‌ترین راه را برای رسیدن به موفقیت انتخاب کند.» می‌پرسید راحت‌ترین راه، چه راهی است؟ می‌گوید: «استفاده از حرف‌ها و تجربیات آدم‌های موفق.» بسیار خوب!

پس بیایید یکی از حرف‌ها و تجربیات خودش را با هم مرور کنیم: او در آخرین روز ماه دسامبر، در آخرین لحظات سال ۲۰۰۵، در حالی که در شبکه سی‌ان‌ان، مهمان ویژه برنامه لری کینگ (مجری مشهور این شبکه تلویزیونی) بود، قاطعانه گفت: «من همه چیزی را در زندگی‌ام تجربه کرده‌ام و تو این را خوب می‌دانی، لری! من همه چیزی داشته‌ام؛ از درآمد روزی ۴۰۰ میلیون دلار گرفته تا سخنرانی برای جمعیت‌های بزرگ و مشورت دادن به عالی‌ترین مقامات سیاسی و دیپلماتیک کشورهای مختلف اما هیچ چیزی به من آن احساس لذت، خوشبختی و موفقیتی را نمی‌دهد که رابطه صمیمانه با همسر.» موفقیت از نگاه ریچارد کارلسون نویسنده‌ای است که لااقل در نوشتن پُرفروش‌ترین کتاب‌های «موفقیت»، همیشه موفق بوده است.

«کاه را کوه نکنید»، عنوان کتابی است که کارلسون در سال ۱۹۹۸ نوشت و خودش را به عنوان پُرفروش‌ترین نویسنده انگلیسی‌زبان معرفی کرد؛ آن هم برای دو سال متوالی. dentsweat.com از همان موقع، سایت رسمی ریچارد کارلسون شد تا تمام آنهایی که از استرس‌های دنیای مدرن، جان به لب شده بودند با او ارتباط بگیرند و نشانی آرامش را از او بخواهند.

کارلسون در این کتاب می‌نویسد: «وقتی دالایی لا ما جایزه صلح نوبل سال ۱۹۸۹ را دریافت کرد، یک خبرنگار از او پرسید حالا بعد از این جایزه می‌خواهید چه کار کنید؟ و دالایی لا ما در پاسخ گفت انگار هر کاری که ما آدم‌ها انجام می‌دهیم، مثلا خانه یا ماشینی می‌خریم، غذایی می‌خوریم، دوستی پیدا می‌کنیم، لباسی تهیه می‌کنیم و حتی به جوایز بزرگی دست پیدا می‌کنیم، هرگز برایمان کافی نیست! همیشه دنبال بیشتر و بیشتریم در حالی که بیشترها لزوما بهتر نیستند.

من فقط آرزو می‌کنم که همگی هر چه زودتر بفهمیم که شادی و رضایتمان را نباید در بیرون از خودمان جستجو کنیم.» این آرزوی دالایی لا ما همان دغدغه‌ای است که گریبان ریچارد کارلسون را گرفته: «آل‌فرد دی‌سوزا جملاتی دارد که من هر وقت به یاد آنها می‌افتم، پشتم می‌لرزد. او می‌گوید همیشه در زندگی‌ام موانعی بود که شادی را از من می‌گرفت، همیشه وام‌هایی بود که باید پرداخت می‌شد، همیشه کار نیمه‌تمامی بود که باید تمام می‌شد و همیشه چیزی بود که باید به پایان می‌رسید تا زندگی من آغاز شود اما امروز دیگر فهمیده‌ام که این موانع، همان زندگی من بود و من هیچ راهی به شادی نداشتم چرا که هرگز نفهمیدم شادی همان راه بود!» کارلسون، به همین سادگی، پرده را از پیش چشمان کنار می‌زند: «مشکل ما در آنچه نداریم، نیست.

مشکل ما در حرص و فزون‌خواهی ماست. مشکل ما قانع نبودن است. ما همیشه با بهانه‌هایی که خودمان دست و پا می‌کنیم، شادی امروزمان



چیزی نیست که ما واقعا میخواهیم و بنابراین با کمال تعجب یادگیریم چگونه موفقیت را به کناری بگذاریم و به دنبال چیزی بالاتر برویم.

توهم بزرگ:

به شما گفتیم که عموم سیستم های توسعه فردی و سازمانی ما را به سمت موفقیت سوق می دهند و نهایت هدیه ی جادویی که می خواهند به هزار و یک شکل به ما ببخشند در قالب همین یک کلمه خلاصه می شود. همه می خواهند ما را موفق کنند.

همه می خواهند موفق شوند.

اما در عین حال دیدیم که موارد نقض متعددی به ما نشان میدهد که این راه ما را به مقصد حقیقی در زندگی نمی رساند.

اگر می رساند این همه آدم موفق که در ته خط پایان موفقیت های قابل فرض احساس ناکامی می کنند سراغ نداشتیم و احتمالا بقیه هم هنوز به آن ایستگاه آخر نرسیده اند که حالشان را ببرسیم.

مجموع این شواهد در کنار بررسی دقیق ماهیت پارادایمی به نام موفقیت در چند خط آتی ما را به این نتیجه می رساند که باید در زندگی به دنبال چیز دیگری باشیم.

بگذارید به نقص مهم دیگری در ماهیت موفقیت نگاهی بیندازیم.

موفقیت را رسیدن به هدف معنی کردیم. دومین نقص بزرگ در ماهیت خود موفقیت نهفته است.

کمی دقت کنید/

موفقیت پارادایمی بسیار بی رحم است. مطلب ساده ست. شما یا موفق می شوید یا نمی شوید.

قضیه دیجیتالی، صفر و یک یا همه و هیچ است.

یک دونه نیمه موفق نداریم. یا از خط پایان گذشته و موفق شده یا نگذشته و شکست خورده.

موفقیت کاری به این ندارد که یک دونه ی ماراتن چند کیلومتر دویده و یا چقدر تلاش کرده است. این چیزها سرش نمی شود.

مشکل اساسی این است که این هدف را عموماً دیگران برای ما تعیین می کنند نه خود ما. پس وقتی در بهترین حالت و با نهایت تلاش خودمان به آن میرسیم در واقع به هدف دیگران رسیده ایم. نه هدف خودمان.

و این پاسخ بسیار کلیدی به سوال دوم ماست که چرا موفقیت لزوماً حال خوب به همراه نمی آورد و چرا هرکدام از ما این همه افراد موفق سراغ داریم که حالشان خوب نیست.

این طبیعی است که اگر ما به هدف دیگری برسیم حالمان خوب نخواهد بود چون اهداف دیگران برای تأمین خواسته های قلبی آن ها طراحی شده و برای شاد کردن خودشان نه ما.

به مثال زیبایی از مولانا توجه کنید:

مولانا در یکی از حکایت های خود به کارگرانی اشاره می کند که شبی مشغول ساختن بنایی شدند و به هنگام صبح دم ساخت بنا به اتمام رسید. با وجود اینکه بنا دقیقاً همانطور که باید ساخته شده بود اما صبح هنگام حال همه خراب شد.

حداً شما چیست؟

با وجود اینکه هدف تأمین شده بود و باید این افراد را موفق بنامیم چرا حالشان خراب شده بود. مگر رسیدن به موفقیت تمام چیزی که می خواستند نبود؟

مولانا در طنزهای محض ادامه میدهد و دلیل این حال خراب را برای ما آشکار می سازد.

کارگران صبح هنگام و با روشن شدن هوا متوجه می شوند که زمین بغلی را ساخته اند یعنی زمین همسایه را.

این یعنی رسیدن به هدف دیگری.

دلیل اصلی حال خراب بسیاری از افراد موفق هم همین است. رسیدن به هدف دیگران.

دیگرانی که می توانند خانواده؛ مدرسه؛ دوستان و آشنایان یا حتی جو حاکم بر جامعه باشد.

اما بگذارید با واقعیتی بزرگتر آشنا شویم. اینکه اساساً موفقیت تمام آن

این رویکرد را وقتی توسعه دهیم در همه ی حوزه ها به داد ما خواهد رسید و بهترین الگوها را در مقابل چشمانمان قرار خواهد داد که شاید قبلا از دیدنشان غافل بودیم.

در همین راستا در موضوعات مختلف با این رویکرد می توان از خط مشی طبیعت در برخورد با مورد مشابه الگو گرفت و مدلسازی کرد. سؤال بزرگی که ما اکنون با این قرار می خواهیم از طبیعت بیروسیم این خواهد بود:

بهترین حال هر موجود در طبیعت را تحت چه شرایطی می توان دید؟

طبیعت به ما پاسخ می دهد: وقتی که گل می کند.

در ترجمه ما این جمله ی طبیعت می شود خودشکوفایی ما جوانه ای نازکی و لطیفی را می بینیم که اسفالت خیابان را به سمت نور و گل کردنش می شکافد. ما ماهیان آزادی را می بینیم که مسیر رودخانه در خلاف جریان شنا می کنند تا به قیمت جان به بالا دست های رودخانه برای تولید مثل و تخم ریزی برسانند.

ما تمام موجودات زنده را می بینیم که با نهایت قوای قابل فرضشان به سمت گل کردن بالفعل شدن قوای بالقوه و در یک کلام خودشکوفایی پیش می روند.

این موجودات رو افسرده نمی بینیم مگر در خارج از این مسیر.

یک میمون تلاش نمی کند گوریل شود و یک رز نیز تلاش نمی کند نیلوفر آبی شود.

هر موجود تمام قوای خود را بکار می کند بهترین خودش شود. هر موجود تلاش می کند سیر زندگی خود را به شکل کامل طی کند.

و در این مسیر هیچ چیز نمی تواند جلو دارش باشد.

هیچ چیز نمی تواند به دانه بگوید جوانه زن. و گل نکن اگر در مسیر درستش قرار بگیرد.

در این دنیای به این بزرگی برخلاف تمام موجودات ؛ ما انسانها تنها موجوداتی هستیم که بصورت غریزی مسیر خودشکوفایی خود را نمی دانیم. دلیل این مسئله هم بخاطر عظمت خلقت و مأموریتی است به عهده ی این اشرف مخلوقات گذاشته شده.

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند

چه به لحاظ ژنتیکی و تولید مثل جنسی که ما Nature یا طبع و سرشت خطاب کردیم و چه به لحاظ تربیت و محیط که Nurture خواندیم هیچ دو انسانی از بدو خلقت مانند هم نیستند؛ حتی دوقلوهای همسان.

و این نشانه ی آشکاری است که ما خودهای متفاوت، استعدادهای متفاوت؛ ارزش های متفاوت و لذا اهداف واقعی و رسالت های متفاوتی در زندگی داریم که با رجوع به خود و خودشناسی باید آنها را بیابیم.

رسالتی که آگوستا یونگ نیز به ما گوشزد می کند. اینکه تلاش کنیم بهترین خودمان باشیم

بر اساس این دیدگاه پارادایم موفقیت هدف جای خود را به پارادایم جدیدی به نام خود شکوفایی می دهد.

وقتی خودمان را بشناسیم سرنخهای اصلی برای تعیین هدفمان را به دست می آوریم.

هر موجودی تنها با شناختن چستی خود می تواند چرایی و چگونگی زندگی را دریابد.

ظرفیت کلمه موفقیت بیشتر از این نیست.

موقعیت شما در مقابل پارادایمی به نام موفقیت از دو حال خارج نیست: یا موفق هستید یا شکست خورده. سومی هم ندارد.

همه یا هیچ. صفر و یک.

اینجا بهتر است به یک ابر سیستم مراجعه کنیم. ابر سیستمی به نام طبیعت. شما احتمالا با علم بیونیک آشنا هستید.

بیونیک یا مهندسی الهام پذیر از زیست شناختگی (به انگلیسی: Bionics) الگوبری از سامانه ها، ساختارها و سازوکارهای طبیعت و موجودات زنده برای ابداع و اختراع، پدیدآوردن فناوری و حل مسائل فنی-مهندسی است. این رشته به عنوان یک دانش میان رشته ای و یک روش شناسی حل خلاق مسئله، از شاخه ها یا گرایش های تخصصی خلاقیت نوآوری شناسی (Creanovatology) به شمار می رود.

به عبارتی می توان گفت بیونیک هنر به کارگیری دانش سیستم های زنده در حل مسائل فنی است. این رشته به عنوان یک دانش میان رشته ای و یک روش شناسی حل خلاق مسئله، از شاخه ها یا گرایش های تخصصی خلاقیت نوآوری شناسی به شمار می رود.

طبیعت با گذر از عصرهای بسیار دچار تغییرات و جهش های بسیاری شده است و به تکامل رسیده است. طبیعت هر آنچه را که با محیط سازگاری نداشته از بین برده و امروزه، طبیعتی که ما در آن زندگی می کنیم و هر جاندار موجود در آن، تکامل یافته ترین مخلوق در نوع خود تا به امروز می باشد.

این بدان معنی است که هر مکانیسم و ساختاری در طبیعت در بهترین کارآمدترین حالت خود قرار دارد. پس بشریت می تواند با مطالعه این طبیعت تکامل یافته، در طراحی دست ساخته های خود ایده بگیرد.

از اواخر قرن بیست شاهد بسیاری از دستاوردهای بشری هستیم که اگر دقیق تر به آن ها نگاه کنیم، درمی یابیم که الهام گرفتن از طبیعت کمک شایانی به بهتر ساختن آن ها کرده است.

سرگرد جک استیل، افسر هنگ هوانوردی ارتش آمریکا واژه بیونیک را نخستین بار برای علم سیستم هایی را که شالوده آنها سیستم های زنده است یا دارای خصوصیات سیستم های زنده هستند یا به سیستم های زنده می مانند به کار برد.

واژه بیونیک برای اولین بار توسط جک ای. استیل در سال ۱۹۵۸ ابداع شد که احتمالاً از واژه فنی بایون (bion) از یونان قدیم به معنی واحد زندگی و پسوند ایک (-ic) به معنی مشابه تشکیل شده است. بدین ترتیب بیونیک را می توان مانند زندگی معنا کرد.

برخی لغت نامه ها نیز این واژه را ترکیبی از بایو در واژه بیولوژی و نیک در واژه الکترونیک تعریف کرده اند.

این واژه در دهه ۱۹۷۰ میلادی در سریال های تلویزیونی مرد شش میلیون دلاری و زن بیونیک شناخته شد که بر اساس دو رمان با همین نام نوشته مارتین کایدین تحت تأثیر کارهای استیل ساخته شده بودند.

جان کلام بیونیک بازگشت به طبیعت است.

ابر سیستمی که به پشتوانه هزاران سال تجربه تکاملی بهینه ترین و بهترین شکل سیستم ها را امروز و در ته خطشان در مقابل چشمان ما قرار داده است.

هوشمندانه خواهد بود که بجای از نو تجربه کردن؛ از کنار حاصل بی نقص این همه تجربه بی تفاوت نگذریم.

مهارت‌های کلیدی برای آینده



مواجهه با تغییرات آینده را نداشته باشند، عقب می‌مانند."

با توجه به تغییراتی که در سال‌های آینده، پیش رو داریم، بسیار مهم است که کودکان را با مهارت‌های ذهنی انعطاف‌پذیری (داینامیک بودن) و مدبر بودن، آشنا کنیم.

یکی دیگر از محققان آینده‌گرا به والدین شدیداً توصیه کرده که کودکان خود را نازنازی و در رفاه زیاد تربیت نکنند. کودکان باید در هر سطح به چالش کشیده شوند، مسأله‌های زندگی خود را حل کنند و یاد بگیرند که از خود مراقبت کنند.

"هر فعالیتی که کودک انجام می‌دهد، باید برای ارتقای مهارت سازگاری با تغییرات باشد."

● خلاقیت، نوآوری و تخیل

مشاغلی در آینده وجود خواهند داشت که به خلاقیت، نوآوری و تخیل بیش از امروز، نیاز دارند. معماری دیجیتال، طراح محیط‌های مجازی، طراحی آواتار (شکل‌ها)، توسعه‌دهنده‌های مرتبط با حمل و نقل، برنامه‌نویس رایانه و رمزگذار. موضوع جدی این است که روبات‌ها و رایانه‌ها بخش عمده‌ای از فعالیت‌های روزمره‌ی آینده هستند؛ اما چه کسی باید این ماشین‌ها را طراحی کند؟

یکی از پژوهشگران معتقد است، بهترین راه برای جلب علاقه‌ی کودکان به حوزه‌های فن‌آوری، قرار دادن کودک در میان ابزارهای نوین است. مثلاً به او اجازه دهید بازی‌های رایانه‌ای انجام دهد؛ او را ترغیب کنید که از تبلت یا گوشی هوشمند خود در زمینه‌هایی بیش از بازی استفاده کند؛ در آن کتاب بخواند؛ او را برای دوره‌های برنامه‌نویسی کامپیوتر بفرستید؛ و با او در مورد فن‌آوری صحبت کنید.

سؤال بپرسید و او را به چالش بکشید. به عنوان مثال، از او بپرسید که فکر می‌کند تبلت یا گوشی هوشمند، چگونه کار می‌کند؟ یا اگر بزرگتر است، او را به فکر بیندازید که همراه با دوستان‌ش یک اپلیکیشن طراحی کند که نیازهایشان را پاسخ دهد. آموزش دیدن و آموزش دادن یک انگیزه و جذابیت جدی برای حوزه‌هایی است که ابزارها در آن نقش مهم ایفا می‌کنند. در حالی که روبات‌ها و

● مهارت‌های کلیدی برای آینده

پژوهشگران آینده‌پژوهی بر این باورند که تا سال ۲۰۳۰، بیشتر مشاغل موجود در حال حاضر ناپدید می‌شوند. ماشین‌آلات، روبات‌ها و رایانه‌ها پاسخگویی به نیازهای افراد را به عهده خواهند گرفت و افراد به جای کار کردن از پشت میز، آزادانه مهارت‌های خود را در هر نقطه از جهان که مورد نیاز باشد، به کار می‌گیرند. چرا که مفهوم کار کردن در حال تغییر است. یکی از پژوهشگران می‌گوید: "طی ۱۵ تا ۲۰ سال آینده، تغییرات بی‌سابقه‌ای رخ می‌دهد. این تغییرات، بر اقتصاد و نحوه‌ی انجام کارها تأثیر خواهد گذاشت. انسان‌ها نیازمند مجموعه جدیدی از خدمات و سرویس‌ها خواهند شد و برای رفع این نیازها باید شغل‌های جدیدی ایجاد شود." فناوری در سال ۲۰۳۰ تقریباً در همه ابعاد زندگی ما توسعه پیدا کرده است. پس ضروری است که برای مواجهه شدن با آینده، با مختصات جدید جهان آشنا باشیم. یکی دیگر از محققان آینده‌نگر و روانشناس تجارت، به والدین توصیه کرده است که انقلاب دیجیتال بیش از حد تصور عظیم و گسترده خواهد بود و امکان مقاومت و مواجهه با آن نیز محال است. "شما نمی‌توانید آن را نادیده بگیرید یا وانمود کنید که روزی پایان خواهد پذیرفت. بهتر است آمادگی مواجهه با آن را داشته باشید؛ از همان سنین کودکی به این موضوع توجه کنید. کسانی که مهارت

● معرفی:

محمد سجاد نوروزیان در تیر ماه سال یک‌هزار و سیصد نود و پنج خورشیدی نخستین بازی‌شهر مهارتی حرکتی با عنوان هفت‌خان، بر اساس یکی از ایده‌های دفتر آینده‌پژوهی کودک، در مجتمع شاپرک در شرق تهران، راه اندازی نمود. در سبک شهربازی‌های مهارتی حرکتی، وسایل الکترونیکی وجود ندارد و بچه‌ها با اسباب‌بازی‌های سازمان نیافته مواجه می‌شوند و بازی کردن به صورت واقعی جریان دارد. بازی‌هایی که نیروی محرکه‌ی آن، به جای جریان برق، انرژی انسانی است. نظرات والدین در مورد اثربخشی کودکشان از الگوهای رفتاری که در فضای بازی‌های مهارتی حرکتی، خصوصاً بازی‌های گروهی رعایت می‌شود، مورد توجه قرار می‌گیرد. محمد سجاد نوروزیان بر این عقیده است که فرایند رشد کودک، شباهت زیادی به فرایند رشد گیاه دارد. کودک وقتی در حال رشد است، یک جریان شدید انرژی درون او، در حال آزاد شدن است. انرژی رشد همانگونه که باعث بروز استعدادهای دانه‌ی گیاه می‌شود، می‌تواند استعدادهای کودک را بروز دهد. نقش والدین و مربیان در این فرایند، یک گزاره‌ی دو وجهی است:

ایجاد شرایط مناسب برای بروز استعدادهای

حذف موانع رشد

به نظر می‌رسد الگوی باغبانی برای فرزندپروری، ارتباط با همسر، خودسازی و مدیریت مناسب باشد. به عبارتی تمام رفتارهایی که انرژی انسانی یا همان انرژی آفرینش در آن متبلور است، این الگوی رفتاری، کارایی دارد. در پاییز سال یک‌هزار و سیصد و نود و شش این تجربیات را در کتاب گل پروری منتشر نمود. در اینجا به مطلبی از وی در مورد مهارت‌های کلیدی برای آینده توجه می‌کنیم.

کار می کنید، باید بتوانید با آن ها ارتباط برقرار کنید. یکی از مهارت های کارگروهی همین برقراری ارتباط چندلایه در فضای کاری است. با دیگران بر اساس شاخص های انسانی ارتباط برقرار کنید، نه بر اساس منافع شخصی یا شغلی.

کودکان و نوجوانان را تشویق کنید تا با همه ی اقشار جامعه رفت و آمد داشته باشند و با مردم معاشرت کنند. از طریق تعامل با آن ها است که کودکان، مهارت های مهم اجتماعی و عاطفی را آموزش می بینند.

فراموش نکنیم که هر چه اعتماد انسان ها به فناوری افزایش یابد، تقاضای بیشتری برای مهارت های انسانی، وجود خواهد داشت.

مهارت های ارتباطی را در کودک تقویت کنید؛ در فرصت مناسب زبان های دیگری را به او آموزش دهید. فقط به زبان انگلیسی فکر نکنید. یکی از زبان های مهم در دنیای آینده، زبان دنیای دیجیتال است. زبان های برنامه نویسی هم در حال توسعه است.

آن چیزی که در مهارت آموزی کودکان بسیار مهم است، رفتار والدین است. آن را فراموش نکنید. نمی توانید چیزی از کودک مطالبه کنید که خودتان انجام نمی دهید. پاسخ عکس خواهید گرفت.

● تجزیه و تحلیل و تحقیق

مشاغل در آینده خواهند بود که به مهارت های تجزیه، تحلیل و تحقیق نیاز دارند. تجمیع کننده داده ها، ویرایشگر محتوا، آنالیزور و مدیر اطلاعات. پژوهشگران معتقدند تا سال ۲۰۳۰، اکثر مشاغل رسانه ای منسوخ خواهند شد. اخبار توسط مردم تولید می شود؛ مردم گزارشگر خواهند شد و خودشان محتوا را تولید می کنند. حوزه ی رسانه ای جهان به مردمی نیاز خواهد داشت که می توانند اطلاعات را تبدیل به محتوا کرده، آن را مدیریت و ویرایش کنند. و البته آن را به گونه ای منتشر کنند که به دست مصرف کننده ها برسد و برای دیگران جذاب باشد.

پژوهشگران معتقدند جهان به افرادی نیاز دارد که بتوانند داده ها را جمع آوری کرده و آن را به محصولات و تجربیات تبدیل کنند. این یک صنعت بزرگ و عظیم خواهد بود. شرکت ها پیش از تولید محصول، منتظر تحلیل جامعه ی بازار هستند. در ۲۰ سال آینده، جمع آوری داده ها، قبل از هر چیز اهمیت خواهد داشت. می توانید مهارت های تحلیلی کودک را با علاقمند کردن و تشویق او نسبت به دنیای اطراف، شناسایی و ترغیب کنید. برای حل مشکلات، به او انگیزه دهید؛ به او بیاموزید که چگونه نتیجه گیری کند؛ به او آموزش دهید تا در حالی که یک تصویر "بزرگ" را می بیند، جزئیاتش را به چالش بکشد؛ کمک کنید تا بتواند از زوایای مختلف به یک وضعیت نگاه کند. اگر متوجه شدید که کودک به چیزی علاقمند است، به او اجازه دهید که بیشتر در مورد آن تحقیق کند. حمایت کنید. این کنجکاوی او را مسلط می کند و به پرورش توانایی های پژوهشی وی کمک خواهد کرد.

رایانه ها در آینده کارهای زیادی را انجام می دهند، باید در نظر داشته باشیم که آن ها فاقد خصوصیات انسانی مانند خلاقیت و تخیل هستند. پس یک طراح، یک آرشیست یا مهندس وظیفه دارد تا «انسانیت» را به این دستگاه ها برساند؛ اینجاست که خلاقیت بیش از امروز نیاز خواهد بود.

اما چگونه یک کودک خلاق برای آینده تربیت کنیم؟ چه ویژگی هایی را در او باید پرورش دهیم؟ آیا والدین و یا محیط غیرخلاق می تواند کودک خلاق تربیت کند؟

پژوهشگران پیشنهاد می کنند تخیل کودک را از طریق نقاشی و نوشتن شکوفا کنید. اگر او ایده ای دارد، تشویقش کنید تا آن را با یک تصویر یا داستان، برای دیگران تشریح کند؛ ایده اش را گسترش دهد و آن را به زندگی روزمره بیاورد.

ممکن است با توجه به محیط هایی که ما در آن آموزش دیده ایم، بخواهیم شرایطی مهیا کنیم که او هم مثل ما رشد کند. و این فاجعه است! هر شب نیم ساعت وقت بگذارید و به کودک اجازه دهید خلاقیت خود را به هر شکلی که دوست دارد نمایش دهد. بگذارید تخیل او، بدون نگرانی از انتقادات، به صورت ذاتی و طبیعی، عیان شود. پانتومیم بازی کند؛ برای شما قصه بگوید و یا برایتان نقاشی بکشد.

بروز خلاقیت، کودک را زنده می کند. به او زندگی متفاوتی را نشان می دهد. ابزارهای خلاقیت را شناسایی کنید؛ بازی کردن، مهم ترین ابزار است. بچه ها در حین بازی کردن، ایده های خود را عملی کرده و با آزمایش های عملی ساده، آن ها را شناسایی و کشف می کنند.

کودک را در طبیعت غوطه ور کنید. اجازه دهید که کودک در معرض طبیعت باشد. آنچه در طبیعت جریان دارد سرشار از خلاقیت است. طبیعت، بسیار لذت بخش و هیجان انگیز است؛ البته که می تواند خطرآفرین هم باشد. و به همین دلیل طبیعت چیزهای زیادی می تواند به کودک آموزش دهد.

● مهرورزی و ارتباطات

مشاغل در آینده وجود خواهند داشت که به مهربانی و ارتباطات بیش از امروز نیاز دارند. مشاوره بهزیستی برای سالمندان، شبکه سازی های اجتماعی و وکالت مجازی از جمله ی آن ها است.

جمعیت سالمند در سرتاسر جهان به افراد دلسوز، دلسوز و دلسوز نیاز دارند تا از آن ها مراقبت کنند و به سلامتی و نیازهای پزشکی آن ها رسیدگی کنند. کودکان توانایی ذهنی برای دلسوزی دارند؛ شما می توانید با گفتگو در مورد احساسات خود درباره ی یک موضوع خاص، مشارکت آن ها در امور خیریه و فعالیت های داوطلبانه ی اجتماعی، این مسأله را تقویت کنید. مثلاً ملاقات با اقوام یا همسایه ی سالخورده، یک تجربه ی موفق برای کودک خواهد بود. می توانید آن را به عنوان برنامه ای هفتگی در نظر بگیرید. فراموش نکنید که خودتان الگوی مؤثری برای این موضوع هستید.

از طرفی مهارت های اجتماعی و ارتباطی بسیار مهم هستند. وقتی با دیگران

● تصمیم گیری بر مبنای اخلاق

مشاغل در آینده هستند که به این نوع از مهارت تصمیم گیری نیاز دارند؛ سازنده اندام های بدن، حوزه های نانو دارویی و مشاغل دیگر. چگونه می توان این مسأله را در کودک نهادینه کرد؟ تصمیم گیری بر مبنای اخلاق، یک مهارت بسیار مهم است؛ به ویژه اگر کودک بخواهد وارد زمینه های پزشکی و مراقبت های بهداشتی شود. این که می توانید کاری انجام دهیم یا چیزی تولید کنیم، به این معنا نیست که حتما باید آن را انجام دهیم. جهان به دانشمندان و متخصصانی نیاز دارد که درک کنند چگونه برخی تصمیم ها به آحاد بشریت آسیب می رساند. کسانی باید دانش را گسترش دهند که به فکر منافع اکثریت جامعه هستند، نه اینکه برای سودجویی افراد قلیلی، به مردم جهان آسیب برسانند. بهترین راه برای پرورش این مهارت در کودک، آموزش درست مفاهیم و ارزش های اخلاقی است. انصاف، مسئولیت پذیری، مهربانی و نوع دوستی را به صورت ویژه ای به او یاد دهید. مسأله های ساده برایش طرح کنید، از او بخواهید که آن ها را حل کند، بدون اینکه آسیبی به دیگران برساند و یا مزاحمتی ایجاد کند. از او بپرسید که چگونه می تواند جهان را بهبود بخشد و محیط زندگی اش را به سمت ارزش های اخلاقی هدایت کند.

چگونه فرزندانی موفق پرورش دهیم

میدونید، من هدفم این نبود که متخصص فرزندپروری شوم. در واقع، خیلی هم علاقه‌ای به خود فرزندپروری ندارم. اما این روزها، شیوه‌ی خاصی از فرزندپروری وجود دارد که به نحوی دارد بچه‌ها را تباه می‌کند، فرصت پرورش دادن «خود»شان را از آن‌ها می‌گیرد. این روزها شیوه‌ی خاصی از فرزندپروری وجود دارد که مانع راه است.

منظورم این است که، ما زمان زیادی را صرف نگرانی در مورد والدینی می‌کنیم که به اندازه‌ی کافی درگیر زندگی فرزندانشان نیستند و آموزش آن‌ها یا تربیت آن‌ها. و این نگرانی به‌جاست. اما در سوی دیگر این طیف، باز هم آسیب زیادی در جریان است، جایی که والدین احساس می‌کنند که فرزند «نمی‌تواند» موفق باشد مگر اینکه پدر یا مادر در هر موقعیتی محافظ و پیش‌گیرنده باشند، و ناظر بر هر اتفاقی، و هر لحظه را به صورت جزئی کنترل کنند، و فرزندشان را به سمت زیرمجموعه‌ی کوچکی از دانشگاه‌ها و شغل‌ها هدایت کنند.

وقتی ما فرزندان را اینگونه پرورش دهیم، و می‌گوییم «ما»، چون خدا می‌داند، در بزرگ کردن دو نوجوانم، من خودم این تمایلات را داشته‌ام، فرزندانمان در نهایت یک کودکی چکلیستی خواهند داشت،

و کودکی چکلیستی چنین است: ما آن‌ها را سالم و سرحال نگه می‌داریم، و تغذیه شده و سیراب، و بعد می‌خواهیم خیالمان راحت باشد که به مدارس خوب می‌روند، و نه فقط این، اینکه آن‌ها در کلاس‌های خوب مدارس خوب هستند، و اینکه آن‌ها نمرات خوبی در کلاس‌های خوب مدارس خوب می‌گیرند. اما نه فقط نمرات، بلکه رتبه‌شان، و نه فقط نمرات و رتبه، بلکه افتخارات و جوایز، و ورزش، فعالیت‌ها، مدیریت و رهبری، ما به فرزندانمان می‌گوییم: «فقط عضو یک انجمن نشو، یک انجمن را پایه‌گذاری کن، چون این چیز است که دانشگاه‌ها می‌خواهند.» و خدمات اجتماعی انجام بده. یعنی، به دانشگاه‌ها نشان بده که به دیگران اهمیت می‌دهی.

و تمال این‌ها برای درجه‌ی مورد انتظاری از کمال انجام می‌شود. ما در کارهای فرزندانمان حدی از کمال را انتظار داریم که هیچ‌وقت از خود ما انتظار نمی‌رفت، و خب چون «خیال می‌کنیم» این همه نیاز وجود دارد، پس، البته که ما والدین باید با هر معلم و مدیر و مربی و داور بحث کنیم، و مانند نگهبان فرزندانمان رفتار کنیم، و مربی شخصی، و منشی آن‌ها.

و بعد با فرزندانمان، فرزندان عزیزمان، آنقدر زمان صرف سقلمه زدن، راضی کردنشان به انجام کاری، تذکر دادن، کمک کردن، اصرار کردن و اگر لازم باشد سرزنش کردنشان می‌کنیم، تا مطمئن شویم که خرابکاری نمی‌کنند، که فرصت‌ها را از دست نمی‌دهند، که آینده‌شان را تباه نمی‌کنند، یک پذیرش رویایی در یک مشت دانشگاه که تقریباً هر داوطلبی را رد می‌کنند.

و حالا بودن در این کودکی چکلیستی چنین حسی دارد: اول از همه، وقتی برای بازی آزاد نیست، بعد از ظهرها زمان آزاد وجود ندارد، چون فکر می‌کنیم هر چیزی باید مفید و پربار باشد.

سخنرانی جولی لیتکات-هایمز :

تکثیر از: دفتر آینده پژوهی

موسسه مطالعات توسعه فرهنگی



انگار که هر کار در خانه‌ای، هر آزمونی و هر فعالیتی به تنهایی نقطه‌ای شکست یا موفقیت آنهاست برای رسیدن به این آینده‌ای که برایشان در نظر داریم، و آن‌ها را از کمک کردن در کارهای خانه معاف می‌کنیم، و حتی آن‌ها را از داشتن خواب کافی منع می‌کنیم، همین کافیت که آن‌ها موارد چک‌لیستشان را خط بزنند (انجام دهند). و در کودکی چک‌لیستی ما می‌گوییم که خوشحالی آن‌ها را می‌خواهیم، اما زمانی که از مدرسه به خانه می‌آیند، چیزی که بیشتر وقت‌ها در موردش از آنها می‌پرسیم، در درجه‌ی اول کار در خانه و نمراتشان است. و آن‌ها در چهره‌مان می‌بینند که پذیرش ما، عشق و محبت ما، که ارزش واقعی آن‌ها، از نمرات A (عالی) می‌آید. و بعد ما کنارشان راه می‌رویم و تشویقشان می‌کنیم، مثل یک مربی در مسابقه‌ی نمایش سگ وست‌مینستر تشویقشان می‌کنیم که فقط کمی بالاتر بپرند و کمی به جلو پیشرفت کنند، هر روز و هر روز و هر روز. و وقتی به دبیرستان می‌رسند، نمی‌گویند، «خب، من چه چیزی را دوست دارم بخوانم یا به عنوان فعالیت انجام دهم؟» آن‌ها پیش مشاوران می‌روند و می‌گویند، «برای اینکه به دانشگاه خوب و مناسب وارد شوم باید چکار کنم؟» و بعد، وقتی در دبیرستان شروع به دادن نمرات می‌کنند، و بچه‌ها چند نمره‌ی B می‌گیرند، یا خدای ناکرده نمرات C، سراسیمه به دوستانشان پیامک می‌دهند و می‌گویند، «کسی تا به حال با این نمرات به دانشگاه خوب رفته است؟»

و بچه‌های ما، بدون توجه به اینکه بعد از دبیرستان به کجا رسیده‌اند، دیگر نفس ندارند، شکننده شده‌اند، خسته و کمی آسیب‌دیده‌اند. قبل از اینکه زمانش شود، کمی پیر شده‌اند، و آرزومند اینکه بزرگترهای زندگی‌شان گفته بودند: «کارهایی که کرده‌ای کافیت، این تلاشی که در کودکی نشان دادی کافیت.» و آن‌ها زیر بار سنگین اضطراب و ناراحتی و افسردگی پژمرده و پرپر می‌شوند، و برخی حیران و سرگشته می‌پرسند: «آیا این زندگی، هیچوقت به جایی می‌رسد که ارزش و معنی‌اش معلوم شود؟»

خب، ما پدر و مادرها، ما پدر و مادرها خوب مطمئنیم که ارزش همه‌ی اینها مشخص است. ما طوری رفتار می‌کنیم که انگار واقعا باور داریم که آنها هیچ آینده‌ای نخواهند داشت، اگر به یکی از این معدود دانشگاه‌ها یا شغل‌ها وارد نشوند، که ما برایشان در نظر گرفته‌ایم.

یا شاید، شاید، ما فقط ترسیده‌ایم که آن‌ها آینده‌ای نخواهند داشت که ما بتوانیم با آن فخر بفروشیم به دوستانمان و با برجسب‌هایی پشت ماشین‌هایمان.

اما اگر ببینید که ما چه کرده‌ایم، اگر شجاعت این را داشته باشید که واقعا بررسی کنید، خواهید دید که نه تنها بچه‌هایمان فکر می‌کنند ارزششان از نمرات و رتبه‌هایشان می‌آید، بلکه زمانی که ما همواره درون ذهن‌های با ارزش و در حال پرورششان زندگی می‌کنیم درست مانند نسخه‌ی خودمان از فیلم «[به جای] جان ملکویچ بودن»، به بچه‌هایمان این پیام را می‌دهیم که: «آهای بچه، گمان نمی‌کنم که تو واقعا بتوانی هیچ کدام از این چیزها را بدون من بدست آوری.» و اینطور با زیادی کمک کردنمان، با حمایت و جهت‌دهی افراطی‌مان و با دستگیری‌هایمان، ما بچه‌هایمان را از داشتن فرصتی برای بدست آوردن خوداتر بخشی محروم می‌کنیم، که یک زیربنای واقعا اساسی از روان آدمیست، خیلی مهم‌تر از آن عزت نفسی که هر وقت آن‌ها را تشویق می‌کنیم بدست می‌آورند. خوداتر بخشی زمانی ساخته می‌شود که کسی می‌بیند که کار خودش نتیجه می‌دهد، نه — بفرم!

نه کارهای والدین کسی که از طرف او و برای او انجام می‌دهند، بلکه زمانی که کار خود فرد، به نتیجه می‌رسد. پس به طور خلاصه، اگر قرار است بچه‌های ما، خوداتر بخشی بدست بیاورند، که باید هم بدست بیاورند، پس باید خیلی بیشتر کار فکر کردن، نقشه ریختن، تصمیم گرفتن، انجام دادن،

انتظار کشیدن، حریف شدن و مواجه شدن، سعی و خطا کردن، رویا داشتن و تجربه و مهارت زندگی، را خودشان انجام دهند.

حال، آیا من می‌گویم که هر بچه‌ای سخت تلاشگر است و با انگیزه و نیازی به درگیری والدین یا توجه آن‌ها به زندگی‌شان ندارند، و ما باید راحت عقب بکشیم و بی‌خیال شویم؟ معلومه که نه!

حرف من این نیست. من می‌گویم، وقتی ما رتبه و نمره و افتخارات و جوایز را به عنوان «هدف کودکی» می‌دانیم، همه برای کمک به دریافت یک پذیرش امیدوارانه در تعداد محدودی دانشگاه یا ورود به تعداد اندکی شغل، [می‌گویم] که این یک تعریف خیلی محدود و ناقص از موفقیت برای بچه‌هایمان است. و با اینکه ممکن است کمکشان کنیم که پیروزی‌های کوتاه‌مدتی بدست آورند با کمک زیادی کردنمان، — مثلا آن‌ها نمره‌ی بهتری می‌گیرند، اگر در انجام کار در خانه‌شان آن‌ها را کمک کنیم، ممکن است رزومه‌ی کودکی طولانی‌تری داشته باشند، وقتی ما کمک می‌کنیم، — می‌خواهم بگویم که تمام این‌ها با دادن هزینه‌ای در طولانی‌مدت بر درک از خودشان همراه است. منظورم این است که، ما باید کمتر درگیر مجموعه‌ی مشخصی از دانشگاه‌ها شویم که آنها ممکن است برای ثبت نام در آن‌ها درخواست دهند یا وارد آنها شوند و بیشتر دغدغه‌ی این را داشته باشیم که آن‌ها عادات، طرز فکر، مهارت‌ها، [و] سلامتی و آمادگی این را داشته باشند، که هرچا می‌روند موفق باشند. چیزی که می‌گویم این است که، بچه‌های ما می‌خواهند که ما کمتر روی نمره و رتبه حساسیت نشان دهیم. و بیشتر به کودکی‌ای توجه نشان دهیم که اساسی برای موفقیت آنها فراهم می‌کند، ساخته شده بر اساس چیزهایی مانند مهر و محبت و کارهای روزمره و ناخوشایند [و خسته‌کننده].

گفتم کارهای روزمره و ناخوشایند؟ بله گفتم. ولی جدی [گفتم]. به این دلیل: طولانی‌ترین مطالعه از نظر زمانی، که روی انسان‌ها انجام شده است Harvard Grant Study نام دارد. این مطالعه نشان داده است که موفقیت حرفه‌ای در زندگی، که همان چیزیت که ما برای بچه‌هایمان می‌خواهیم، موفقیت حرفه‌ای در زندگی نتیجه‌ی انجام کارهای روزمره و سخت در کودکی است، و هرچه در سن کمتری شروع کرده باشید، بهتر است، همان ذهنیت «آستین‌ها رو بالا بزن و دست به کار شو»، طرز فکری که می‌گوید، «یکم کار ناخوشایند هست، یکی بالاخره باید انجامش دهد، می‌شود آن یک نفر من باشم»، طرز فکری که می‌گوید، من تلاشم را اختصاص می‌دهم برای اصلاح کل، که این همان چیزیت که شما را در محل کار جلو می‌اندازد. همه‌ی ما این را می‌دانیم، شما این را می‌دانید. همه‌ی ما این را می‌دانیم، و با این حال در کودکی چک‌لیستی، بچه‌هایمان را از انجام دادن کارهای سخت خانه معاف می‌کنیم. و بعد آن‌ها به جوانانی در محل کار تبدیل می‌شوند که هنوز منتظر یک چک‌لیست هستند، ولی وجود ندارد. و از این مهم‌تر، انگیزه و غریزه‌ی این را ندارند که آستین‌هایشان را بالا بزنند و دست به کار شوند و دور و برشان را نگاه کنند و فکر کنند: «چطور می‌توانم برای همکارانم مفید باشم؟ چطور می‌توانم در راستای نیاز رئیس، چند گام جلوتر را پیش‌بینی کنم؟»

یافته‌ی مهم دومی، از Harvard Grant Study نشان داد که شادکامی در زندگی از عشق می‌آید، نه عشق به کار، عشق به انسان‌ها. همسرمان، شریکمان، دوستانمان، خانواده‌مان. پس دوران کودکی باید به بچه‌هایمان یاد دهد چطور دوست داشته باشند، و نمی‌توانند دیگران را دوست داشته باشند، اگر در ابتدا خود را دوست نداشته باشند، و خود را دوست نخواهند داشت، اگر نتوانیم به آن‌ها بدون شرط عشق بورزیم.

بله و بنابراین، به جای حساس بودن روی نمرات و رتبه‌ها وقتی به خانه برمی‌گردند، وقتی فرزند عزیزمان از مدرسه به خانه برمی‌گردد، یا وقتی ما

ادامه از صفحه قبل

از سر کار برمی گردیم، باید دستگاه هایمان را ببندیم، گوشی هایمان را کنار بگذاریم، و در چشمانشان نگاه کنیم و بگذاریم شادی ای که از دیدن فرزندان بعد از چند ساعت در چهره مان پیدا می شود را ببینند. و بعد باید بگوییم، «امروزت چطور بود؟ امروز از چی خوش آمد؟» و وقتی دختر نوجوانتان می گوید، «ناهار»، همانطور که دختر من گفت، و در حالی که من می خواهم در مورد امتحان ریاضی بشنوم، نه ناهار، اما باید به ناهار هم اهمیت دهی و علاقه نشان دهی باید بگویی: «امروز چه چیز ناهار اینقدر خوب بود؟» لازم است آن ها بدانند که به عنوان یک انسان در نزد ما ارزش دارند، نه به خاطر معدلشان.

خب، حالا دارید فکر می کنید، «کارهای ناخوشایند و عشق و محبت، خیلی هم خوب به نظر می آید، اما ولم کن بابا، دانشگاه ها رتبه ای عالی و نمره می خواهند و مقام و جایزه.» و من به شما می گویم: تقریباً همینطور است. آن مدارس و دانشگاه های خیلی بزرگ و معروف این ها را از نوجوانان شما می طلبند، اما خبر خوب اینست: برخلاف آنچه که بمب های تبلیغاتی رتبه بندی دانشگاه ها می خواهند باور کنیم، شما مجبور نیستید به بزرگترین و معروف ترین دانشگاه ها بروید تا در زندگی شاد و موفق باشید. افراد شاد و موفق به مدارس دولتی رفته اند، به دانشگاه کوچکی رفته اند که کسی آن را نمی شناسد، به آموزشگاه فنی و حرفه ای رفته اند، به دانشگاهی در همینجا رفته اند و درسی را افتاده اند.

شاهد ماجرا در همین سالن هست، در جمع های خودمان هست، که حقیقت این است. و اگر بتوانیم چشم بندهایمان را بازتر کنیم [زوایای بیشتری از ماجرا را ببینیم] و بخواهیم چند دانشگاه دیگر را هم در نظر بگیریم، حتی خواست های نفسانی خودمان را از معادله حذف کنیم، بتوانیم این حقیقت را بپذیریم و بپسندیم و بعد پی ببریم، که دنیا به آخر نمی رسد اگر فرزندان ما به یکی از این دانشگاه های بزرگ و معروف نروند. و مهمتر از آن، اگر کودکی آن ها بر طبق یک چک لیست ظالمانه گذرانده نشده بود، بعد زمانی که آن ها به دانشگاه می رفتند، هر دانشگاهی هم که باشد، دیگر از روی اراده ی خودشان به آنجا رفته اند، تغذیه شده با آرزوها و اشتیاق خودشان، قابل و آماده برای پیشرفت در آنجا.

باید چیزی را به شما اقرار کنم. دوتا بچه دارم که قبلاً اشاره کردم، سوپر و ایوری [که] نوجوان هستند. و روزی، فکر کردم رفتارم با سوپر و ایوری ام، مثل رفتار با درختان بونسای کوچک هست — که می خواستم آن ها را با دقت بچینم و هرس کنم و به شکلی عالی از یک انسان در بیاورم، که به حد کافی عالی باشند تا به آن ها پذیرشی در یکی از دانشگاه های خیلی سختگیر (در پذیرش) داده شود. ولی به این نتیجه رسیدم؛ بعد از کار کردن با چند هزار نفر از بچه های مردم — و بزرگ کردن دو بچه ی خودم، که بچه های من درختان بونسای نیستند. آن ها گلهای وحشی (خود رو) هستند از نوع و گونه ای ناشناخته —

و کار من این است که یک محیط مقوی و مغذی فراهم کنم، که آن ها را با کارهای سخت و روزمره قوی کنم، و به آن ها محبت کنم، که آن ها هم بتوانند به دیگران محبت کنند و پذیرای محبت باشند و دانشگاه، رشته و شغل، انتخاب این ها با خودشان است. کار من این نیست که آن ها را وادار کنم آنطور که من می خواهم شوند، بلکه این است که آن ها را پشتیبانی کنم تا آن خود ارزشمند و زیبایشان شوند.

بیایید کودکان را کارآفرین بار بیاوریم

سخنرانی کامرون هرولد

تکثیر از دفتر آینده پژوهی... موسسه مطالعات

توسعه فرهنگی

حاضر من شرط ببندم که من احمق ترین فرد در این اتاق هستم چون در مدرسه قبول نمی شدم. من همیشه با مدرسه در کشمکش بودم. اما چیزی که در آن سن کم هم می دانستم این بود که من عاشق پول و عاشق کسب و کار بودم. و عاشق کارآفرینی. و من کارآفرین بار آمده بودم. و چیزی که از آن موقع مشتاقانه به دنبالش بودم و من تا همین حالا راجع بهش با کسی صحبت نکردم و این اولین بار است که کسی این رو می شنود، به غیر از همسر من سه روز قبل شنید، چون پرسید "سخنرانی ات راجع به چیست؟" و من بهش توضیح دادم — اینه که فکر کنم ما فرصت پیدا کردن بچه هایی که خصلت کارآفرینی دارند را از دست می دیم، و این که اونها را کارآفرین تربیت کنیم و بهشون نشان بدهیم که کارآفرین بودن واقعا باحاله. این چیز بدی نیست که مردم ازش بد بگن، که البته در اکثر جوامع این طور هست.

کودکان، وقتی که ما بزرگ میشیم رویاهایی داریم. و برای یک کارهایی شوق داریم و خیال و تصوراتی داریم. اما اینها یک جورهایی نابود می شن. و به ما گفته میشه که باید بیشتر درس بخونیم یا باید بیشتر تمرکز کنیم یا معلم خصوصی بگیریم. و والدین من برای من معلم خصوصی زبان فرانسه گرفتند، و من هنوزم در فرانسوی افتضاحم. دو سال قبل، من در برنامه ارشد کارآفرینی MIT بالاترین امتیاز را به عنوان سخنران کسب کردم. و این یک سخنرانی برای کارآفرینانی از سرتاسر دنیا بود. کلاس دوم که بودم، یک رقابت سخنرانی در سطح شهر رو برنده شدم. ولی هیچکس هیچ وقت نگفت: "هی، این بچه سخنران خوبی. اون متمرکز نمیشه ولی اینجا و اونجا به آدم ها انرژی میده." یک نفر هم نگفت که "اون رو برای سخنرانی پرورش بدهیم." به جاش گفتند برام تو درسهایی که ضعیفم معلم خصوصی می گیرند.

پس بچه ها این خصلت ها رو به نمایش می ذارند. و ما باید به دنبالشان باشیم. من فکر می کنم ما باید بچه ها رو کارآفرین تربیت کنیم به جای اینکه وکیل شان کنیم. و متأسفانه نظام آموزشی دنیا رو اینطور تعلیم داده که بگه "هی، بیا دکتر یا وکیل بشو." و ما داریم یک فرصت را از بین می بریم هیچ کس هیچ وقت نمی گوید "هی، کارآفرین باش." کارآفرینان — که تعداد زیادی از اونها در این سالن هستند — کسانی هستند که ایده هایی دارند و شور و اشتیاق دارند یا نیازهایی را در دنیا می بینند و تصمیم می گیرند که بایستند و انجامش بدهند. و ما هر کاری می کنیم که این اتفاق رخ دهد. و ما این امکان را داریم که اون گروه از مردم اطرافمان که می خواهند اون رؤیا را بسازند، با خودمان همراه کنیم. و فکر کنم اگر بتوانیم کودکان را به ایده ی کارآفرین شدن، در سن کم، معتقد کنیم می توانیم هر آنچه که مشکل امروز ما هست را تغییر بدیم. هر مشکلی که وجود دارد، کسی هست که برای اون ایده ای داشته باشه. و در کودکی کسی نمی تواند بگوید که این ایده عملی نیست چون آنقدر نادان



مدرسه مشکل داشته. من ۱۸ تا ۱۹ نشانه اختلال کم توجهی را دارم. این شی که اینجاست حالم رو ناجور می کنه. (خنده) احتمالا به همین دلیل الان یک مقدار هراسیده ام جدا از اینکه کافئین و شکری که خورده ام هم بی تاثیر نیست ولی این برای یک کارآفرین خیلی عجیبه. اختلال کم توجهی، اختلال دوقطبی. می دونستید به اختلال دوقطبی لقب بیماری مدیران داده اند؟ تد ترنر این اختلال رو داشت. استیو جابز داره. ۳ تا موسس نت اسکایپ دارن. می تونم باز هم نام ببرم. کودکان شما این علائم رو در کودکان می بینید. و کاری که ما می کنیم اینه که به اونها ریتالین (داروی افسردگی) می دهیم و می گیم، "از نوع کارآفرین نباش. خودت رو با سیستم دیگه تطبیق بده و دانش آموز بشو." شرمنده، کارآفرینان دانش آموز نیستند. ما تیز هستیم. ما سریع بازی رو متوجه می شیم. من مقاله می دزدیدم. در امتحان ها تقلب می کردم. من بچه هایی رو استخدام می کردم که تکلیف های حسابداری من در دانشگاه رو انجام بدن. برای ۱۳ تکلیف متوالی. ولی به عنوان کارآفرین شما حسابداری نمی کنید، شما حسابدار استخدام می کنید. پس من این رو زودتر متوجه شدم.

حداقل می تونم اعتراف کنم که تو دانشگاه تقلب کردم؛ بیشتر شماها این کار رو نمی کنید. حتی از مقاله من نقل هم شده است و من به کسی که در کتابش از مقاله من نقل کرد گفتم از من در کتاب درسی دانشگاه نقل شده است در هر دانشگاه کانادا و مدرسه عالی در کتاب حسابداری مدیریت، در فصل هشت هست. من فصل ۸ رو با بحث بودجه بندی آغاز کردم. و به مولف کتاب، بعد از مصاحبه با من، گفتم که من در همین درس تقلب کردم. و این به نظرسه آنقدر خنده دار بود که در متن نیاورد.

اما کودکان، شما این نشانه ها رو در اونها می بینید. تعریف کارآفرین اینه "فردی که تشکیلاتی را راه اندازی و اداره می کند و مخاطره ی کسب و کار خود را می پذیرد." این به این معنی نیست که باید MBA بخونید. این مستلزم این نیست که به مدرسه بروید. این فقط بدان معناست که در مورد چند چیز باید قلبا احساس مناسبت داشته باشید. و ما زیاد شنیدیم که آیا این چیزها اکتسابی هستند یا مادرزادی؟ آیا چیز اول مهم است یا دومی؟ کدومش؟ خوب، من فکر می کنم هیچ کدام. فکر کنم می تونه هر دو هم باشه. من کارآفرین بار آدمم.

از زمان بچگی که داشتم بزرگ می شدم، انتخاب دیگه ای نداشتم چون در سن خیلی کم یاد گرفته بودم که زمانی که پدرم فهمید که من با هر چیزی که در مدرسه آموزش داده می شد تطابقی نداشتم که پدرم می تونه به من یاد بده که کسب کار رو در سن خیلی کم درک کنم. او ما رو، هر سه ما رو، به این شکل بار آورد که از به استخدام در آمدن متفر باشیم و عاشق خلق شرکت هایی باشیم که بتونیم افراد دیگر را استخدام کنیم.

اولین شرکت من، زمانی که هفت سالم بود و در شهر "وینی پگ" بودم، روی تخت دراز کشیده بودم و یکی از این تلفن های با سیم بلند دستم بود و به خشک شویی های وینی پگ زنگ می زدم که ببینم برای چوب لباسی چقدر به من دستمزد می دهند. و مادرم اومد داخل اتاق و گفت، "از کجا می خوای چوب لباسی گیر بیاری که به خشک شویی ها بفروشی؟" من گفتم: "بریم زیرزمین یک نگاه بندازیم." و رفتیم زیرزمین و قفسه رو باز کردم. و تقریبا هزار تا چوب لباسی بود که جمعه شون کرده بودم. جریان اینطور بود که زمانی که به مادرم می گفتم که میرم با بچه ها بازی کنم، در واقع در محله، خانه به خانه می رفتم و از همسایه ها چوب لباسی می گرفتم. که در زیرزمین بذارم و بفروشمشون. چون چند هفته قبل مادرم به من گفته بود می تونی دستمزد بگیری. معمولا دو سنت برای هر چوب رختی می دن. و من با خودم فکر

هستید که عملی نبودن به نظراتان نمی رسد.

به گمان من همه ما، چه به عنوان والدین و چه به عنوان جامعه، باید به کودکان ماهی گیری را یاد بدهیم به جای آن که به آنها ماهی بدهیم. ضرب المثل قدیمی که می گه: "اگه می خواهی به فردی یک روز غذا بدهی، به او ماهی بده. اگر می خواهی برای همه عمر او را سیر کنی، به او ماهی گیری یاد بده." اگر بتوانیم به کودکان کارآفرین شدن را آموزش بدهیم، به اونهایی که خصلتش رو دارند، درست مثل اینکه به اونهایی که استعداد علمی دارند تعلیم می دهیم که در علم ادامه بدهند. چی می شد اگر می توانستیم کسانی که استعدادهای کارآفرینی دارند رو تشخیص بدهیم و اونها را برای کارآفرین شدن تعلیم بدهیم؟ می تونستیم کودکانی داشته باشیم که کسب و کار راه می اندازند به جای اینکه منتظر اعانه دولت باشند.

کاری که ما می کنیم اینه که می نشینیم و به کودکانمان کارهایی که نباید بکنند را آموزش می دهیم. دست نزن، گاز نگیر، فحش نده. همین الان ما به کودکانمان یاد می دهیم که چگونه دنبال شغل واقعا خوبی باشند، می دونید، سیستم آموزشی به اونها یاد می ده که دنبال شغل هایی مثل دکتر و وکیل شدن و حسابدار و دندانپزشک شدن و معلمی و خلبانی برونند. و رسانه ها می گویند که خیلی خوبه اگر بتوانیم یک مدل یا یک خواننده یا یک قهرمان ورزشی مثل سیدنی کرازی بی باشیم. برنامه های رشته MBA ما به بچه ها یاد نمی دهند که کارآفرین باشند. به همین دلیل که من در رشته MBA تحصیل نکردم علاوه بر اینکه نمی تونستم هم وارد بشوم چون با متوسط ۶۱ درصد در دبیرستان و بعد متوسط ۶۱ درصد در تنها دبیرستان در کانادا که من را پذیرفت، مدرسه کارلتون ولی در هر صورت برنامه های MBA ما به کودکان کارآفرینی یاد نمی دهند. بلکه به اونها یاد می دهند که برونند در شرکت های بزرگ کار کنند.

پس کی این شرکت ها رو تاسیس کنه؟ فقط عده ی محدودی از اینها حتی در ادبیات عامه، تنها کتابی که من پیدا کردم و در ضمن این باید در لیست مطالعه همه شما باشه تنها کتابی که دیدم کارآفرین ها رو قهرمان می کنه کتابه "بی اعتنایی اطلس" بود. تمام چیزهای دیگه عادت دارند به کارآفرین ها بنگرند و بگن اینها آدم های بدی هستند. من حتی به خانواده ام هم که نگاه می کنم، هر دو پدر بزرگ من کارآفرین بودند. پدرم کارآفرین بود. برادرم و خواهرم و خودم، هر سه ما صاحب شرکت هستیم. و ما تصمیم گرفتیم که این کارها رو شروع کنیم چون حقیقتش تنها جایی بود که به ما می خورد. ما به کار معمولی نمی خوردیم. نمی تونستیم برای یک نفر دیگه کار کنیم چون خیلی سرسخت بودیم و همه مون خصلت های دیگه ای داشتیم. ولی کودکان هم می تونند کارآفرین بشن. من در چند سازمان بین المللی مشارکت دارم به نام سازمان کارآفرینان و سازمان مدیران جوان. من به تازگی از سخنرانی در بارسلونا در کنفرانس جهانی سازمان مدیران جوان آمده ام، و هر کسی که در اونجا دیدم که کارآفرین هم هست با

کردم، خوب چندین نوع چوب لباسی وجود دارد. و بنابراین رفتم و اونا رو جمع کردم. و می دونستم که نمی خواست من برم چوب لباسی جمع کنم، ولی در هر صورت این کار رو کردم. و یاد گرفتم که با آدم ها میشه حتی مذاکره کرد. یکی به من سه سنت رو پیشنهاد داد و من برای سه سنت و نیم قانعش کردم. من حتی در سن هفت سالگی می دونستم که می تونم کسری از یک سنت رو هم بگیرم و افراد اون رو می پردازن چون ضرب می شد و مقدارش زیاد می شد. در هفت سالگی این رو فهمیدم. ۳.۵ سنت به ازای هر یک از هزار تا چوب لباسی گرفتم.

من محافظ پلاک ماشین رو خونه به خونه می فروختم. پدرم منو مجبور کرد که برم کسی رو پیدا کنم که این چیزها رو به من بصورت عمده بفروشه. و در نه سالگی، من در شهر سدبری می گشتم و محافظ پلاک ماشین رو خونه به خونه به خانواده ها می فروختم. و یکی از مشتری ها رو به وضوح یادم میاد بخاطر اینکه برای این مشتری ها کارهای دیگه هم می کردم. روزنامه می فروختم. و اون از من هیچ وقت روزنامه نمی خرید. ولی من مجاب بودم که اون رو متقاعد کنم که از من یک محافظ پلاک ماشین بخره. و اون گفت: "خوب، من نیاز ندارم." من گفتم: "ولی شما دو تا ماشین دارین..." اون موقع نه سالم بود. گفتم: "شما دو تا ماشین دارین که محافظ پلاک ندارن." اون گفت: "می دونم" گفتم: "یکی از پلاک های این ماشین مجاله شده." اون گفت: "بله، این ماشین زنده." و گفتم: "چظوره که ما یکی رو روی پلاک جلوی ماشین زنتون رو تست کنیم تا ببینیم بیشتر دوام داره یا نه." می دونستم که دو تا ماشین و هر کدوم دو تا پلاک دارن. اگه نتونستم برای چهارتاش بفروشم، حداقل یکیش رو تونستم. این رو در سن کم یاد گرفتم.

کتاب های کمیک معامله می کردم. وقتی ده سالم بود، بیرون خانه بیلاقی مان در Georgian Bay کتاب های کمیک می فروختم. و تمام ساحل رو با دوچرخه می رفتم و کتاب های کمیک رو از بچه های فقیر می خریدم. و بعد می رفتم به طرف دیگه ی ساحل و اونها رو به بچه های پولدار می فروختم. برای من واضح بود. ارزان بخرید، گران بفروشید. شما تقاضا از کسانی دارید که پول دارند. سعی نکنید که به بچه های فقیر بفروشید؛ اونها پول ندارند. بچه های ثروتمند دارند. به سراغ اونها برید. پس این واضح بود. الان به نظر رکود داریم. خوب، داشته باشیم. هنوز در اقتصاد آمریکا ۱۳ بیلیون دلار در جریان است. بروید یک مقدار از اون رو نصیب خودتون کنید. من این رو در سن کم فهمیدم. همچنین فهمیدم که منابع رو نباید آشکار کرد، چون که بعد از چهار هفته که این کار رو می کردم حسابی کتک خوردم چون یکی از بچه های پولدار فهمید که کمیک ها رو از کجا می خرم و از این که پول خیلی بیشتری رو می داد راضی نبود.

من در ده سالگی مجبور شدم روزنامه برسونم. من حقیقتش روزنامه رسونی نمی خواستم، ولی در ۱۰ سالگی، پدرم گفت: "این کسب و کار بعدی تو هست." نه تنها این یکی بلکه یک روزنامه دیگه هم باید می رسوندم، و بعد ازم خواست که یک نفر رو استخدام کنم که نصف روزنامه ها رو برسونه، من هم کردم، و بعد فهمیدم که انعام منبع اصلی پول بدست آوردنه. پس من انعام و پول روزنامه ها رو می گرفتم. و برای همه روزنامه ها این کار رو می کردم. اون یکی فقط بلد بود روزنامه رو برسونه. از اونجا فهمیدم که من می تونم پول در بیارم. در این مقطع، قطعا نمی خواستم به استخدام دربیام.

پدر من کارگاه تعمیر ماشین و صنعت داشت. و کلی قطعات ماشین در کارگاهش ریخته بود. اونجا فلز برنج و مس قدیمی بود. ارزش پرسیدم با اینا چکار می خواهی بکنی. گفت می خواد بندازشون بیرون. گفتم: "ولی کسی حاضر نیست برای اونا پول بده؟" اون گفت: "شاید" یادتون باشه اون موقع ۱۰ سالم بود ۳۴ سال پیش من در اینها یک فرصت می دیدم. من می دیدم

که در آشغال پول خوابیده. و واقعا با دوچرخه می رفتم و از کارگاه های تعمیر ماشین اینها رو جمع می کردم. و بعد یکشنبه ها پدرم من رو به یک مرکز بازیافت آهن پاره می برد و من اونا رو می فروختم. و فکر کردم این کار باحاله. عجیب اینکه، ۳۰ سال بعد، ما شرکت بازیافت زباله رو تاسیس می کردیم. و از این راه هم پول درمیاریم.

من این جاسوزنی ها رو زمانی که ۱۱ سالم بود ساختم. و این جاسوزنی ها رو برای مادرهامون در روز مادر ساختم. و این جا سوزنی ها از گیره لباس ساخته شده که زمانی که لباس ها رو روی بند بیرون آویزون می کنید استفاده میشه. و این صندلی ها رو ساختم. و من این بالشت ها رو داشتم که می دوختمشون. و می تونستید سوزن ها رو درونش بذارید. چون مردم خیاطی می کردند و به جاسوزنی نیاز داشتند. ولی چیزی که فهمیدم اینه که شما باید انتخاب داشته باشید. بنابراین تعداد زیادی از اونا رو با اسپری قهوه ای کردم. و وقتی دم خونه ها می رفتم، دیگه نمی گفتم "از من خرید می کنید؟" بلکه می گفتم "چه رنگی از اینها رو می خواهید؟" ۱۰ سالم بود؛ بنابراین شما به من نه نمی گفتید. مخصوصا وقتی که دو رنگ دارید، قهوه ای یا بی رنگ. من این رو در سن کم یاد گرفتم.

من فهمیده بودم که کار دستی خیلی افتضاحه. بله، مثلا چمن زنی عمل بی رحمان ایه ولی چون من تمام تابستون مجبور بودم که چمن همسایه ها رو بزنم و پول بگیرم، یاد گرفتم که درآمد مجدد از یک مشتری عالیه. این که من یک بار سراغ این مشتری بیام، و هر هفته از همون فرد دستمزد بگیرم، بهتر از اینه که هر هفته یک گیره لباس به یک نفر بفروشم. چون بعد از یک بار فروش دیگه نمی تونید بفروشید. بنابراین من عاشق درآمد تکرار شونده ای شدم که در سن کم یاد گرفته بودم.

یادتون باشه که من اینطوری بار میومدم. اجازه نداشتیم که شغلی داشته باشیم. من توپ های گلف رو جمع میکردم، میرفتم زمین گلف و این کار رو می کردم. ولی متوجه شدم که یک تپه در زمین گلف ما بود، سیزدهمین حفره یک تپه بزرگ داشت. و مردم نمی تونستند وسایلشون رو بالا ببرند. پس من اونجا روی یک صندلی می نشستم و فقط وسایل افرادی که توپ جمع کن نداشتند رو حمل می کردم. من کیف توپ های گلف اونها رو بالا می بردم و اونا به من یک دلار می دادند. همزمان، دوستای من ۵ ساعت کار می کردند تا کیف یکی رو حمل کنند و ۱۰ دلار بگیرند. من با خودم فکر می کردم "این احمقانه است چون باید ۵ ساعت کار کنی. این اصلا معنی نداره." باید یک راهی پیدا کنی که سریع تر پول دربیاری.

هر هفته، می رفتم مغازه سر کوچه و کلی نوشیدنی می خریدم. بعد می رفتم و اونا رو به پیرزن های ۷۰ ساله ای که ورق بازی می کردند می فروختم. و اونا سفارش هفته بعدشون رو به من می دادند. و بعد من نوشیدنی رو می رسوندم و دو برابر پول می گرفتم. و من یک بازار متعلق به خودم داشتم. نیاز به قرارداد ندارید. فقط باید یک عرضه و تقاضا داشته باشید و مخاطبی که قبولتون داشته باشه. این خانم ها سراغ کس دیگه ای نمی رفتند چون از من خوششون میومد، و من این رو متوجه شده بودم.

من رفتم و توپ های گلف رو از زمین های گلف جمع می کردم. ولی بقیه توی بوته ها و چاله ها دنبال توپ گلف بودند. من می گفتم، چه احمقانه. اونها می رفتن توی چاله و هیچ کس توی چاله نمی ره. و من می رفتم توی چاله و می خزیدم و با انگشت هام توپ ها رو برمی داشتم. فقط اونها رو با دو پا برمی داشتم. نمیشه رو صحنه اجرا کردم. و توپ های گلف رو می گرفتم و توی مایو می انداختم و وقتی تموم میشد، چند صد تا از اونها داشتم. ولی مشکل اینه که کسی توپ گلف قدیمی نمی خواست. پس همه اونا رو بسته بندی کردم. ۱۲ سالم بود. در سه نوع بسته بندی شون کردم. من توپ های

و مهارت پیدا کردن فرصت ها رو هم یاد می گیرند. این جور چیزها رو باید یاد داد. هر دو تا بچه های من فلک دارن. ۵۰ درصد پولی که درمیارن یا جایزه می گیرن میره توی حساب خانگیشون و ۵۰ درصد دیگه میره توی حساب اسباب بازیاشون. هر پولی که میره توی حساب اسباب بازیها، می تونند هر طور که می خوان خرجش کنند. ۵۰ درصدی که میره تو حساب خانگی، هر ۶ ماه میره به بانک. با خودم میبرمشون بانک. هر سال تمام پولی که در بانک دارند رو میدن به کارگزار بورس. هر دو تا بچه ۷ و ۹ ساله ام از پیش از این کارگزار بورس داشتند. ولی من مجبور شون می کنم که عادت پس انداز کردن رو یاد بگیرن. من دیوونه میشم وقتی آدمای ۳۰ ساله میگن: "شاید از حالا شروع کنم که در حساب بازنشستگی ام ذخیره کنم." لعنتی، تو ۲۵ سال از عمرت رو از دست دادی. می تونید این عادت ها رو به بچه ها یاد بدید وقتی که اونا هنوز سختی احساس نمی کنند.

برای اونا هر شب قصه نخونید. مثلاً چهار بار در هفته براشون قصه بخونید. و سه شب از شون بخواهید که اونا قصه بگن. چرا مثلاً ننشینید و چهار تا چیز مثل یک پیراهن قرمز، کراوات آبی، یک کانگرو، و یک لب تاپ بهشون ندید و از شون بخواهید که راجع به این چهار چیز قصه بگن. بچه های من همیشه این کار رو میکنند. این بهشون فروش رو یاد میده، بهشون خلاقیت رو یاد میده؛ بهشون یاد میده که رو پای خودشون فکر کنند. فقط این تیپ کارها رو بکنید و لذت ببرید.

بچه ها رو جلوی جمع ببرید و از شون بخواهید که صحبت کنند، حتی اگه ایستادن در جلوی دوستانشون باشه و براشون بازی و سخنرانی کنند. اینا خصیصه های کارآفرینی اند که باید تغذیه شون کنید. بهشون نشون بدید که مشتری بد یا کارمند بد چه جوریه. بهشون کارمند بدخلق رو نشون بدید. وقتی که مشتری بد خلق می بینید، بهشون نشون بدید. بگین: "ضمناً اون فرد کارمند بدیه." و بگید "اینجا خوب ها هستند." (خنده) اگر به رستوران میرید و خدمات نامناسبی می گیرید، بهشون نشون بدید که خدمات مشتریان نامناسب چطوریه. (خنده) ما تمام این درس ها رو جلومون داریم، ولی از این فرصت ها استفاده نمی کنیم؛ بجاش برای بچه ها معلم خصوصی میگیریم.

تصور کنید اگه تمام خرت و پرت های بچه ها رو که تو خونه هست همین الان بگیرید، تمام اسباب بازی هایی که دو سالی هست به دردشون نمی خوره، و بگیریم "چرا شروع نکنیم به فروختن بعضی از این وسایل توی Craigslist و Kijiji و اونا هم وسایلو رو بفروش و یاد بگیرن وقتی که یک آدم حقه باز بهشون از طریق ایمیل پیشنهاد میده چطور متوجه بشن. اونا ممکنه سراغ حسابتون یا هر جای دیگه بیان. ولی بهشون یاد بدید که چطور قیمت رو تثبیت کنند، قیمت رو حدس بزنند، علامت ها رو نشونشون بدید. بهشون یاد بدید که چطور این کارها رو بکنند و پول دربیارن. بعد از پولی که درمیارن، ۵۰ درصدش میره به حساب خانگی شون ۵۰ درصد میره به حساب اسباب بازیها. بچه های من عاشق این چیزان.

Pinnacle و DDH داشتیم که اون موقع عالی بودن. اینا رو به قیمت دو دلار برای هر کدوم می فروختم. بعد توپ های خوبی داشتیم که ظاهر بدی نداشتند. اینها هر کدام ۵۰ سنت بودند. و بعضی وقتها تا ۵۰ تا از همین توپ ها می فروختم. و می تونستند از این توپ ها برای تمرین استفاده کنند. و زمانی که مدرسه بودم، عینک آفتابی می فروختم، به بچه های مدرسه. این چیزیه که باعث میشه همه یه جورایی ازتون بدشون بیاد چون همیشه سعی می کنید از همه دوستانتون پول بگیرید. ولی می ارزید. من کلی عینک آفتابی فروختم. و وقتی مدرسه من رو منع کرد مدرسه ازم خواستن برم دفتر و گفتن نمی تونم این کار رو بکنم بنابراین رفته پمپ بنزین ها و و کلی از اونا رو به پمپ بنزین ها فروختم و پمپ بنزین ها رو مجبور می کردم که به مشتریانشون بفروش. عالی بود چون بازار فروش خرده فروشی داشتیم. و فکر کنم ۱۴ سالم بود.

و بعد تمام مخارج سال اول دانشگاهم در دانشگاه Carlton رو از طریق فروش خانه به خانه قمقمه دادم. می دونستید که میشه ۴۰ اونس نوشیدنی و دو تا قوطی نوشابه توی قمقمه نگه داشت؟ که چی؟ آره، ولی میدونید چیه؟ اون رو در شلوارک تون می دارید وقتی که میرین تماشای مسابقه فوتبال و مشروب مجانی دارید همه از اینها می خریدند. عرضه، تقاضا، فرصت بزرگ. حتی برای این ها مارک هم گذاشتیم، پس اونا رو به قیمت ۵ برابر هزینه اش می فروختم. علامت دانشگاه رو روش گذاشته بودم.

می دونید دیگه ما به بچه هامون آموزش می دیدم و براشون بازی می خریدیم، ولی چرا برای اونا بازی نیاریم که، اگه بچه های کارآفرینند، که یه جورایی خصلت هایی که برای کارآفرینی لازمه رو در اونا تقویت بکنه؟ چرا به اونا یاد ندیم که پول هدر ندن؟ یادمه در شهر "بنف" در Alberta به خاطر این که یک پنی رو انداختم توی خیابون مجبورم کردن که برم وسط خیابون و پدرم گفت: "برو برش دار." گفت: "من سخت کار می کنم که پول دربیارم. نمی خوام یک بار دیگه هم ببینم که تو پول هدر میدی." و من اون درس رو تا به امروز یادم مونده.

پول تو جیبی عادت های بد رو به بچه ها یاد میده. پول تو جیبی، ذاتاً به بچه ها یاد میده که به شغل و استخدام شدن فکر کنند. و کارآفرین منتظر چک منظم نیست. پول تو جیبی کودکان رو در سن پایین به گونه ای تربیت می کنه که منتظر چک و پرداخت منظم باشند. اگه می خواهید کارآفرین تربیت کنید، این روش از نظر من غلطه. کاری که من با بچه هام میکنم من دو تا بچه هفت و نه ساله دارم - اینه که بهشون یاد میدم که دور خونه و حیات بگردند و دنبال وسایلی که باید تعمیر بشن باشند. و بیان و به من بگن که چیه. یا من میرم سراغشون و میگم، "می خوام که این تعمیر بشه." و بعد می دونید چکار میکنیم؟ مذاکره می کنیم. اونا میرن نگاه می کنند تا ببینند چیه. اما بعد ما در مورد اینکه برای چه کاری بهشون دستمزد بدم مذاکره می کنیم. بنابراین اونا دستمزد ثابت ندارند، بلکه اونا فرصت های بیشتری دارند که چیزهای بیشتری پیدا کنند، و مهارت مذاکره کردن رو یاد می گیرند.

● بعضی از ویژگی های کارآفرینی که باید در بچه ها تقویت بشن این ها هستند: نتیجه گرایی، استمرار، رهبری، درون نگری، همبسته بودن، ارزش ها. تمام این ویژگی ها رو در کودکان کوچک می بینید، و می تونید اونها رو تقویت کنید. به دنبال این طور چیزها باشید. دو تا ویژگی دیگه هم هست که می خوام حواستون بهش باشه که ما از شون راحت نمی شیم. بچه ها رو بخاطر اختلال تمرکز درمان نکنید مگر اینکه واقعاً واقعاً بد باشد. (تشویق) همین طور در مورد جنون و استرس و افسردگی مگر اینکه واقعاً کشته شده باشه. به اختلال دوقطبی لقب بیماری مدیران داده اند استیو جروتسون و جیم کلارک و جیم بارکسدال همه این بیماری رو دارن و اونا Netscape رو خلق کردن. تصور کنید اگه به اونا ریتالین داده می شد چه می شد. اون موقع دیگه این دستاوردها رو نداشتیم، درسته؟

ال گور واقعاً میرفت اینترنت رو اختراع می کرد. این ها توانایی هایی هستند که باید در مدارس آموزش بدیم در کنار چیزهای دیگه. من نمی گم بچه ها رو مجبور کنید که نخوان و کیل بشن. ولی چطوره که کارآفرینی در مرتبه ی بالایی در کنار بقیه قرار بگیره. چون در اون فرصت های زیادی است.

مقدمه

در تربیت و آموزش کودکان همواره بحث آینده‌ی آنها مطرح است. ما قصد داریم دانش‌ها و مهارت‌هایی را در اختیار کودکان قرار دهیم که در آینده برای موفق بودن در دنیای کار، برقراری ارتباطات مثبت با انسان‌ها و یافتن خوشبختی فردیشان به آن نیاز دارند. برای دستیابی به این هدف باید از خود بپرسیم: کودکان امروز چگونه در بیست یا چهل سال آینده زندگی خواهند کرد؟ در چگونه دنیایی باید از عهده‌ی مسائل برآیند؟ با چه چالش‌هایی مواجه خواهند شد؟ چگونه می‌توانیم کودکانمان را برای آینده آماده کنیم؟ آنها به چه دانش و مهارت‌های کلیدی نیاز خواهند داشت تا بتوانند در ۱۰ یا ۲۰ سال آینده در کار و زندگی خصوصی خود موفق باشند؟ اما واقعیت این است: اگر چه این پرسش‌ها منطقی هستند، اما مطرح نمی‌شوند و انسان‌ها به نحو عجیبی بیشتر معطوف به گذشته می‌اندیشند. والدین می‌پرسند: من در کودکی چگونه تربیت شدم؟ آیا قصد دارم کودکم را دقیقاً همانطور تربیت کنم یا چه چیزی را می‌خواهم تغییر دهم؟ مربیان می‌پرسند: چگونه می‌توانم الزامات طرح آموزشی تصویب شده توسط وزارت ذیصلاح را اجرا کنم؟ آیا تمام کودکان توانایی‌ها و ظرفیت‌های ذکرشده در طرح آموزشی را فرامی‌گیرند؟ معلمان می‌پرسند: چگونه اهداف و محتوای برنامه‌ی درسی را در کلاس مورد توجه قرار دهیم؟ آیا کودکانم آنچه را که می‌بایست در چند روز گذشته می‌آموختند، فرا گرفته‌اند؟ در این پرسش‌ها نه معلمان و نه مربیان در نظر نمی‌گیرند که نه تنها چندین سال از عمر برنامه‌های آموزشی و تحصیلی می‌گذرد، بلکه در تدوین و یا به روز رسانی‌شان تنها زمان حال در نظر گرفته شده است: امروز کودکان علاوه بر دانش و مهارت‌ها به چه چیز نیاز دارند؟

اما ما می‌خواهیم کودکان مان را نه برای زندگی در گذشته، بلکه برای زندگی در آینده پرورش دهیم. سپس آنها باید (قابلیت) خود را نشان دهند. از این رو باید در اسرع وقت تجدید نظر کرده و تأمل کنیم که شرایط زندگی و کار در سال‌ها و دهه‌های پیش رو چگونه توسعه خواهند یافت، در نتیجه‌ی آن فرزندانمان چه مهارت‌هایی نیاز خواهند داشت و ما در حال حاضر چگونه می‌توانیم مبنای آن را پایه ریزی کنیم؟

بر این اساس کتاب پیش رو از سه بخش تشکیل شده است. ابتدا به این موضوع پرداخته می‌شود که آینده پژوهان جهان را در بیست یا سی سال آینده چگونه تصور می‌کنند. پس از هر فصل به مهارت‌های مرتبطی اشاره می‌شود که انسان‌ها در مقابله با تحولات آینده به آنها نیاز دارند. مهارت‌ها و توانایی‌های گردآوری شده در بخش دوم کتاب جمع‌بندی شده‌اند. در بخش سوم چگونگی اینکه خانواده، مراکز روزانه مراقبت از کودکان و مدرسه می‌توانند کودکان را با آینده سازگار کنند، مورد بحث قرار می‌گیرد.

معرفی کتاب تعلیم و تربیت آینده محور

مترجم: فاطمه صیاد کارشناس ارشد آموزش زبان آلمانی

موسسه مطالعات توسعه فرهنگی و دفتر آینده پژوهی رسانه های نوین از چندین سال قبل تصمیم گرفت با همکاری اندیشه پژوهان علاقمند به مباحث آینده پژوهی، مطالعات و تحقیقات در این زمینه را گسترش دهد. کتاب حاضر پنجمین کتاب از این مجموعه است که ترجمه و آماده انتشار شده است. این کتاب موضوع آموزش و تربیت برای دنیای فردا را مد نظر قرار داده است و با یک پرسش اساسی کار خود را آغاز می نماید که چگونه کودکان در خانه، مهد کودک و مدرسه برای آینده آماده می‌شوند؟ بایستی به تحولات آینده بپردازیم و آگاه شویم که در دهه‌های آینده برای کودکان ما چه پیش خواهد آمد. برای این مهم لازم است روندهای جهانی در کشورهای توسعه یافته و اقتصادهای نوظهور، و بحرانهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را مورد بررسی قرار دهیم. نباید از آینده ترسید و احساس ناامیدی نمود، بلکه باید واقع بینانه، مهارت های زندگی مورد نیاز در آینده را افزایش داد. زمان پیدایش سیاست های جدید فرهنگی و آموزشی منطبق بر آینده فرا رسیده است. در سال‌های آینده رسانه های نوین در بین رسانه های سرگرم کننده رتبه ی نخست را خواهند داشت و مردم روز به روز به فن آوری های نوین وابسته تر خواهند شد. در نتیجه انسان‌ها در دنیای سایبر زندگی مستمر خواهند داشت. زندگی و روابط اجتماعی از طریق فناوری های ارتباطی گسترش می یابد و زمان کمی برای مکالمات رو در رو باقی می‌ماند. مهارت‌های اجتماعی و بین فردی متفاوت خواهد بود و افراد در شبکه‌های ارتباطی فعالیت خواهند داشت. زبان به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر فناوری های نوین ارتباطی قرار خواهد گرفت. کودکان و نوجوانان هر چه بیشتر متن‌های کوتاه و ویدئو کلیپ را در گوشی‌های هوشمند و تلفن‌های همراه خود ذخیره می کنند و توانایی تفکر تحلیلی کاهش می یابد. آواتارها، جانشین انسان حقیقی در دنیای مجازی نقش بزرگتری ایفا می‌کنند و احساساتی همچون عشق، تنفر و حسادت از این طریق تجربه می شود. مرزهای میان هویت‌های واقعی و مجازی شکننده می گردد و انسان‌ها ممکن است دچار سردرگمی هویتی شوند. نویسنده این کتاب دکتر مارتین آر. تکستور، متولد ۱۹۵۴ در دانشگاه‌های ورتس برگ، آلبانی (نیویورک) و کاپ شتات به تحصیل علوم تربیتی، مشاوره و مدد کاری اجتماعی پرداخته است. وی به مدت ۲۰ سال به عنوان دستیار پژوهشی در موسسه‌ی دولتی برای آموزش خردسالان در مونیخ کار مشغول به کار بوده است. دکتر تکستور در نوامبر ۲۰۰۶ به همراه همسرش موسسه‌ی غیر دانشگاهی تعلیم و تربیت و آینده پژوهی را در شهر ورتس برگ تأسیس کرد. وی به عنوان نویسنده یا ناشر ۳۰ کتاب تخصصی و حدود ۵۰۰ مقاله در مجلات تخصصی و علمی، کتاب‌ها و اینترنت منتشر کرده است. او سردبیر کتاب آنلاین "تعلیم و تربیت در مهد کودک" و وب سایت‌های دیگر می‌باشد. این کتاب می‌کوشد محیط تربیتی آینده را برای ما و مربیان روشن تر و ضرورت‌ها را آشکار تر نماید. مهارت‌های آینده محصول مشترک خانواده، مهد کودک و مدرسه و جامعه است. امید است که تلاش های موسسه مطالعات توسعه فرهنگی دفتر آینده پژوهی بتواند زمینه مباحث بیشتر علمی در این مورد را فراهم نماید.

کمتر کشورهای "گران تر" را تضعیف کند. انتقال محل های اشتغال از کشورهای بیشتر توسعه یافته به کشورهای کمتر توسعه یافته زمانی متوقف خواهد شد که ربات ها بتوانند ارزان تر از کارگران در کشورهای در حال رشد و توسعه یافته، تولید کنند یا به دلیل افزایش قیمت انرژی هزینه های حمل و نقل بیش از حد بالا برود. این امر به ویژه شامل محل های کار در صنعت شده و کمتر محل های کار در بخش خدمات، توسعه و تحقیق را در بر می گیرد.

• بحران مالی: بحران مالی در اوایل سال ۲۰۰۷ با بحران املاک در آمریکا آغاز گردید که در میان سایر موارد از طریق افزایش اعطای تسهیلات به وام گیرندگان با اعتبار متوسط که به دلیل نرخ بهره ی بسیار پایین رخ داد، اوراق بهادار سازی وام های مسکن آمریکا و توزیع جهانی این "اوراق مبتنی بر بدهی" بوجود آمد. عواقب ناشی از آن زیان ها و ورشکستگی ها در میان شرکت های بخش مالی (به ویژه بانک ها) بود که برخی از آنها تنها به دلیل تزریق سرمایه ی خارجی دولتی توانستند این بحران را پشت سر بگذارند. بحران مالی در بسیاری از کشورها به بحرانی اقتصادی گسترش یافت که دولت ها تلاش کردند بوسیله ی برنامه های محرک اقتصادی با آن مقابله کنند. با این وجود نرخ بیکاری در بسیاری از کشورها بالا باقی ماند. علاوه بر آن شاغلین و بازنشستگان خسارات سنگینی را در سرمایه گذاری های خود متحمل شدند که به عنوان مثال در آمریکا یا استرالیا در بسیاری موارد به تعویق انداختن دوران بازنشستگی را سبب شد.

• بدهی دولتی: با توجه به کمک های دولتی برای موسسات در بخش مالی و برنامه های محرک اقتصادی، بدهی های در حال حاضر بالای دولت های بسیاری به شدت افزایش یافتند به عنوان مثال در کشورهای منطقه ی یورو از ۷۰٪ (۲۰۰۷) تولید ناخالص ملی به ۸۳٪ (۲۰۱۱) و در آمریکا از ۷۱٪ (۲۰۰۸) به ۱۰۱٪ (۲۰۱۱) افزایش یافت.

• بحران یورو: بدهی بالای دولتی به بحران جدیدی در بازارهای مالی منجر شد، چرا که موسسات بخش مالی (به ویژه بانک ها) به میزان زیادی در بدهی های دولت سرمایه گذاری کردند. به ویژه در ابتدای سال ۲۰۱۰ ورشکستگی قریب الوقوع دولت یونان (نرخ بدهکاری: ۱۶۳٪ از تولید ناخالص ملی) و تنزیل رتبه ی قابلیت وام گیری ایرلند، پرتغال، ایتالیا و اسپانیا منجر به این شد که این دولت ها در بازار سرمایه تنها تحت شرایط بسیار بدی قادر به گرفتن وام بوده و باید بوسیله ی صندوق بین المللی پول، بسته های کمک مالی یورو و بانک مرکزی اروپا حمایت شوند. از مارس سال ۲۰۱۲ آلمان حداکثر تا ۲۸۰ میلیارد یورو را ضمانت می کند به مدت ۳۰ سال. این بحران ها اعتماد در سیستم سرمایه داری اقتصادی را متزلزل کردند همچنین اعتماد در سیاست را، چرا که بسیاری از شهروندان از واکنش های متأخر و از روی بی میلی سیاستمداران که همواره در پس حوادث در بازارهای مالی عقب می مانند، ناراضی بودند و تصور می کردند که موسسات در بخش مالی با هزینه های آنها (مالیات) به عبارت دیگر با لطمه به چشم اندازهای آینده ی آنها و یا نسل آینده نجات خواهند یافت. به خصوص در صورتی که بحران مذکور رو به وخامت گذارد و یا منجر به رکود اقتصادی طولانی مدت یا تورم بالا شود، می تواند در کشورهای دیگر به جنبش های اعتراضی شدید و سقوط دولت ها مانند اتفاقات در یونان، اسپانیا یا ایتالیا منتهی شود.

علاوه بر آن در ۳۰ سال آینده بحران های دیگری در پیش هستند:

• تغییرات آب و هوا: گرم شدن روزافزون کره ی زمین می تواند در بسیاری از نقاط دنیا به خشکسالی و سیل منجر شود (به پایین مراجعه

جمعیت جهان تا سال ۲۰۵۰ از ۷ میلیارد به حدود ۹.۳ میلیارد افزایش خواهد یافت. به این ترتیب ۶۹ نفر در زمینی به مساحت یک کیلومتر مربع خواهند بود (بدون قطب جنوب). این تعداد زیاد نیست وقتی در نظر گرفته شود که در حال حاضر در هر کیلومتر مربع در آلمان ۲۳۰ نفر وجود دارند. البته رشد جمعیت بویژه در مناطقی رخ خواهد داد که اکنون نیز دارای مشکلاتی همچون فقر، کم آبی و تولید ناکافی کشاورزی هستند. در آینده در این مناطق کوچ ها و تنش های قومی انتظار می رود. به احتمال زیاد متوسط سن جمعیت جهان از تقریباً ۲۸ سال به ۳۸.۱ در سال ۲۰۵۰ افزایش می یابد. به این ترتیب بیش از ۲ میلیارد نفر خواهند بود که بیش از ۶۰ سال سن دارند؛ امروزه تعداد افراد بالای ۶۰ سال به حدود ۷۵۰ میلیون می رسد. در کشورهای پیشرفته با ۴۱۶ میلیون نفر ۳۳٪، در کشورهای کمتر توسعه یافته با ۱.۶ میلیارد نفر ۲۰٪ و در کشورهایی که کمترین میزان توسعه را دارند با ۱۸۵ میلیون ۱۱٪ از جمعیت بالای ۶۰ سال خواهند بود. از سال ۲۰۰۸ تا کنون بیش از نیمی از بشریت در شهرها زندگی می کنند که تعدادشان در دهه های پیش رو همواره افزایش خواهد یافت در سال ۲۰۵۰ به سه چهارم خواهد رسید. بسیاری از شهرهای بزرگ به کلان شهرهایی با بیش از ۱۰ میلیون جمعیت تبدیل خواهند شد؛ تعداد آنها از ۵ شهر در سال ۱۹۷۵ احتمالاً به ۲۵ شهر در سال ۲۰۱۵ خواهد رسید. در بیشتر شهرها مشکلات محیط زیست (آلودگی آب و هوا، بی آبی، انبوه زباله، تصفیه نامناسب فاضلاب) و فقر افزایش خواهند یافت. در حال حاضر حدود ۳۰٪ از ساکنان شهرها حدود ۱ میلیارد نفر - در محله های فقیر نشین زندگی می کنند؛ احتمالاً در سال ۲۰۲۰ به ۱.۴ و در سال ۲۰۴۰ حتی به ۲ میلیارد نفر خواهند رسید.

دو سوم از خروجی اقتصاد جهانی و ۸۵٪ از نوآوری های تکنولوژیک در ۴۰ منطقه که دارای بیشترین تراکم در سراسر دنیا هستند، ارائه می شوند با وجود اینکه تنها ۱۸٪ از جمعیت جهان ساکن این نقاط هستند. بیشترین گردش کالا در بین این مراکز و محیط اطراف در جریان است. ادارات مرکزی بیشتر مجتمع های اقتصادی در شهرهای مهم مرکزی قرار دارند؛ در اینجا نخبگانی که به طور روز افزون جهانی می اندیشند، مشغول به فعالیت هستند. دانشگاهیان و متخصصانی که پیش تر در کشورهای پیشرفته زندگی می کردند نیز به طور فزاینده به آنها ملحق می شوند زیرا در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه یا به عبارت بهتر کشورهای در حال رشد فرصت های شغلی بهتر و درآمد بیشتری دارند. این افراد جهانی شدن را "تجربه می کنند"، اما تنها اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند: حدود ۹۰٪ جمعیت جهان تنها کشور خود را می شناسند و اغلب تنها منطقه ی اطراف محل تولد خود را. بنابراین اساساً تنها یک "نیمه جهانی شدن" وجود دارد (پانکاج گماوات)، در سال های آتی انواع بحران های کنونی و نیز در حال ظهور بر مسائل جهان تسلط خواهند داشت. این بحران ها به عنوان مثال عبارتند از:

• پیامدهای منفی برون سپاری: از آنجا که شرکت ها محل های کار خود را به کشورهای ارزان تر انتقال داده اند، در بسیاری از کشورهای بیشتر توسعه یافته از یک سو نرخ بیکاری افزایش یافته و از سوی دیگر درآمدهای حاصل از پیمانکاران دچار رکود شده است. علاوه بر این در بسیاری از کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، کشورهای در حال رشد و نیز توسعه یافته شرایط کاری بدتر شده یا حفاظت از محیط زیست مورد غفلت قرار گرفته است زیرا آن کشور یا می خواهد محل های کاری اش را حفظ کرده یا با پیشنهاد قیمت های

در اصل برای تمام روندهای آینده که در بخش اول مطرح شد، صدق می کند که تمام کودکان و نوجوانان (بخصوص در سنین مدرسه) به این تحولات بپردازند تا آگاه شوند که در دهه های آینده چه برایشان پیش خواهد آمد. بنابراین آنها نیاز به دانش آینده دارند. این همچنین بدان معنی است که آنها روندهای جهانی از جمله رشد جمعیت در کشورهای توسعه یافته و اقتصادهای نوظهور، شهرنشینی، جهانی شدن، افزایش بدهی ملی، کمبود قریب الوقوع مواد خام و مواد غذایی و نیز بحران های مالی و اقتصادی را مورد بررسی قرار دهند. اما از آنجایی که پیش بینی ها تنها در حد محدود قابل اطمینان هستند، کودکان و نوجوانان باید بیاموزند تا با ابهامات زندگی کنند.

در این راستا کودکان نباید دچار ترس از آینده و احساس ناامیدی شوند ("من که نمی توانم چیزی را تغییر دهم"). بلکه بر عکس باید از یک دانش آینده ی واقع بینانه، نگرش ها و تمایلات رفتاری مرتبط را پرورش دهند: بخصوص جوانان و نوجوانان بایستی محدودیت های رشد را پذیرفته، خود را برای این موضوع آماده کنند که اقتصاد (جهانی) دیگر نمی تواند با ائتلاف منابع و آلودگی محیط زیست رشد کند و دولت دیگر مزایا را بر هزینه های نسل های آینده توزیع نخواهد کرد و نه تنها بایستی صرفه جویی کند، بلکه باید بدهی ها را نیز کاهش داد. آلمان در مقایسه با بسیاری کشورهای دیگر به رفاه و استاندارد نسبتاً بالای زندگی دست یافته است که احتمالاً از طریق یک سیاست مالیاتی عادلانه تر، توزیع بهتر سود شرکت ها و تبدیل جامعه ی "هدر دهنده" به "بازیافتی" تضمین شده، اما به سختی همچنان گسترش خواهد یافت. از آنجایی که اغلب کودکان و جوانان بدون نگرانی های مادی بزرگ شده و سهم اعظمی از تمایلات مصرفی شان برآورده می شود، برایشان مشکل خواهد بود که بعدها صرفه جویی کرده یا از چیزی چشم پوشی کنند. بنابراین بهتر است هر چه زودتر برای هرگونه محدودیت های احتمالی به لحاظ استانداردهای زندگی شان که ممکن است در دهه های آینده رخ دهد، آماده شوند. کیفیت زندگی باید برای کودکان و جوانان مفهومی فراتر از مصرف صرف یا مال اندوزی بیابد. این امر نباید رفاه شخصی آنها را محدود کند. تحقیق در زمینه ی خوشبختی نشان داده است که هر چه نیازهای اساسی بهتر پوشش داده شوند، عوامل دیگر خوشبختی به جز عواملی صرفاً مادی برای رضایت از زندگی اهمیت بیشتری می یابند. اگر نوجوانان و جوانان برای آینده انتظارات واقع بینانه ای از خود نشان دهند، از یک سو مانع از ناامیدی و خطرات مرتبط با آن (مانند افراط گرایی) می شود و از سوی دیگر این آمادگی را برمی انگیزد که بیشتر به خود و شبکه های اجتماعی شان (کمک به خود) و نه بر دولت اتکا کرده، به نفع دیگر انسان ها (سالمندان و افراد نیازمند مراقبت در کشور خود و فقرا و گرسنگان در کشورهای توسعه یافته) از چیزهایی چشم پوشی کرده و برای رسیدن به یک شیوه ی زندگی همراه با صرفه جویی در انرژی و حفظ منابع تلاش کنند.

شود). به این ترتیب بسیاری از انسان ها ناچار به ترک سکونتگاه های خود خواهند شد. امور کار پناهندگان سازمان ملل متحد تعداد این پناهندگان را تا سال ۲۰۵۰ حدود ۲۵۰ میلیون نفر در نظر گرفته است.

• بحران غذا: رشد جهانی جمعیت، تغذیه ی تعداد رو به رشد طبقه ی متوسط در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای نوظهور که بر طبق منابع پرهزینه تر است (به عنوان مثال مصرف بیشتر گوشت قرمز و شیر)، کاهش زمین هایی که پیش تر کاربری کشاورزی داشتند در اثر شهرنشینی، کاهش حاصلخیزی زمین های زراعی در بسیاری از نقاط، کمبود آب، فرسایش و گسترش بیابان، همه ی این موارد به کمبود مواد غذایی می انجامند. علاوه بر این همواره گیاهان زراعی بیشتری برای تولید سوخت های زیستی مورد استفاده قرار می گیرند (برای مثال در آمریکا حدود ۴۰٪ از برداشت ذرت). به این ترتیب از سال ۲۰۰۸ کاهش جهانی تولید مواد غذایی مشاهده می شود. این تحولات از یک سو به افزایش بیشتر قیمت محصولات غذایی منجر می شود و از سوی دیگر تعداد گرسنگان افرادی که نمی توانند این هزینه ها را تأمین کنند تا سال ۲۰۵۰ به حدود ۳ میلیارد نفر افزایش می یابد.

• بحران انرژی و مواد خام: در گزارش نفتی سازمان دیده بان انرژی فرض بر این است که حداکثر میزان ممکن استخراج نفت "پیک نفت" - در سال ۲۰۰۶ به دست آمده است. از بیش از ۲۰ سال پیش تا کنون نفت خام بیشتری در مقایسه با نفت خامی که به تازگی کشف شده است، مصرف می شود. انتظار می رود ذخایر نفت حدود ۴۰ سال و ذخایر گاز طبیعی حدود ۶۰ سال دیگر کفایت کنند. زغال سنگ نیز با توجه به افزایش سریع تقاضا از اقتصادهای نوظهور، سریع تر از مدت زمانی که انتظار می رفت، رو به اتمام می باشد: به این ترتیب سال ۲۰۲۵ می توان به "پیک زغال سنگ" دست یافت. همچنین تقاضا برای مواد خام دیگر نیز در حال رشد است. بویژه اقتصادهای نوظهور آسیا نیاز رو به رشدی به سنگ معدن، مس یا روی دارند. علاوه بر آن فلزات مورد نیاز برای محصولات با تکنولوژی پیشرفته از جمله گالیم، نئودیم و ایندیوم کمیاب تر و گران تر می شوند. رشد جهانی جمعیت، تغییرات اقلیمی و بحران های مواد غذایی، انرژی و مواد خام بشریت را به شدت با "محدودیت های رشد" مواجه خواهند ساخت که دانشمندان کلوب رم در اوایل دهه ی ۷۰ میلادی آنرا اعلام کردند. سیستم سرمایه گذاری، استفاده ی اسراف گرانه از منابع طبیعی، مصرف انبوه و جامعه ی مصرفی هیچ آینده ای ندارند. اما امروز دوره ی زمانی برای اقدامات متقابل در مقایسه با ۴۰ سال پیش محدودتر است. علاوه بر آن بحران مالی، بدهی و بحران یورو توجهات را از این مشکلات به مراتب بزرگتر منحرف ساخته و همزمان منابع مالی که برای اقدامات متقابل در اختیار دولت ها قرار دارد را کاهش می دهد. هزینه های اضافی برای حقوق بازنشستگان و مراقبت های پزشکی که با توجه به افزایش روز افزون سن جمعیت در کشورهای توسعه یافته ایجاد می شوند، عرصه مالی را در سال های آینده حتی بیشتر محدود خواهند کرد.

نادیده گرفتن گسترده ی مشکلات و فقدان اراده ی سیاسی برای اقدامات اساسی (به عنوان مثال اقداماتی برای کاهش دی اکسید کربن یا برای کنترل زاد و ولد) محتمل تر به نظر می آورد که انسان در مسابقه با زمان خواهد باخت. بر این اساس بدینی به آینده افزایش می یابد حتی نزد کودکان: برای مثال در تحقیقی که مؤسسه ی "Iconkids & Youth" به سفارش مجله ی "Eltern family" انجام داده و در سال ۲۰۱۲ منتشر شد، ۶۲٪ از افراد پرسش شونده ی بین ۶ تا ۱۲ سال نگران این بودند که دیگر نتوانند در این دنیا زندگی کنند این تعداد در سال ۲۰۰۶ به ۴۹٪ می رسید. با ۶۹٪ تعداد بیشتری از کودکان بر این عقیده بودند که بزرگسالان به محیط زیست و حیوانات بسیار کم اهمیت می دهند (در سال ۲۰۰۶: ۵۴٪) و ۶۸٪ نیز سیاستمداران را مسئول می دانستند که "همواره فقط می گویند که می خواهند به مردم کمک کنند، اما این کار را نمی کنند" (در سال ۲۰۰۶: ۵۱٪).

انتشاری بسیار فاصله دارد و بیشتر انتظار می رود که با توجه به رشد مداوم جمعیت جهان، مصرف گرایی در کشورهای پیشرفته و رشد سریع اقتصادی در کشورهای دارای اقتصاد نوظهور دی اکسید کربن بیشتری منتشر شود. تنها در چین نسبت به مجموع ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن، زغال سنگ بیشتری سوخته می شود و هر سال ۱۰٪ بیشتر می شود. از این رو بر اساس بیشتر پیش بینی ها تا سال ۲۰۵۰ افزایش دمای بیشتری تا ۲ درجه و تا سال ۲۱۰۰، بین ۴ تا ۶ درجه تخمین زده می شود.

با توجه به درجه حرارت بالاتر و تأخیر مرتبط با آن، میزان بارندگی در ۱۰۰ سال گذشته حدود ۷٪ افزایش یافت. البته تفاوت های منطقه ایی قابل توجهی وجود دارند: در حالی که بارش ها در مناطق استوایی و عرض های بالای جغرافیایی نیمکره شمالی افزایش یافته، در مناطق نیمه خشک مانند منطقه ی ساحل کاهش یافته است. در جنوب اروپا، در جنوب غربی ایالات متحده و در استرالیا خشکسالی ها می توانند نهایتاً از سال ۲۰۵۰ اقلیم منطقه ایی را مشخص کرده و منجر به آتش سوزی های بیشتری در جنگل ها شوند. کشورهای توسعه یافته به شدت تحت تأثیر گرم شدن زمین قرار خواهند گرفت: ذوب شدن یخچال های طبیعی هیمالیا به تنهایی ۱ میلیارد انسان را با کمبود آب مواجه خواهد ساخت. در این صورت در هندوستان ۷۰٪ از جمعیت به طور مستقیم دچار قحطی خواهند شد، چرا که بقای آنها به کشاورزی وابسته است. در حالی که در سال ۲۰۰۰ تنها ۸٪ جمعیت جهان شامل ۵۰۰ میلیون انسان (از جمله ۶۰ میلیون چینی) از کمبود آب رنج می بردند، ممکن است این مقدار در سال ۲۰۵۰، به ۳۸٪ یعنی حدود ۳ میلیارد نفر برسد. به این ترتیب ممکن است تنش های سیاسی و اجتماعی به دلیل توزیع آب موجود افزایش یابد. به علت ذوب شدن یخ ها و یخچال های طبیعی در قطب شمال و جنوب سطح آب دریا در سال ۳۰۴ میلی متر بالا می رود. در حالت شدید برای تحویل قرن، ۱۹ میلی متر بالاتر از امروز خواهد بود. افزایش سطح آب دریا به نیم متر که ممکن است قبل از سال ۲۰۵۰ رخ دهد، به تنهایی ۱۳۶ میلیون شهر در حاشیه ی سواحل را تهدید می کند و دارایی به ارزش بیش از ۱۸ بلیون یورو را به خطر می اندازد. با این حال تأثیرات تغییر آب و هوا بر آلمان نسبتاً کم خواهد بود: طبق پیش بینی بلند مدت سازمان هواشناسی آلمان، تابستان ها گرم تر و خشک تر خواهد شد. کشتیرانی و بویژه اپراتورهای نیروگاه ها از خشکی آسیب خواهند دید: بیش از نیمی از آب های برگرفته از طبیعت در آلمان توسط صنعت انرژی مصرف می شوند. علاوه بر این گرما و خشکی می توانند به صورت منطقه ایی به برداشت محصول خسارت وارد کرده و نیز منجر به از بین رفتن درختان صنوبر در جنگل ها شوند. گونه های درختی مقاوم در برابر گرما و خشکی مانند راش، بلوط و افرا به طور روز افزون جایگزین درختان مخروطی خواهند شد.

در آینده زمستان ها در آلمان به طور قابل توجهی نسبت به امروز معتدل تر و مرطوب تر خواهند شد؛ نیاز به گرمایش کاهش خواهد یافت. اما احتمال طوفان های سهمگین و باران های سیل آسا داده می شود که با سیل و رانش زمین در کوه ها مرتبط هستند. مناطق ساحلی نیز باید خود را برای امواج بلند حاصل از طوفان آماده کنند. مرکز تحقیقاتی "کیز تاخت" فرض را بر این می گذارد که امواج حاصل از طوفان در دریای شمال تا پایان قرن می تواند ۱.۱ متر بلند تر از قبل شود.

در دهه های آتی محیط زیست در نتیجه ی ازدیاد جمعیت و شهرنشینی متأثر خواهد بود. در اثر تغییرات آب و هوا، تک کاشت ها و کشت گیاهانی که در بازار جهانی تقاضا می شوند، اما بصورت محلی تنها در اثر بهره برداری بی ملاحظانه از منابع آب و خاک رشد می کنند، همواره اراضی بیشتری بایر خواهند شد. در حال حاضر یک سوم از اراضی کشاورزی در سراسر جهان تحت تأثیر فرسایش قرار دارند، درحالی که همواره مراتع بیشتری به دلیل چرای بیش از حد دام ها (گاوها، گوسفندان و بزها) از بین می روند. به گزارش سازمان ملل یک چهارم تمام زمین های کشاورزی در خطر تبدیل شدن به بیابان قرار دارند و به این ترتیب معیشت بیش از ۱ میلیارد انسان در حدود ۱۰۰ کشور جهان نیز مورد تهدید است. هر سال ۱.۳۹۰ مایل مربع زمین به بیابان تبدیل می شود.

علاوه بر این تخریب محیط زیست در اثر قطع درختان جنگل های بکر به طور مداوم در حال افزایش است. هر سال سه برابر مساحت سوئیس در سراسر جهان نابود می شود با عواقب فاجعه بار برای آب و هوا، جنگل های بارانی مناطق گرمسیری ۴۰٪ از اکسیژن را تولید می کنند. ممکن است تا سال ۲۰۳۰ حدود ۵۵٪ از جنگل های بارانی آمازون نابود شوند؛ در آفریقا تنها ۸٪ از جنگل ها دست نخورده باقی مانده است.

نابودی محیط زیست به کاهش شدید تنوع زیستی منجر می شود. تا سال ۲۰۵۰ ممکن است علاوه بر بسیاری از گیاهان حدود ۳۰٪ از دوزیستان، ۲۳٪ از پستانداران و ۱۲٪ از پرندگان منقرض شده یا در خطر انقراض قرار گیرند؛ حدود ۷۰٪ از تمام صخره های مرجانی به احتمال زیاد نابود می شوند. و اگر صید بی رویه متوقف نشود، به گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۵۰ هیچ ماهیگیری تجاری ای وجود نخواهد داشت. در نتیجه ۱ میلیارد انسان از تنها منبع پروتئینی خود محروم می شوند.

در حالیکه آلودگی محیط زیست در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه کاهش یافته است، در کشورهای توسعه یافته و اقتصادهای نوظهور به دلیل صنعتی شدن سریع همچنان بیشتر می شود. علاوه بر آن کاهش موانع تجاری غیر تعرفه ایی (مانند نرخ واردات یا استاندارد تولید) که سازمان تجارت جهانی به آن سرعت بخشید، منجر به این شد که بسیاری از دولت ها قوانین حفاظت از محیط زیست و حمایت از مصرف کننده را جدی نگیرند. در نتیجه سلامتی انسان ها نیز لطمه می بیند.

آینده ی بشریت علاوه بر اینها از تغییرات آب و هوا نیز مختل می شود. از زمان صنعتی شدن، افزایش جهانی دما که مسبب آن انسان بوده است، قابل مشاهده است که تا کنون بالغ بر حدود ۱ درجه بوده و همچنان در حال شتاب گرفتن است. افزایش دما با افزایش بلایای طبیعی و شیوع بیماری هایی مانند مالاریا، وبا و تب دنگی به سمت شمالی کره ی زمین مرتبط است.

افزایش دما عمدتاً به دلیل انتشار روز افزون دی اکسید کربن ایجاد می شود (در حال حاضر حدود ۴۰ میلیارد تن در سال). دی اکسید کربن موجود در اتمسفر از زمان صنعتی شدن از ۲۶۰ پی پی ام به ۳۹۴ پی پی ام در سال ۲۰۱۱ افزایش یافته است. از آنجا که بیش از ۱۲۰ سال طول می کشد تا دی اکسید کربن طی فرآیند فیزیکی و بیولوژیکی از اتمسفر خارج شود، غلظت آن حتی با کاهش انتشار همچنان افزایش خواهد یافت.

با وجود نشست های متعدد اقلیمی، جهان همچنان از چنین کاهش

مهارت های مورد نیاز



کودکان و نوجوانان بایستی از یک سو معلوماتی درباره ی اهمیت منابع طبیعی و تنوع زیستی، درباره ی نابودی و آلودگی محیط زیست و تغییرات آب و هوا کسب کنند و از سوی دیگر آگاهی زیست محیطی و عشق به طبیعت را در خود پرورش دهند. البته در سال های اخیر به دلیل شهرنشینی و خانه سازی، بیگانگی با طبیعت افزایش یافته است حتی صحبت از "اختلال کمبود طبیعت" (ریچارد لوی) به میان آمد. در نتیجه کودکان و نوجوانان بایستی بیشتر طبیعت را تجربه کنند، زیرا انسان آماده ی حفاظت از چیزیهست که دوستش داشته باشد. سپس آنها به عنوان بزرگسال به حفاظت عملی از محیط زیست بپردازند، به عنوان مثال سعی کنند ردپای اکولوژیکی (ماتیاس واکرناگل/ویلیام ای. ریس) خود را تا حد ممکن کوچک نگه دارند. در عین حال آنها برای حمایت از محیط زیست جهانی آماده می شوند. اگر کودکان و نوجوانان بدانند که جهان غرب تا حد زیادی مسبب گرم شدن زمین بوده و همچنان نیز در آن سهیم است، انسان هایی که بخاطر شرایط بد آب و هوایی مجبور به مهاجرت از کشورشان شدند را حمایت خواهند کرد.

در طول قرن ها پیش از اختراع چاپ کتاب، بر دانش بشری به آرامی افزوده می شد و قرن های متمادی حتی سیر نزولی مشاهده شد (به عنوان مثال در دوران "تاریک" قرون وسطی در اروپا). از زمانی که کتاب ها و مجلات گسترش علم را ممکن ساختند و بخصوص از آغاز انقلاب صنعتی، دانش رشد تصاعدی داشته است: هر ساله علوم بیشتری توسط دانشمندان، مهندسان و دیگر متخصصین که تعدادشان همواره رو به افزایش است، تولید شده و به لطف رسانه های نوین (مانند اینترنت، کتاب ها و ژورنال های الکترونیکی) به سرعت پخش می شوند. در حال حاضر نیمه ی عمر یک علم، یعنی دوره ی زمانی ای که در آن محتویات دانش جایگزین یافته های جدید تحقیق، توسعه و تجربه ی عملی می شود، کمتر از چهار سال است. با توجه به این رشد پر شتاب دانش انسان ها باید بر تخصص خود بیفزایند. تنها در این صورت است که می توانند در حوزه ی تخصصی خود (که هر روز کوچکتر میشود) مطلع و به روز بمانند.

به این ترتیب ما در حال حاضر در مرحله ی گذار از جامعه ی خدمات محور به جامعه ی دانش محور به سر می بریم. همانطور که با مکانیزه شدن، محل های کار بیشتری از کار در مزرعه و کارخانه حذف شدند، در آینده نیز خدمات زیادی به صورت اتوماتیزه شده یا توسط ربات ها انجام می گیرند. تعداد رو به افزایش انسان ها دانشمندان، مهندسين، تکنسین ها، معلمین، دانشجویان تحصیلات تکمیلی با تولید و گسترش علم مشغول خواهند بود.

همچنین رقابت پذیری یک کشور به این بستگی خواهد داشت که به عنوان سرمایه ی فرهنگی چه میزان از دانش (جدید) برخوردار می باشد. شتاب لازم برای توسعه ی فناوری با رشد تصاعدی مرتبط می باشد. این شتاب برخلاف قرن گذشته نه تنها سریع تر بلکه به طور همزمان در مناطق بیشتری پیش می رود.

در حالیکه در قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم ابتدا ماشین بخار و سپس موتور احتراق بر توسعه ی فنی حاکم بودند، امروزه هیچ تکنولوژی حاکمی وجود ندارد: فناوری اطلاعات، ارتباطات، نانو و زیستی، پزشکی، مهندسی ژنتیک، خودرو، پرواز، فضا و مکانیک و رباتیک با سرعت زیادی در حال پیشرفت هستند. در مصرف انرژی های تجدید پذیر و تولید سوخت های زیستی از مواد کاملاً متفاوت (سلولز، جلبک، مخمر، باکتری ها و غیره) نیز پیشرفت های بزرگی صورت گرفته است.

افزایش تصاعدی علم و توسعه ی فنی که در حال شتاب گرفتن است، برای بسیاری از مردم غیر قابل درک بوده و آنها را می ترساند. آنها خود را مغلوب تمام فناوری های نوین دانسته و احساس می کنند که روابط انسانی را از دست می دهند یا حتی اکنون نیز از دست داده اند. رفتارشناسان انسان این احساس آنها را این چنین توضیح می دهند که بشریت از لحاظ ژنتیکی و تکامل نژادی خود تنها آمادگی تغییرات کوچک و بصورت خطی در حال پیشرفت را دارد. بنابراین جای تعجب نیست که بعضی از انسان ها در مواجهه با این تحولات سریع بی اعتنا بوده یا حتی به سیستم اعتقادی سخت گیرانه ای پناه می برند.

به طور مثال در یک نظرسنجی گالوپ که در دسامبر سال ۲۰۱۰ منتشر شد، ۴۰٪ از تمام شهروندان آمریکایی بر این عقیده بودند که خداوند ۱۰ هزار سال پیش انسان ها را به شکل فعلی شان آفریده است. ۳۸٪ دیگر پیروان "آفرینش هوشمند" هستند، به این ترتیب تنها ۱۶٪ نظریه ی تکامل را به طور کامل قبول دارند.

همچنین بسیاری از سیاستمداران و قدرت های دیگر اجتماعی در مقابله با رشد علم، تحولات سریع فنی و پیچیدگی های فزاینده ی سیستم اقتصادی و مالی مرتبط با آنها و در صورت نیاز (به عنوان مثال در بحران یورو) با مداخله ی کنترلی به شیوه ای مؤثر دچار مشکل هستند.

تعدیل نیرو کنند.

به احتمال زیاد پس از سال ۲۰۳۰ ربات ها (ی انسان نما) از انسان ها باهوش تر شده و سپس نیز آگاهی فردی خود را خواهند داشت. آنها تا حد زیادی قابلیت تعلیم و سازگاری خواهند یافت. علاوه بر این آنها قادر خواهند بود به طور مستقل ربات های جدیدی تولید کنند که به احتمال زیاد هر نسل از نسل قبل هوشمند تر و کارآمد تر خواهد بود. به این ترتیب ربات ها همواره خود گردان تر می شوند.

اما انسان ها نیز همچنان پیشرفت خواهند کرد. علم پزشکی قادر به درمان بیماری های بیشتری خواهد بود، موضوعی که به احتمال زیاد بعد از سال ۲۰۲۵ منجر به جهشی بزرگ در متوسط طول عمر می شود (به ۱۰۰ سال یا بیشتر). حسگرهای زیستی مهمترین عملکردهای بدن را نظارت کرده و بیماری ها را زودهنگام تشخیص می دهند.

دانش تشخیص بیماری نیز توسط ریزآرایه ها سیستم های معاینه ی بیولوژیکی مولکولی ارتقاء خواهد یافت، که از طریق آنها سلول های انسانی می توانند در سطح بیوشیمیایی شامل دی ان ای تحلیل شوند. با کمک نانو ربات هایی به بزرگی یک سلول خونی به عنوان مثال عوامل بیماری زا، پلاک ها یا سلول های سرطانی شناسایی و از بین برده می شوند. علاوه بر این در آینده ای قابل پیش بینی اندام های داخلی، رگ ها، استخوان ها و پوست از سلول های خود بدن با کمک چاپگرهای بیو تولید خواهند شد. از این گذشته معلولیت ها در زمینه ی جسمی و حسی از طریق تجهیزات فنی و ایمپلنت ها جبران می شوند- در صورتی که ژن درمانی مانع شکل گیری شان نشده باشد.

یافته ها در زمینه ی پزشکی و تحقیق مرتبط با مغز و ژن برای توانمند تر کردن انسان ها به کار گرفته خواهند شد.

این امر می تواند به عنوان مثال در جنین با مداخله در ژنتیک یا در کودکان، جوانان و بزرگسالان از طریق داروهای روانپزشکی رخ دهد که یادگیری را آسان کرده یا رشد سلول های جدید مغزی را تحریک می کنند. برخی آینده پژوهان در انتظار ایمپلنت های مغز هستند که به کمک آنها انسان ها ارتباط غیر کلامی برقرار کرده یا از طریق آنها دانش و تجارب از یک کامپیوتر به مغز (و برعکس) منتقل خواهند شد.

علاوه بر این در موارد فردی ممکن است تعویض اندام های انسانی با اندام های مصنوعی پیش آید به طوری که این سایبورگ ها برای مثال در ورزش عملکردهای بهتری ارائه کنند. در غیر اینصورت قدرت بدنی می تواند با یک اگزواسکلت (اسکلت بیرونی) افزایش یابد.

در کنار مسائل اخلاقی باید در نظر داشت که احتمالاً تنها افراد و همچنین کشورهای ثروتمند از عهده ی چنین بهبود بخشیدن به توانایی های جسمی و روحی برخوردارند.

بنابراین تفاوت های موجود میان ثروتمندان و فقرا یا به عبارتی کشورهای غنی و فقیر همچنان بیشتر خواهد شد. از این گذشته ممکن است افراد دیکتاتور یا مجرمین از این عوامل برای افزایش قدرت خود سوء استفاده کنند.

به هر ترتیب انتظار می رود که حدود سال ۲۰۴۰ ربات های مستقل، تعلیم پذیر و هوشمند و نیز انسان هایی که از نظر پزشکی دارویی، فناوری ژنتیک و تکنولوژی ارتقا یافته اند، با یکدیگر همزیستی کنند. سپس پیشرفت بیشتر بشریت توسط زیست شناسی محدود خواهد بود اما پیشرفت ربات ها چنین نیست...

در سال های آینده انسان ها در محل کار و آپارتمان خود و نیز در مکان های عمومی با فن آوری بیشتری احاطه خواهند شد. دستگاه تهویه مطبوع، گرمایش، یخچال و سایر لوازم خانگی با یکدیگر از طریق شبکه مرتبط و بصورت مرکزی کنترل خواهند شد. اتومبیل ها به طور فزاینده ای فن آوری های رانشی و سیستم های ایمنی جدیدی در اختیار خواهند داشت؛ همچنین در برخی از مسیرها کاملاً خودکار رانندگی خواهند کرد.

کامپیوترها همچنان بسیار کوچک تر و کارآمدتر می شوند. آنها تا سال ۲۰۳۰ متن دست نوشته و لغت گفته شده را درک کرده و به پرسش ها شفاهی پاسخ خواهند داد، به این ترتیب تایپ کردن همان اندازه به ندرت انجام خواهد شد که امروزه نامه نگاری. کامپیوترها نه تنها داده ها را ذخیره کرده بلکه مفهوم آنها را نیز درک می کنند (وب معنایی). حجم رو به افزایش داده ها بوسیله ی سیستم های کامپیوتری مانند به اصطلاح "موتور دانش" ساختارمند شده یا بر اساس مشخصات یک انسان، مستقل از "عامل هوشمند" شان جستجو می شوند.

به دلیل سیل اطلاعات، حفظ وسعت دید و تفکیک مهم از غیر مهم همواره سخت تر می شود. بنابراین برنامه های کامپیوتری برای مدیریت و تحلیل داده ها پیوسته اهمیت بیشتری خواهد یافت. همچنین این برنامه ها به طور فزاینده ای اطلاعات بدست آمده از دستگاه ها که برای کنترل آنها بکار رفته یا اطلاعات مربوط به دستگاه های دیگر را پردازش می کنند.

در حالیکه امروزه حدود ۴۰۰ میلیون دستگاه از طریق اینترنت مرتبط هستند، این مقدار تا سال ۲۰۲۰ به ۵۰ میلیارد دستگاه خواهد رسید. همواره سیستم های بیشتری به صورت کاملاً خودکار کنترل خواهند شد - از نیروگاه های هسته ای تا شبکه های قدرت و سیستم های ارتباطی.

در اینجا مشخص می شود که فرآیندهای فنی به طور روز افزونی بوسیله ی هوش مصنوعی کنترل می شوند. هوش مصنوعی در زمینه ی رباتیک نیز نقش مهمی را ایفا می کند. در حالیکه به عنوان مثال در ایالات متحده بویژه ربات های نظامی و اکتشافی برای جنگ ساخته می شوند، در ژاپن تمرکز بر روی ربات های خدماتی است که از سالمندان که تعدادشان رو به افزایش است، مراقبت کرده و محل های کاری را که با کاهش تعداد بزرگسالان قادر به کار خالی شده اند، پر می کنند.

در کشورهای پیشرفته ربات های صنعتی مدت ها است که در کارخانه ها بکار گرفته می شوند. اما در این میان ربات هایی نیز وجود دارند که شبیه انسان به نظر آمده، به افراد سالمند و معلول کمک کرده، کارهای خانه را بر عهده گرفته، آلات موسیقی می نوازند، به عنوان متصدی پذیرش یا راهنمای توریست کار کرده یا در نمایشنامه ها شرکت می کنند.

در حدود سال ۲۰۵۰ ربات ها خواهند توانست به طور مستقل انجام وظیفه کنند بدون حضور یا نظارت انسان ها. حدود ۱۵ سال بعد آنها می توانند بیشتر کارها در کشاورزی،

صنعت و نیز سهم عمده ای از خدمات آسان تر را بر عهده گیرند. آنها می توانند در برخی از بخش ها جایگزین یک سوم تا نیمی از کسانی شوند که در حال حاضر آنجا مشغول به کار هستند.

این امر برای کشورهای با نرخ تولد پایین کمتر ایجاد مشکل خواهد کرد، چرا که در این کشورها تعداد افراد در سن کار رو به کاهش است. همچنین هزینه ی اندک و بهره وری بالای ربات ها، سرگرم کردن تعداد رو به افزایش سالمندان را آسان می کند. این تحولات اما در کشورهای دیگر می تواند به افزایش سریع بیکاری بی انجامد، بویژه اگر تولید توسط ربات ها ارزان تر از "نیروی کار ارزان" باشد، ممکن است کارخانه ها در کشورهای پیشرفته

پراهمیت تر می‌شوند: کودکان و نوجوانان باید فرا گیرند که در هر مورد کجا اطلاعات مرتبط، به شیوه‌ای کارآمد یافته می‌شوند، چگونه ارزش و قابلیت اطمینان این اطلاعات ارزیابی می‌شوند و چگونه این اطلاعات در دانش‌های موجود گنجانده می‌شوند آنها باید نحوه یادگیری را بیاموزند.

همچنین در آینده کودکان می‌توانند برنامه‌های کامپیوتری برای مدیریت و تحلیل داده‌ها، عوامل هوشمند و موتور دانش را استفاده کنند.

علاوه بر این افراد جوان بایستی بیاموزند که از دانش کسب شده استفاده کرده و ارتباط برقرار کنند: از آنجا که حوزه تخصصی شخصی همواره کوچکتر می‌شود، آنها باید به عنوان شاغل در بیشتر زمینه‌های کاری به طور فزاینده‌ای با متخصصانی با اولویت‌های دیگر همکاری کنند. آنها باید در این تیم‌ها دانش تخصصی خود را طوری ارائه دهند که اعضای دیگر قادر به درک آن باشند تنها از طریق کار گروهی و به هم پیوند دادن دانش‌های تخصصی گوناگون، تیم مربوط خواهد توانست به وظایف کاری خود عمل کند.

علاوه بر مهارت‌های روشمند یادگیری، نه تنها مهارت‌های ارتباطی و همکاری بلکه رفتارهای اساسی نیز حائز اهمیت هستند: کنجکاوی، انگیزه یادگیری، میل به تحقیق، شور و شوق آزمایش، توانایی تمرکز، قدرت استقامت و غیره.

در آینده آمادگی برای یادگیری مادام العمر، پرورش مهارت تفکر، قدرت قضاوت و مهارت حل مشکل از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

هر چقدر تغییرات تکنولوژیکی سریع تر پیش روند و حوزه‌های تکنیکی هم زمان تحت تأثیر باشند، قابلیت سازگاری انسان بیشتر اهمیت می‌یابد: کودکان و نوجوانان نباید از تکنولوژی‌ها و دستگاه‌های جدید ترسی داشته باشند، بلکه باید به آنها کنجکاوانه و مشتاق برای آزمایش نزدیک شوند.

این امر برای همکاری با ربات ها نیز صدق می‌کند که زمانیکه به لطف هوش مصنوعی و مهارت‌های تکنیکی پیشرفته از انسان‌ها توانمند تر شده اند، نباید به عنوان رقبا یا حتی دشمنان در نظر گرفته شوند.

اگر در نظر گرفته شود که مواد خام و منابع انرژی در سال‌های آینده روز به روز کمیاب تر شده و نابودی و آلودگی محیط زیست افزایش خواهد یافت (به بالا مراجعه شود)، رفتاری انتقادی در قبال دستاوردهای جدید فنی نیز مورد نیاز است.

کودکان و نوجوانان باید قادر به اظهار نظر باشند که آیا آنها به عنوان مثال گوشی هوشمند باب روز یا کنسول‌های بازی با کارایی قوی را نیاز دارند.

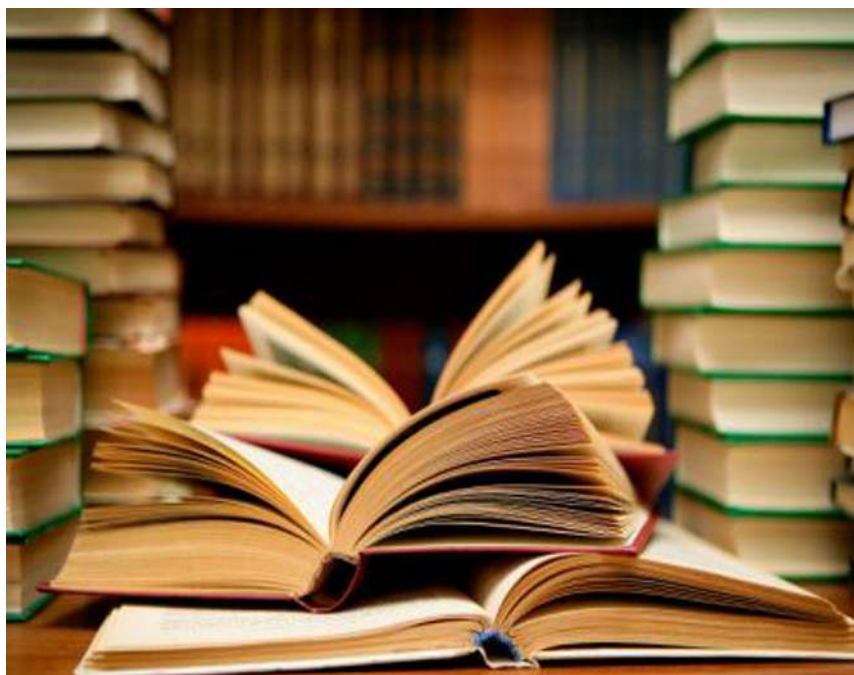
تنها در این صورت آنها به عنوان بزرگسال پیش از اینکه دستگاهی خریداری کنند، چش‌های تکنولوژیکی را ارزیابی خواهند کرد. چنین رفتار منتقدانه‌ای زمانی معقول خواهد بود که موضوع مصرف دارو، روش‌های ژنتیکی انسانی، ایمپلنت‌ها یا اعضای بدن مصنوعی برای بهبود توانایی باشد یا زمانیکه دستاوردهای فنی با ریسک‌هایی توأم هستند.

ادامه دارد....

کودکان و نوجوانان بایستی در جامعه‌ی دانش محوری که بتدریج در حال پدید آمدن است، از یک سو یک دانش عمومی تا حد ممکن گسترده و از سوی دیگر دانش‌های شغلی که همواره در حال اختصاصی تر شدن هستند را فرا بگیرند.

بویژه مثبت است اگر آنها به ریاضی، دانش کامپیوتر، علوم طبیعی، تکنولوژی، علم حقوق، علم اقتصاد، پزشکی و تحقیقات مرتبط با مغز علاقه پیدا کنند، چرا که این رشته‌ها در آینده از اهمیت خاصی برخوردار خواهند بود.

از آنجاییکه علم روز به روز سریع تر گسترش می‌یابد و دانش‌هایی که یکبار آموخته شده‌اند به سرعت قدیمی می‌شوند، مهارت‌های روشمند یادگیری نیز روز به روز





خاطرات ایامه مولینس

دختر معلول قهرمان مسابقات ورزشی

زیرا گفتن چیزی با صدای بلند آن را به واقعیت تبدیل می کند خوب، ما می خواهیم چه چیزی را به واقعیت تبدیل کنیم یک آدم محدود یا یک آدم قدرتمند؟ با سر سری انجام دادن کاری به سادگی نام گذاری یک فرد، یک کودک ممکن است توانایی های آنها را سرکوب کنیم آیا ما به جای این کار نمی خواهیم فرصت هایی را برای آنها فراهم کنیم؟

چنین شخصی که فرصتی را در زندگی من ایجاد کرد پزشک زمان کودکی بود در موسسه ا. آی. دپاند در ویلمینگتون، دلاور اسم او دکتر پیتزاتیلو است یک اسم ایتالیایی آمریکایی و چون تلفظ این اسم برای بیشتر آمریکایی ها مشکل بود او اسم دکتر "پی" را برای خودش انتخاب کرد دکتر پی همیشه پایون های رنگی می بست و هنگام کار کردن با بچه ها رفتاری دوستانه داشت

من تقریباً از تمام مدتی که در بیمارستان بودم لذت می بردم البته به جز جلسات فیزیو تراپی ام من مجبور بودم تمریناتی را با نوارهای سفت پلاستیکی به تعدادی که به نظرم بی شمار میامد انجام بدهم این کار به تقویت ماهیچه های پای من کمک می کرد و من از این نوار ها بیشتر از هر چیزی متفر بودم از آنها متفر بودم، برایشان اسم گذاشته بودم، از آنها متفر بودم میدونید، من که اون موقع یک بچه پنج ساله بودم با دکتر پی چانه می زدم تا بتوانم از انجام دادن آن تمرینات شانه خالی کنم البته ناموفق بودم تا اینکه یک روز، او به یکی از جلسات فیزیو تراپی من آمد همان جلسات خسته کننده و نا خوشایند او به من گفت : او، امی، تو چه دختر کوچولو قوی و پر زوری هستی من فکر می کنم امروز می خواهی یکی از این نوارها را پاره کنی هر وقت که پاره اش کردی من به تو ۱۰۰ دلار می دهم

البته این یکی از ترفندهای ساده دکتر پی بود تا منو ترغیب کنه تمریناتی را انجام بدهم که تا قبل از اینکه قرار باشه پولدارترین بچه پنج ساله طبقه دوم بیمارستان بشم دوست نداشتم انجام بدم اما کاری که او به طور موثر انجام داد، تبدیل یک اتفاق وحشتناک روزانه به یک فعالیت جدید و امید بخش برای من بود من امروز در شگفتم که چقدر دیدگاه او و نظر او در مورد من به عنوان یک دختر کوچولو قوی و پر زور نگاه من به خودم را به عنوان یک فرد ذاتاً قوی، نیرومند و ورزشکار در آینده شکل داد

این یک مثال بود از اینکه چطور بزرگسالانی که در جایگاه قدرت هستند می توانند نیروی یک کودک را شعله ور کنند اما با توجه با مثال قبلی از معانی فرهنگ لغت زبان ما اجازه نمی دهد با واقعیتی درگیر شویم که همه ما آن را می خواهیم امکان اینکه هر کسی خودش را به عنوان یک فرد توانا ببیند زبان ما با تغییراتی که در جامعه اتفاق افتاده هماهنگ

علاقتمند نتیجه ای را که چند ماه قبل به دست آوردم با شما در میان بگذارم هنگامی که مشغول نوشتن مقاله ای در نشریه "ایتالین وایرد" بودم من هر جا که مشغول نوشتن چیزی باشم فرهنگ لغتم را کنار دستم دارم مادر حال حاضر ویرایش آن متن را تمام کرده ام و فهمیدم که من هیچ وقت در زندگی به مفهوم کلمه ناتوان دقت نکرده بودم

اجازه بدهید معانی واژه را برایتان بخوانم (از فرهنگ وبستر ۱۹۸۲) ناتوان، "صفت"، فلج، درمانده، به درد نخور، خسته بی انرژی، معیوب، مجروح، متلاشی شده، فلج، ناقص بیمار، خسته، ضعیف، عاجز، عقیم، فلج، معلول سالخورده، فرتوت، از کار افتاده، شکست خورده، بی رمق در هم شکسته، طرد شده همچنین نگاه کنید به معانی واژه های مصدوم، بی فایده و ضعیف و متضاد آنها سالم، قوی، توانا من داشتم این لیست را با صدای بلند برای یکی از دوستانم می خواندم، ما در ابتدا خندیدیم خیلی خنده دار بود اما همین که از کلمه "متلاشی شده" رد شدم، صدایم لرزید من مجبور شدم مکث کنم تا بتوانم در برابر احساسات ناگهانی و تاثیر هجوم این کلمات به خودم مسلط شوم

البته می دونید، این از یک فرهنگ لغت کهنه و قدیمی من است فکر می کردم تاریخ چاپ آن باید خیلی قدیمی باشد اما در واقع تاریخ چاپ آن مربوط با اوایل دهه ۸۰ است وقتی که من داشتم مدرسه ابتدایی را شروع می کردم و در حال شکل دادن شناختی از خودم خارج از محیط خانواده بودم در ارتباط با بچه های دیگر و دنیای اطرافم و نیازی به گفت نیست که خدا را شکر من در آن زمان از فرهنگ لغت استفاده نمی کردم منظورم اینه که بر اساس این نوشته اینطور به نظر می رسید که من در دنیایی متولد می شدم که درک آن از کسی مانند من این است که هیچ چیز مثبتی ندارد که برازنده آن باشد در حالی که در واقع امروز من به خاطر ماجراجویی ها و فرصت هایی که در زندگی به دست آورده ام مشهور هستم

بنابراین، من فوراً به سراغ ویرایش آنلاین سال ۲۰۰۹ رفتم و انتظار داشتم چیزی پیدا کنم که ارزش نوشتن داشته باشد این نسخه به روز شده همان متن است متأسفانه خیلی بهتر نشده است این دو کلمه آخر را به عنوان متضاد کلمه "ناتوان" دیدم، نگران کننده است "کامل" و "سالم"

خب، نگرانی من فقط به خاطر کلمات نیست این چیزی است که ما در مورد مردم باور داریم وقتی که آنها را با این کلمات نامگذاری می کنیم این در مورد ارزشهای پنهان شده در کلمات است، و اینکه چطور این ارزشها را ساخته ایم زبان ما بر طرز فکر ما و طرز نگاه ما به دنیا اثر می گذارد و اینکه چطور آدمهای دیگر را می بینیم خیلی از جوامع باستانی مثل یونان و روم اعتقاد داشتند گفتن یک سوگند به صورت شفاهی تاثیر بیشتری دارد



فکر دنیاست که من می توانم با این تعاریف توصیف شوم ما تمایل داریم از عزیزانمان محافظت کنیم چه با گفتن حقیقت سرد و تلخی در مورد وضعیت بهبودیشان چه با ایجاد انگیزه بهبودی برای رسیدن به کیفیتی که ما از زندگی آنها انتظار داریم در هر صورت باید مطمئن باشیم در این روند چیزی را پایه گذاری نمی کنیم که منجر به ناتوان کردن آنها شود شاید الگوی موجود که تنها بر چیزی که در شما شکسته است تمرکز می کند و به جای اینکه به آسیب شناسی مشکل بپردازد به دنبال راهی برای درست کردن آن است باعث ناتوان تر شدن افراد می شود

با نادیده گرفتن سلامت یک فرد با توجه نکردن به پتانسیلهای او ما بیماری دیگری را در راس چیزی که شاید آنها به طور طبیعی درگیرش باشند ایجاد می کنیم ما میزان ارزشمندی هر کسی را در جامعه تعیین می کنیم پس لازم است که از آسیب شناسی و محدوده توانایی های انسان آگاه باشیم و مهمتر از همه مشارکتی وجود دارد بین کسانی که نقص ها را درک می کنند و توانایی خلایقیت ما پس این شامل بی ارزش کردن و حذف کردن نمی شود یعنی چیزهایی که ما سعی می کنیم از آنها اجتناب کرده و نادیده بگیریم به جای اینکه فرصت های پنهان شده در آن ها را پیدا کنیم بنابراین نتیجه ای که من می خواهم بگیرم این است که بیش از این نخواهید که بر مشکلات غلبه کنید زیرا آنها فرصت هایی را برای ما ایجاد می کنند آنها را در آغوش بگیرید با آنها گلاویز شوید این یک اصلاح کشتی گیری است حتی با آنها برقصید شاید اگر به مشکلات به عنوان یک اتفاق طبیعی، ثابت و مفید نگاه کنیم با ظهور آنها کمتر دچار مشکل شویم

امسال ما دویستمین سالگرد تولد داروین را جشن گرفتیم ۱۵۰ سال پیش وقتی که داروین مشغول نوشتن نظریه تکاملی خود بود از نظر من حقیقتی را در مورد ویژگیهای انسان شرح داد او گفت: انسان نه قوی ترین موجود بین نجات یافتگان است نه باهوش ترین آنها بلکه او هنگام تغییرات وفق پذیر ترین گونه موجودات است تعارض اساس آفرینش است از نظریه داروین می توانیم بفهمیم که توانایی انسان برای نجات و پیشرفت بر اساس میزان تلاشی است که در نبرد با تعبیر و تفاسیر می کند به دست می آید. بنابراین تکرار می کنم، تغییر کردن و سازگار شدن بزرگترین مهارت ما انسان هاست شاید تا زمانی که مورد آزمایش قرار نگرفته باشیم به توانایی هایمان پی نبریم شاید چیزی که مشکلات به ما می دهند شناخت از خود و شناخت تواناییهایمان باشد بنابراین ما می توانیم با پذیرش مشکلات به خودمان یک هدیه بدهیم ما می توانیم تصور دوباره ای از مشکلات به عنوان چیزی فراتر از زمان های دشوار داشته باشیم شاید بتوانیم آن را به عنوان یک تغییر ببینیم مشکلات فقط تغییراتی هستند که ما هنوز با آن ها سازگار نشدیم

نشده است خیلی از تغییراتی که به واسطه تکنولوژی اتفاق افتاده اند بدون شک از نظر پزشکی پاهای من، عمل لیزر برای درمان اختلالات بینایی مفاصل تیتانیومی ران و زانو برای افراد سالخورده چیزهایی هستند که به آدمها اجازه می دهند تا بتوانند هر چه بیشتر از توانایی هایشان استفاده کنند و بتوانند بر محدودیت هایی که طبیعت به آنها اجبار کرده است غلبه کنند علاوه بر این امروزه شبکه های اجتماعی وجود دارند که به انسانها کمک می کند تا خودشان را بهتر بشناسند و به دنبال تصویری که از خود ساخته اند باشند بنابراین آنها می توانند با گروه های جهانی که خودشان انتخاب کردند همراه شوند بنابراین شاید امروز تکنولوژی دارد چیزی را برای ما آشکار می کند که همیشه وجود داشته است اینکه هر کسی چیزی منحصر به فرد و قوی دارد که به جامعه ارائه کند و اینکه توانایی انسان در سازگار شدن بزرگترین دارایی ماست

توانایی انسان در سازگار شدن چیز جالبی است مردم همیشه می خواهند که بامن در مورد غلبه کردن بر مشکلات صحبت کنند من می خواهم به چیزی اعتراف کنم این اصطلاح هیچ وقت برای من قابل قبول نبوده است هیچ وقت از جواب دادن به این سوال احساس راحتی نمی کردم فکر می کنم دارم دلیل آن را می فهمم مفهوم ضمنی که در عبارت غلبه بر سختی ها پنهان شده است این است که موفقیت یا شادی بعد از عبور از تجربه های سخت و چالش ها پدیدار می شوند و نشانه ای از آن تجربه با خود ندارند موفقیت های من در زندگی در نتیجه داشتن یک توانایی بود توانایی نادیده گرفتن مشکلات فرضی زندگی با یک عضو مصنوعی و توجه نکردن به آنچه مردم در مورد ناتوانی من فکر می کردند اما در واقع، ما تغییر کرده ایم. همه ما با چالش هایی که از سر گذرانیم شناخته شده ایم چه فیزیکی، چه احساسی یا هر دو من می خواهم بگویم که این چیز خوبی است سختی ها مثل یک مانع نیستند که مجبور باشیم برای ادامه زندگی از آن عبور کنیم این مثل قسمتی از زندگی ماست من می خواهم آن را مثل سایه خودم تصور کنم بعضی وقتها مقدار زیادی از آن را می بینم بعضی وقتها مقدار کمی اما آن همیشه با من است مطمئناً من نمی خواهم که اثر یا وزن تلاش تلاش انسان ها را نادیده بگیرم

سختی و چالش ها در زندگی وجود دارد این واقعیتی است که برای هر کسی اتفاق افتاده اما مسئله این نیست که آیا شما با سختی ها رو به رو خواهید شد یا نه بلکه مهم این است که چطور با آنها برخورد کنید بنابراین، مسئولیت ما تنها این نیست که از کسانی که برایمان مهم هستند در برابر سختی ها محافظت کنیم بلکه ما باید آنها را برای مواجهه با سختی ها آماده کنیم ما به کودکانمان خیانت می کنیم وقتی کاری می کنیم تا احساس کنند نمی توانند با شرایط هماهنگ شوند اختلاف مهمی بین این دو تعریف وجود دارد که من از نظر پزشکی ناقص عضو هستم و اینکه آیا از نظر جامعه من یک آدم معلول هستم یا نه؟ صادقانه بگویم تنها یک ناتوانی واقعی وجود دارد که من مجبورم با آن روبه رو شوم و آن طرز

علاقه داشتیم اما اگر امروز این را از من بپرسید، خیلی مطمئن نیستم و این به دلیل تجربیاتی است که من با آنها داشتم نه علی رغم تجربیاتی که با آنها داشتم و شاید این تغییر از آنجایی در من ایجاد شد که من بیشتر با افرادی سر و کار داشتم که من را تشویق کردند تا این که من را سرکوب کنند

می بینید تنها چیزی که شما واقعا نیاز دارید کسی است که تواناییهایتان را به شما نشان دهد اگر بتوانید کلید قدرت کسی را به دستش بدهید خواهید دید که روح انسان بسیار پذیرنده است اگر بتوانید این کار را انجام دهید و در لحظه ای حساس فرصتی را برای کسی ایجاد کنید به بهترین شکل دارید به آنها یاد می دهید که بتوانند خودشان فرصت ها را پدید بیاورند در واقع معنی دقیق کلمه آموزش از ریشه کلمه "educare" می آید که به معنی بیرون آوردن چیزی است که پنهان شده شکوفا کردن استعدادها خب دوباره می پرسیم، ما چه پتانسیلی را می خواهیم به ظهور برسانیم؟

در دهه ۱۹۶۰ مطالعه موردی در انگلستان انجام شد وقتی دانش آموزان از مدرسه عادی به مدرسه جامع می رفتند این کار "استعداد یابی" نامیده می شد، اینجاست که آمریکا آن را مسیر یابی می نامیم این به معنی جداسازی دانش آموزان در گروه های مختلف از D.C.B.A و ... است گروه A برنامه آموزشی فشرده تر و معلم های بهتری دارند این تحقیق سه ماه طول کشید آنها به دانش آموزانی که در سطح D بودند نمره A دادند به آنها گفتند در سطح A هستند و گفتند که دانش آموزان باهوشی هستند در پایان سه ماه بازدهی آنها در سطح A بود

و البته قسمت ناراحت کننده این تحقیق این بود که آنها دانش آموزان سطح A را جدا کردند و به آنها گفتند در سطح D هستند و آنچه در پایان این سه ماه اتفاق افتاد این بود که آنها به هنوز در مدرسه بودند جای کسانی را گرفته بودند که مدرسه را ترک کرده بودند قسمت مهم این بررسی موردی این بود که معلمان هم فریب خوردند معلمان هم نمی دانستند که جابه جایی صورت گرفته است به آنها به سادگی گفته شده بود: اینها دانش آموزان سطح A هستند و اینها دانش آموزان سطح D و آنها بر این اساس به تعلیم و تربیت دانش آموزان پرداختند

من فکر می کنم تنها ناتوانی واقعی داشتن یک روح آسیب دیده است یک روح آسیب دیده امیدی ندارد زیبایی ها را نمی بیند دیگر نه کنجکاوی بچگی را دارد نه توانایی ذاتی تصور کردن به جای این ما می توانیم به روح انسان کمک کنیم تا امیدوار باشد تا زیبایی های خودش و دیگران را ببیند تا کنجکاوی و خلاق باشد آن موقع ما داریم از قدرت خود به خوبی استفاده می کنیم وقتی روح انسان بتواند چنین ویژگی هایی را داشته باشد ما می توانیم واقعیت های جدیدی را بسازیم و شیوه های جدیدی برای زندگی کردن

و در پایان می خوام شعری را برای شما بخوانم از شاعر ایرانی قرن هشتم (شمسی)، حافظ که دوستم، جاکز دباز، او را به من معرفی کرد اسم این شعر هست، "خدایی که چهار کلمه را می داند" همه کودکان خدا را می شناسند خدایی که چهار کلمه را می داند و آنها را تکرار می کند می گوید: بیا، با من حرکت کن. بیا، با من حرکت کن

من فکر می کنم بزرگترین مشکلی که ما خودمان برای خود ساخته ایم ایده نرمال بودن است حالا، چه کسی نرمال است؟ نرمال وجود ندارد رایج وجود دارد، معمولی وجود دارد اما نرمال وجود ندارد و اگر وجود داشت، شما دوست داشتید آن آدم بی چاره را ببینید؟ (خنده حضار) من که فکر نمی کنم. اگر ما بتوانیم این الگو را عوض کنیم که به جای رسیدن به نرمال به توانمندی و استعداد تکیه کنیم، هر چند کمی خطرناک تر باشد ما می توانیم استعداد کودکان خیلی بیشتری را شکوفا کنیم و از آنها دعوت کنیم تا استعدادهای خاص و با ارزششان را به جامعه ارائه کنند

انسان شناسان به ما می گویند که چیزی که ما به عنوان یک انسان همیشه از اعضای جامعه خود می خواهیم مفید بودن و مشارکت داشتن است شواهدی وجود دارد که ۶۰ هزار سال پیش هلندی ها افراد پیر و کسانی که جراحات جدی داشتند را به دوش می گرفتند و حمل می کردند شاید به خاطر اینکه تجربه این افراد از نجات یافتن ارزش هایی را برای جامعه اثبات می کرد آنها به این افراد به چشم آدمهای بی استفاده نگاه نمی کردند آنها به عنوان آدمهای خاص و با ارزش دیده می شدند

چند سال پیش، من در سوپر مارکتی در شهری که بزرگ شده ام بودم در پنیسلوانیای شمالی من جلوی سبد گوجه فرنگی ایستاده بودم تابستان بود و من شلوارک پوشیده بودم این صدا را پشت سرم شنیدم: "خب، این امی مولینس نیست؟" من به طرف صدا برگشتم، اون یک مرد مسن بود که من نمی شناختمش

گفتم: "بیخشید، آیا ما قبلا همدیگر را دیده ایم؟ من یادم نمی آید که شما را دیده باشم"

او گفت: "خب، تو نباید هم منو به خاطر بیاوری" منظورم اینه که وقتی ما همدیگر را ملاقات کردیم من داشتم تو را از رحم مادرت خارج می کردم (خنده حضار) اه، این همان فرد بود البته ناگهان فهمیدم

این مرد دکتر کین بود مردی که من فقط به واسطه داستان هایی که مادرم از او تعریف میکرد می شناختمش من دو هفته دیر تر از پیش بینی تاریخ تولدم به دنیا آمدم و خب پزشک خانوادگی مادرم به مسافرت رفته بود بنابراین، مردی که منو به دنیا آورد برای والدینم کامل غریبه بود چون من بدون استخوان نازک نی به دنیا آمده بودم و پاهای من به داخل خم شده بود، به کمی انگشت در این پا چند انگشت در اون یکی این غریبه مجبور بود حامل خبرهای بدی باشد

او به من گفت: من مجبور بودم اینو به والدینت بگم که تو هیچ وقت نمی توانی راه بری و هیچ وقت نمی توانی تحرکی را که سایر بچه ها دارند داشته باشی و یا هیچ گونه زندگی مستقلی و تو از آن زمان تا حالا از من یک دروغ گو ساخته ای (خنده حضار) (تشویق حضار)

و چیز عجیبی که او به من گفت این بود که او اخبار مربوط به تمام دوران کودکی من را جمع می کرده است چه در مورد کسب مقام دوم در تلفظ کلمه زنبور چه راهپیمایی با گروه پیش آهنگ دختران، جشن هالوین برنده شدن بورسیه کالج، یا هر کدام از موفقیت های ورزشی من او این اطلاعات را جمع آوری می کرد و از آنها برای تدریس دانشجویان استفاده می کرد دانش جویان پزشکی از مدارس پزشکی هانمن و هرسی او این قسمت درس را با عنوان عامل "اکس" نام گذاری کرده بود نیروی پنهان در اراده انسان هیچ پیش بینی نمی تواند قدرت آن را به عنوان یک عامل تعیین کننده در کیفیت زندگی انسان تخمین بزند دکتر کین اینطور ادامه داد او گفت، "بر اساس تجربیات من، هر چند مکرراً آن گفته می شود اگر بگذارید یک کودک هر آنچه را که می خواهد انجام دهد حتی اگر از پشتیبانی کمی برخوردار باشد موفق خواهد شد

می بینید دکتر کین طرز فکرش را تغییر داد او فهمید که وضعیت پزشکی یک فرد متمایز از چیزی است که آن فرد در رو یا رویی با شرایطش ممکن است انجام دهد و البته در طول زمان طرز فکر من هم تغییر کرده است به طوری که اگر وقتی ۱۵ سالم بود از من می پرسیدید که آیا دوست دارم یک پای مصنوعی را با گوشت و استخوان عوض کنم؟

حتی برای یک ثانیه هم تامل نمی کردم من در آن زمان به آن نوع از نرمال بودن

تجربه هدفمند سازی و توانمند سازی جهان وند

حبیب محمدی



تقریباً نزدیک به دو سال است که طرحی را به مرکز رشد دانشگاه آزاد شهر شیراز ارائه داده ام به اسم هدفمندسازی و توانمندسازی جهان وند. در تحقیقاتی که طی سال ها انجام دادم متوجه شدم جوان ها اغلب برای زندگی و آینده شان برنامه و هدف خاص، روشن و مدونی ندارند، به همین منظور متناسب با شرایطی که دارند پیش میروند حال تعدادی بدون ادامه دادن تحصیلات دانشگاهی وارد بازار کار آزاد میشوند با سالها شاگردی یا حقوق بگیری ناچیز برای شرکت ها یا فروشگاه های مختلف کار میکنند و یا اغلب به دانشگاه های مختلف می روند تا با به دست آوردن تحصیلات عالیه بتوانند شغل مناسب تری برای آینده شان ایجاد کنند و معمولاً اکثراً در یک سری از رشته های تکراری و خوشنام تحصیل می کنند تا در نهایت مهندس، استاد، تکنسین، وکیل، کارمند، مدیر، پرستار و یا بعضاً پزشک شوند. اما نکته مهم اینجاست که اغلب بعد از فارغ التحصیلی متوجه می شوند که بازار کار مناسبی برای آنها وجود ندارد و مدینه فاضله ای که در ذهن خود ترسیم کرده بودند با واقعیت روز کسب و کار مطابقت ندارد و از آن مهمتر اینکه خیلی ها تازه به این آگاهی میرسند که در این رشته ای که مدرک دانشگاهی اش را گرفته اند نه علاقه ای دارند و نه استعداد خاصی، و در سن ۲۵-۳۰ سالگی پس از سالها صرف کردن تلاش مداوم و هزینه های سنگین متوجه میشوند که شغل مناسبی ندارند، بعضاً ازدواج نکرده اند، به اهداف شان نرسیده اند و درآمد چندانی هم فعلاً ندارند که مجموع این پیامدها حس سرخوردگی و ناکامی را درون شان ایجاد می کند که همین امر باعث ایجاد پیامدهایی مانند مهاجرت، افسردگی، پرخاشگری، بزهکاری و کارهای خلاف قانون، طلاق، اعتیاد، تن دادن به شغل های سطح پایین و کم درآمد میشود و طبیعتاً این عوامل باعث عدم توانایی مدیریت زندگی فردی و اجتماعی در فرد میگردد.

نکته ی بعد اینکه پویایی، سلامت، رشد و پیشرفت هر جامعه ای هم به نیروی کار توانمند و دارای سلامت جسمی، روانی و اجتماعی وابسته است و اگر هر نیروی انسانی در جای مناسب منطبق با توانمندی های خاص خودش قرار بگیرد جامعه بسیار پویا و پر نشاط و توانمندتر خواهد شد اما اگر نیروهای کار توانمند نباشند و یا در جای مناسب خودشان قرار نگیرند طبیعتاً جامعه ای منفعل و بیمار خواهیم داشت و حتی علی رغم جمعیت زیاد و منابع طبیعی فراوان بازهم ناکارآمد خواهند بود. این عوامل و پیامدها باعث شد که چنین طرحی را با مطالعه و تحقیقات تخصصی تهیه کرده و به مرکز رشد ارائه دادم و پس از تایید کارشناسان مربوطه، در مرکز رشد دانشگاه آزاد شیراز مکانی به این منظور در اختیار مجموعه ما قرار داده شد تا بر همین اساس تدریس کنم، ضمن اینکه در طی این دو سال گذشته تغییرات مناسبی را نسبت به بازخوردها و تجربیاتم در شیوه آموزش هایم ایجاد کرده ام.

در این طرح گفته می شود که هر کسی را بهر کاری ساختند، حتی دو برادر یا دو خواهر هم هر کدام در زمینه های متفاوتی استعداد دارند که این تفاوت ها هم میتواند دلایل مختلفی داشته باشد، مانند ژن زیستی، ژن روانی، اکتساب و موارد موثر دیگر.

ما سعی کردیم با کمک تست های روانشناسی و یک سری تکنیک های مرتبط و مناسب افراد را قبل از اینکه وارد هر حوزه ای بشوند ارزیابی کنیم، بخصوص جوان ها و نوجوان ها تا مشخص شود که آنها در کدام حوزه ها استعداد بیشتری دارند و می توانند در آن زمینه مفیدتر و موثرتر باشند و با فرصت ها، توانمندی ها و امکاناتی که در اختیار دارند در کدام حوزه ها می توانند موفق تر عمل کنند.

در بخش دوم دوره آموزشی به این موضوع پرداختیم که اغلب افراد نمی دانند که به کدام سو می خواهند بروند و هدف آینده زندگی شان دقیقاً چیست و معمولاً افراد تابع جو زمان و مکان، شرایط و اثر محیط، هدفشان را انتخاب می کنند آن هم اغلب به صورت مبهم و گنگ. برای مثال اگر بگویند حقوق خوب است حقوق را انتخاب می کنند اگر بگویند بازیگری خوب است همان را انتخاب می کنند و اگر هم بگویند مهندسی پردرآمدتر است مهندسی را انتخاب میکنند بدون شناخت کافی از هر رشته ای و یا شناخت واقعیت زمان و مکان زندگی شان. و اغلب زمانی هم که فارغ التحصیل می شوند تازه متوجه خواهند شد که واقعیت امر آنطور که شنیده بودند نیست.

ما در این دوره ها عنوان می کنیم از اول مشخص کنید که به کجا می خواهید بروید، کوه، جنگل یا دریا؟ تا بتوانید متناسب با هدف تان، کوله بار سرفرتان را ببندید، زیرا تجهیزات هر کدام متفاوت از دیگریست. در این مرحله هدف باید مشخص شود که کجا می رویم و به کجا می خواهیم برسیم و بعد نسبت به خود واقعی و خود ایده آلی فرد و تست ها و تکنیک هایی که از هر فرد گرفته میشود این هدف را مشخص میکنیم.

در دوره هایی که آموزش می دادم به جرات میتوانم بگویم که بالای ۹۰ درصد افراد این موضوع را نمی دانستند و طبق تست ها آینده و هدف شان بسیار مبهم و محدود بود و بعد از چند جلسه میتوانستیم هدف روشنی را متناسب با واقعیت موجود و تیپ شخصیتی فرد با هم ترسیم کنیم.

تقریباً چهل سال پیش در آمریکا در دانشگاه شیکاگو بر روی تعدادی دانشجو تحقیقاتی انجام شد و از آنها پرسیده شد که در ده سال آینده قصد دارید کجا باشید؟ و هدف آینده شغلی و زندگی تان چیست؟ تقریباً حدود ۳ درصد از آنها مشخص کرده بودند که دقیقاً هدف شان چیست و ۱۲ درصدشان

هستند. طبق تعریف جدول دوره آموزشی مرکز جهان وند همه ما انسان ها در پنج دایره جبر و اختیار زندگی میکنیم که این دایره جبرها و اختیارها به ترتیب (جبر مکان، جبر زمان، جبر زیستی، جبر تربیتی و جبر شرایط) میباشند که هر کدام از این دایره ی جبر ها و اختیارها به جبرها و اختیارهای کوچکتری تقسیم میشوند که با آگاهی از این جبرها و اختیارها میتوانیم انرژی و توانمان را روی بخش اختیاراتمان متمرکز کنیم تا سریعتر و راحت تر به اهداف و مقصودمان دست پیدا کنیم.

جبر چیزی است که در مورد آن کاری از دست ما بر نمی آید و به نوعی اجبار است و همه ی ما و همه ی موجودات در این انواع جبرها زندگی می کنیم. جبر چیزی است که هرچقدر هم با آن درگیر شویم نمی توانیم آن را تغییر دهیم و فقط باید آن را بپذیریم اما باید به محدوده ی دایره ی جبرهایمان آگاه باشیم و همینطور حوزه ی اختیارات خودمان را در این محدوده ها شناسایی کنیم و برای پیشرفت در اهداف مان از همان حوزه ی اختیارات اندک مان استفاده کنیم تا کیفیت زندگی مان را بالاتر ببریم و به اهداف مان برسیم.

در ادامه دوره آموزشی
پنج مولفه تصویرذهنی



اهداف مبهمی داشتند و ۸۵ درصد هم اصلاً برنامه ای برای آینده شان نداشتند. بعد از ده سال که این نمونه ها را دوباره بررسی کردند آن ۳ درصد همه دقیقاً به همان نقطه ای که می خواستند رسیده بودند. در مورد آن ۱۲ درصد از دانشجویان ۷ درصد آنها به اهدافشان رسیده بودند و بقیه به اهداف مشابهی دست یافته بودند ولی در ۸۵ درصد افراد بی هدف، اکثراً به هدف خاصی نرسیده بودند، این تحقیق نشان داد که برنامه ریزی و داشتن هدف دقیق در زندگی تا چه اندازه می تواند در کارآمد بودن مسیر زندگی ما نقش مهمی داشته باشد.

بنابراین در بخش دوم بر چگونه هدفمند کردن افراد تمرکز کردیم و از طریق تست های ارزیابی و شناخت تیپ شخصیت فردی، به علاوه ی تعداد دیگری تست که برخی ساخته ی خودم بود و بعضی دیگر را از طریق تحقیقات و مقاله های خارجی به دست آوردم بر طبق آنها به افراد کمک کردیم تا برای خودشان هدفی را مشخص کنند تا بتوانیم مشخصاً ترسیم کنیم که از چه مسیری می خواهند بروند و قصد دارند که به کجا برسند؟ و اینکه اصلاً چرا باید هدف داشته باشند؟ ضمن اینکه در این مسیر از طریق تکنیکهای انگیزش درونی و بیرونی گرایش به اهدافشان را در آنها تقویت کردیم تا در این مرحله بتوانند هدف و مقصد افراد و دورنمای زندگی شان را مشخص و مدون نماییم.

بخش سوم این بود که از کدام مسیر باید بروند تا به هدفشان برسند. به عنوان مثال یک خانم ۲۵ ساله که هدف او بازیگری است را در نظر گرفتیم طبق جدول ۱۴ ساله از آخر پله کانی پایین آمدیم تا رسیدیم به نقطه ای که در حال حاضر زندگی میکند، در این جدول مشخص شد که از الان باید چه چیزهایی را در خودش تقویت کند و کدام نقطه ضعف ها را دارد که باید روی آنها کار شود و از چه فرصت هایی استفاده کند تا به نقطه ی مدنظرش در ۱۴ سال آینده برسد. در این جدول ما روی سه سرمایه اصلی فرد کار میکنیم و متناسب با اهدافشان و داشته های موجودشان این سه سرمایه را تقویت میکنیم

۱. شخص، با پنج زیر مولفه

۲. زمان، با سه زیر مولفه

۳. دیگران، با شش زیر مولفه

و همینطور آنها را با یک سری موانع آشنا میکنیم که در جدول مشخص شده و اینها به افراد اجازه پیشرفت نمی دهند. به عنوان مثال سن من برای تبدیل شدن به یک وزنه بردار جهانی مناسب نیست و من نمی توانم به چنین هدفی برسم، یا این امکان وجود ندارد که با ساخت بهترین نعل های اسب بتوانیم در بازار کار موفق باشیم چون در این زمانه مشتری نعل اسب به ندرت پیدا میشود.

همه این مانع ها جزء جبرهای زندگی هر کدام از ماها



تکنیک بازی نقش ها

هرم نیازها

هرم مهارت

مدلسازی

را آموزش می دهیم و همینطور دو تفکر گله مند و گره گشا را کار میکنیم چون اکثر افراد ناموفق تفکر گله مند دارند که این تفکر شامل ۱۲ مولفه می باشد و افراد موفق تفکر حل مسئله و گره گشا دارند و هر کدام شامل سرفصل هایی هستند که می توانیم از این الگوی آموزشی برای آگاهی افراد استفاده کنیم که برای موفقیت در مسیر اهدافشان از خصوصیات این دو دسته الگوبرداری کنند.

در مجموع کاری که در این مورد انجام دادیم این بود که افراد ارزیابی می شدند، هدفمند می شدند و به آنها آموزش داده می شد که چگونه و از چه مسیری به اهدافشان برسند.

تا اینجا شیوه کار و خروجی و تاثیر دوره برای ما روشن و مشخص شده بود اما نکته مهمی که به مرور متوجه آن شدیم این بود که به دلیل طولانی بودن مدت دوره و بعضا هزینه فردی برای تعدادی از جوانان و محدود بودن تعداد شرکت کننده ها در دوره های آموزشی مان امکان اینکه این مراحل به صورت تخصصی و موثر برای تعداد بیشتری از همشهریان و هموطنان مان مهیا شود وجود نداشت پس بنابراین با مشورت با دوستان متخصص و تحلیل و تحقیق مداوم بر آن شدیم تا آموزش هایمان را به صورت مجازی در ابزارهایی مثل اپلیکیشن، سایت و کانال ارائه دهیم.

در این فرایند ساخت اپلیکیشن و سایت چند مورد مهم و کاربردی را همراه و مکمل آموزش ها و برنامه هایمان کردیم که در مجموع تبدیل به چهار بخش مجزا و در عین حال مکمل هم میشد که در زیر به صورت خلاصه به هر کدام از بخش های کاربردی مجموعه مان میپردازم.

تقریبا ۸ ماه پیش دوره آموزشی برای دخترهای کاریابی داشتیم که متوجه شدیم افرادی که برای کاریابی مراجعه می کنند و فرم پر می کنند حدود ۳ الی ۶ ماه و حتی تا یک سال منتظر می مانند تا کار مناسبی پیدا کنند و در این مدت هم یا بیکار هستند و کاری انجام نمی دهند و یا کارهای بسیار موقتی و کم درآمد را پیش میگیرند.

از طرف دیگر کارفرماها هم فقط یا مدارک را مدنظر قرار می دهند و

یا سابقه های کاری بلند مدت را. بنابراین به توانایی های افراد و تیپ شخصیتی شان آگاه نمی شوند. اغلب افرادی را جذب می کنند و بعد از مدت کوتاهی متوجه می شوند این فرد توانمندی های لازم برای کار مورد نظر آنها را در آن مجموعه ندارد و طبیعتا بعد از مدتی آن کارجو را اخراج می کنند. این یکی از مشکلات بزرگ افراد جویای کار بود. با توجه به اینکه تیپ های شخصیتی از نکات مهم در استخدام می باشد اما تمام استخدام ها بر اساس مدرک صورت میگیرد.

از طرفی سرمایه گذارانی بودند که به دنبال مورد مناسبی برای سرمایه گذاری هستند و از طرف دیگر ایده پردازان و کارآفرینانی وجود دارند که برای پیشبرد ایده هایشان به دنبال سرمایه مالی بودند.

در اینجا به اصلی ترین موضوع در کشورمان رسیدیم که خیلی از افراد تولید کننده هستند اما نمی دانند چگونه و کجا تولیداتشان را عرضه کنند. دلال های کشاورزی درآمدشان چند برابر کشاورزهاست، همینطور در حوزه های مختلف دیگر این مشکلات وجود دارد که واسطه ها درآمد بیشتری نسبت به تولیدکنندگان دارند و همینطور مصرف کنندگان هم محصولی را با قیمت بسیار بالاتر از هزینه اصلی آن پرداخت میکنند.

در اپلیکیشنی که طراحی شد ۴ بخش فوق در نظر گرفته شده است.

۱. هر شرکت خدماتی و تولید کننده ای در هر کجای ایران، چه در روستا چه در شهر که باشد و با هر نوع خدمات یا محصولی که تولید میکند می تواند در این اپلیکیشن، فروشگاه مخصوص به خود را داشته باشد با درج جزئیات و خصوصیات خدمات و محصول خود طبق فرایندی که در اپلیکیشن تعریف کرده ایم و در طرف دیگر مصرف کنندگان هم می توانند خدمات یا محصول موردنظر خود را طبق قواعد اپلیکیشن به راحتی انتخاب و خریداری کنند.

۲. سرمایه گزاران در این اپلیکیشن ایده ها را بررسی می کنند و طبق چارچوب های قانونی که در نظر گرفته ایم با ایده پردازها گفتگو می کنند و مراحل قانونی را برای انجام کارها طی می کنند و با یکدیگر میتوانند مشارکت کنند.

۳. از طرفی افرادی که جویای کار هستند در این اپلیکیشن عضو می شوند و رزومه ی خود را همراه با خروجی تست های روانشناسی و تکنیک های آموزشی در صفحه مخصوص به خود میگذارند تا کارفرمایان به راحتی

۴. چگونه تولیداتشان را به بازار معرفی کنند
 ۵. چگونه با دیگر محصولات، تولیدکنندگان و شرکت های خدماتی آشنا شوند
 ۶. چگونه خریدی مناسب، آسان و سریع داشته باشند
 ۷. چگونه برای آینده زندگی و شغلی شان برنامه ریزی داشته باشند
 ۸. چگونه خدماتشان را به بازار معرفی نمایند
 ۹. چگونه شغلی مناسب خودشان و نیاز جامعه داشته باشند
 در آخر ما انسان ها در یک گشتالت و یک کل زندگی می کنیم و همه به هم مرتبط هستیم. رشد و سلامت یک جامعه به رشد و سلامت فرد فرد ما وابسته است.
 دست در دست هم دهیم به مهر
 تا میهن خویش را کنیم آباد
 در سال آینده (۱۳۹۹) همایش بزرگی در شیراز برگزار خواهیم کرد برای رونمایی از اپلیکیشن و ارائه خدمات و اطلاعات به هموطنان عزیز و همینطور همگرایی و هم افزایی هر چه بیشتر در جهت ساختن سرزمین زیبایمان ایران.
 حبیب محمدی... شیراز... ۹۸/۱۲/۱۵

بتوانند نسبت به نیازشان و شناخت جامع تری که از کارجو به دست آورده اند نیروی کارشان را انتخاب و استخدام کنند.

۴. و اما مسئله ی مهمی که این موارد را به یکدیگر مرتبط می کند آموزش بود که تخصص و هدف اصلی ما بود. در بخش آموزشی با گرفتن تست های روانشناسی از کارجویان آنها را دسته بندی و آگاه میکنیم نسبت به توانمندی های فردی و اجتماعی شان، هم برای خودشان و هم برای کارفرمایان شان.

به ایده پردازان نیز آموزش داده می شود که چگونه یک ایده کاربردی میشود و میتوانند ایده هایشان را تبدیل به تولید و ثروت کنند و همینطور از چه کانالهایی باید عبور کنند برای راه اندازی کسب و کارشان، چه از لحاظ تربیت نیروی انسانی، چه از لحاظ تکنیک های کسب و کار، چه از لحاظ ارتباطات و گرفتن مجوزهای لازم.

ما در این برنامه از طریق سایت و اپلیکیشن به افراد آموزش میدهم که

۱. چگونه استعداد و توانمندی شان را بشناسند

۲. چگونه محصولی تولید و عرضه کنند

۳. چگونه ایده هایشان را کاربردی و عملی سازند

شکاف بهره وری

کافه نارنگی

بهره وری است. لازم است شاخص هایی را برای کارتان در امور مختلف تعریف کنید و فعالیت و کارایی خود را با آن اندازه گیری کنید. از کسب و کارها و یا امور مشابه واز کار افراد موفق بازدید کنید و از تجربه های دیگران درس بگیرید.
 یک شعار اصلی وجود دارد "انسان می تواند کارها و وظایفش را هر روز بهتر از دیروز انجام دهد". اگر بین شاخصی که تعریف کرده اید و آنچه انجام داده اید شکاف بهره وری وجود دارد یعنی وضع فعلی شما از وضع مطلوب فاصله دارد، باید عواملی که باعث کاهش بهره وری شما شده است را پیدا کنید.

این عوامل می تواند داخلی، سخت افزاری یا نرم افزاری و می تواند بیرونی یعنی مرتبط با شرایط و محیط کار و زندگی باشد. ایمان به پیشرفت داشته باشید و سعی کنید یک نگرش عقلایی به زندگی داشته باشید. دوره ارزیابی شما می تواند هفتگی، ماهانه، فصلی و یا سالانه باشد.

بتدریج می توانید نسبت بین آنچه بدست می آورید با آنچه برای بدست آوردن آن هزینه یا صرف کرده اید را بیشتر و بیشتر کنید. یعنی کارایی بیشتر داشته باشید. در این حالت شما افزایش بهره وری دارید و شکاف بهره وری را کاهش داده اید.

برای موفقیت با مشاوران دلسوز و صادق مشورت کنید.

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

@Cafe. Narengi
 @sajjad.today

زندگی شما نقش داشته باشد.
 ما در اینجا به بهره وری ملی، بهره وری صنعتی، بهره وری کشاورزی، و نمونه آن کاری نداریم. اینها مهم هستند و یکی از مشکلات اساسی کشور همین بهره وری است. بهره وری ملی از ارتباط بین دولت، اقتصاد، جغرافیا، جمعیت و فرهنگ بدست می آید. ژاپن کشوری است که به کمک رباتیک و اتوماسیون و فناوری اطلاعات و مدیریت و نیروی انسانی کارآمد، بیش از دیگر کشورهای دنیا بهره وری داشته است.

اما ما می خواهیم در مورد بهره وری در زندگی خودمان و شما صحبت کنیم.

بهره وری به همه افراد مرتبط است و در همه سطوح و در همه رشته های تجاری و اقتصادی یا خدماتی کاربرد دارد. برای افزایش بهره وری ابتدا باید در زندگی تان به استاندارد ها توجه کنید. در همه امور میزان و اندازه وجود دارد.

سنجش و اندازه گیری جزء لاینفک فرایند

می دانید که بهره وری عبارت است از نسبت میان آنچه بدست می آورید، با آنچه برای بدست آوردن آن هزینه کرده اید.

بهره وری نه تنها در سرمایه بلکه در مواد اولیه و انرژی و زمان و نمونه های آن نیز محاسبه می شود. بهره وری بدست آوردن بیشترین منفعت با بهره گیری و استفاده از نیروی کار استعداد، و مهارت نیروی انسانی، زمین، ماشین، پول، تجهیزات، زمان و مکان به منظور ارتقای فرد و جامعه است.

بهره وری با تنبلی فرق دارد. دوستی داشتیم میگفت بهره وری من در اداره خیلی بالاست چون در مقابل حقوق و مزایایی که می گیرم کمترین کار ممکن را انجام میدهم. (البته این یک شوخی است.)

بهره وری با کار درست انجام دادن (اثر بخشی) و درست کار کردن (کارایی) مرتبط است. یعنی با حداقل دارایی حداکثر محصول برداشت شود. باید کارایی خود و دارایی هایتان را افزایش دهید.

برای مثال شما یک اتومبیل شخصی دارید در مقابل هزینه ای که برای خرید و نگهداری از آن می پردازید چه اندازه از مزایای آن بهره می گیرید؟ یا در مقابل زمانی که صرف زندگی روزانه می کنید چه اندازه منافع حاصل می شود؟ سازمان جهانی کار همواره در مورد باز شدن شکاف شاخص بهره وری بین کشورهای پیشرفته با کشورهای در حال توسعه هشدار داده است. در واقع مشکل مهم کشورهای عقب مانده موضوع بهره وری است. بهره وری می تواند در کاهش فقر و افزایش استاندارد

آیا می دانید پول داغ چیست؟



اول مهم نیست کار شما چیست و درآمد حاصل از نیروی کارتان چه اندازه است. مهم به حرکت در آوردن نیروی کار است. امروزه حرکت نیروی کار در روستا و شهر و داخل و خارج اهمیت محاسباتی یافته است. نیروی کار ماهر و غیر ماهر هر دو مهم است اما سعی کنید به نیروی کار ماهر تبدیل شوید. برای مثال حرکت افراد از کشورهای جهان سوم به سمت خارج تبدیل به مهاجرت نیروی کار شده است و اقتصاد کشورها توسط نیروی کار ماهر و غیر ماهر تحت تاثیر قرار گرفته است.

در محور دوم از سرمایه های ناچیز خود استفاده بهینه کنید بدنبال پول داغ نباشید. با کمی صبر و تحمل و تفکر در مسیر صحیح می توانید سرمایه گذاری های درازمدت تر نمایید. برای شروع می توانید از دیگران مشورت بگیرید.

در محور سوم هر چه می توانید با دانش اطلاعات و فناوری اطلاعات بیشتر آشنا شوید. فناوری اطلاعات در جهان امروز به جریان اقتصادی مهمی تبدیل شده است.

در محور چهارم راز و رمز خدمات را بشناسید. خدمات بستر مهم رشد و پیشرفت اقتصادی می باشد.

در محور پنجم مسیر تولید تا مصرف کالا را درک کنید. رقابت اقتصادی در کاهش هزینه های تولید و افزایش کیفیت و یافتن بازارهای تخصصی و منطقه گرایی و کنترل مصرف است.

این پنج محور اگر صورتی ترکیبی و تجمع شده و همگرا داشته باشند می توانند وضعیت اقتصادی شما را به تعادل عمومی بلند مدت برساند. برای شروع بهتر است نکات مهم این مبحث را کلمه به کلمه چند بار مرور کنید و سپس از مشاوران دلسوز و با تجربه کمک بگیرید.

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

@Cafe. Narengi

@sajjad.today

اصطلاح پول داغ از سه دهه قبل در جهان پدید آمد و اشاره به جریان های سرمایه ای دارد که در کوتاه مدت به حرکت افتاده و در پی بازدهی آنی سرمایه است.

پول داغ می تواند در اقتصاد بحران ایجاد کند و سبب ویرانی های زیادی شود. همه ما داغی این نوع پول را در اقتصاد خودمان حس کرده ایم. جریان سرمایه ای که برای خرید دلار و مسکن در سال اخیر روانه بازار شد تا در کوتاهترین زمان و راحت ترین حالت به بازدهی برسد از نوع پول داغ بود که ویرانی های بسیاری در اقتصاد کشور ایجاد کرد.

پول داغ بازار اقتصادی فعلی ما را به شدت تخریب کرده است. البته در درازمدت داغی آن دامن سرمایه گذاران آن را خواهد گرفت.

غیر از سرمایه، نیروی کار و فناوری اطلاعات و کالا و خدمات هم می تواند داغ شود، وقتی که در پی بازدهی آنی باشد. اما همین پنج عنصر نامبرده شده می تواند در مسیر صحیح به پنج راهبرد مهم اقتصادی زندگی شما تبدیل شود.

از آنجا که رویکرد ما اقتصاد شما و خانواده تان می باشد پیشنهاد می دهیم بجای اندیشیدن به پول داغ، این پنج عنصر را بخوبی بشناسید و از آن در مسیر صحیح کسب موفقیت مالی و قرار گرفتن در موقعیت اقتصادی بهتر استفاده کنید. شک نکنید نتایج آن بهتر از دستیابی به پول داغ است.

پنج عنصر اساسی موفقیت و رشد اقتصادی در شرایط فعلی عبارتند از:

- ۱ - حرکت افراد
- ۲ - حرکت سرمایه
- ۳ - حرکت دانش اطلاعات و فناوری اطلاعات
- ۴ - حرکت خدمات
- ۵ - حرکت کالا

در محور اول سعی کنید توانایی های خود را به حرکت در آورید. نیروی کار شما می تواند به جریان اقتصادی مناسبی تبدیل شود. در قدم



دراهمیت نویسندگی و نویسندگان

میر هادی سید موسوی

معرفی:

میرهادی سیدموسوی متولد ۱۳۵۵ هجری شمسی در یکی از محله های تهران میباشد. پدرش متولد آذربایجان شرقی و یکی از روستاهای اطراف شبستر در نزدیکی تبریز به نام کافی الملک است و مادرش متولد تهران ولی اصالت او از سوی مادر هم به همان منطقه برمیگردد. در خصوص او میتوان گفت که برایش هیچ لذتی بالاتر از کتاب خواندن نیست. از اوایل دبستان شروع به کتاب خواندن و از پنجم دبستان دست به قلم شده است. او می گوید: هیچ وقت در زندگی به کتاب نخوندم بلکه همیشه چهار یا پنج کتاب رو با هم خونده ام. در رشته مدیریت بازرگانی نیمه کاره تحصیل را رها کرد و بعدها در رشته مدیریت مدرک MBA گرفت. همچنین مدارک متعددی در خصوص سینما و ادبیات و تاریخ و علوم مذهبی از مراجع مختلف دارد. در خصوص خودش میگوید: هیچ چیزی برام لذت بخش تر از این نیست که به سری کتاب تو کتابخونه ام دارم که هنوز نخوندمشون. او سه رمان کوتاه دارد و هم اینک در حال نگارش یک رمان بلند چند جلدی است. به شعر کلاسیک علاقه وافر داشته و سال ها عرفان و ادبیات را تحصیل و تدریس کرده است. گر چه اشعار زیادی دارد ولی خودش خیلی علاقه مند نیست که به عنوان یک شاعر حرفه ای شناخته شود.

به طور مثال چندی پیش کتابی میخواندم از سامرست موم (۱۹۶۵-۱۸۷۴) نویسنده بزرگ انگلیسی که بیشتر عمر خود را در فرانسه گذراند و سفرهای زیادی به آمریکا و حتی شرق جهان داشته است به نام لبه تیغ. رمان بلند و زیبایی اجتماعی و عاشقانه. داستان در حوالی سال های ۱۹۲۰ آمریکا و فرانسه میگذرد که در آن یک پسر جوان تازه از جنگ برگشته در حال و هوای اتفاقات پیش آمده در جنگ وضعیت روحی متفاوتی دارد و دیگر نمیتواند به راحتی با روزمره های زندگی اش کنار بیاید. مهمانی رفتن و خوش گذرانی و داشتن یک کار روزمره دوی روح سرکش و پر سؤال او نیست این در حالی است که نامزد او، که از قضا همدیگر را دوست هم دارند، بسیار اهل مهمانی رفتن و داشتن یک زندگی مجلل و خریدن لباس های رنگارنگ و داشتن نوکر و کلفت و لذت بردن از زندگی است. در نظر دختر یک مرد وقتی مرد میشود که کار ثابت مشخص با در آمد مناسب داشته باشد. نهایت کار این دو به جدایی می انجامد و پسر ده سال بعدی عمر خود را در سیر و سفر به نقاط مختلف و شرق جهان میگذراند تا بتواند جواب سؤالات روح خود را پیدا کند و در نهایت در هند نزد جوکی ها به پاسخ خود میرسد و روحش آرامش میگیرد و بازگشت تبدیل به مردی با قدرت درونی زیاد و ایمانی راسخ به هدفش شده است. دختر در این مدت با پسر بسیار پولداری ازدواج کرده است که در اوج خوشگذرانی و زندگی مورد نظرش ورشکست شده اند و باز دایی دختر کمک میکند تا آنها بتوانند روی پای خود بایستند. نکته در خور تأمل این داستان این است که پس از ده سال ما در داستان میبینیم که دخترک هنوز هم دل در گرو مرد دارد و هنوز هم او را آتشین دوست دارد گرچه به همه خواسته هایی که برای زندگی متصور بود با آن مرد پولدار به دست آورده است اما پسر اینطور نیست. نویسنده در کل طول داستان انتخاب هیچ یک از این اشخاص را زیر سؤال نمیببرد و فقط به بیان روند زندگی آنها در نتیجه انتخابشان بسنده میکند. بلکه این خود خواننده است که از این میان میتواند انتخاب کند که کدام یک از

قطعا فرهنگ حال حاضر هر نقطه از جهان در فرآیند زمانی طولانی مدتی شکل گرفته است. آنچه در یک کشور یا یک منطقه از جهان در رفتارهای انسانی ما را تحت تأثیر قرار میدهد، در حدی که در مکالمات روزمره آن رفتارها و نام آن منطقه به عنوان یک الگوی برتر به ضرب المثل تبدیل میشود، فی الواقع خروجی سال ها تلاش یک کشور و مردمان آن است.

در شکل گیری فرهنگ های این چنینی موارد بسیاری دست به دست هم داده اند. ولی نمیشود رنگ پر رنگ هنر و آنچه وابسته به هنر میباشد را در شکل گیری فرهنگ کم اهمیت دانست. بسیاری از اندیشمندان حوزه اجتماعی و تاریخ، حرکت رو به جلوی انسان ها در جهت شکل گیری تمدن را از زمانی میدانند که این انسان یاد گرفت با رنگ های طبیعی بر روی دیواره های غارها نقاشی کند. همین اندیشمندان در کتاب های تاریخی به صراحت اذعان داشته اند که تاریخ و تمدن بشری وقتی به تکامل و شکل گیری رسید که سومریان و هندیان خط و نوشتن را اختراع کردند.

از نظر این بنده حقیر نوشتن و نویسنده نقش بسیار پر رنگی در شکل گیری اهداف و رویکردهای فرهنگی دارد. بسیاری از ما در مواردی از بزرگترها به عنوان ضرب المثل شنیده ایم که میگویند: قلم در دست دشمن است. چنین گفتارهایی به اهمیت قلم نویسنده اشارات بسیار دارد. حال تنها کافی است که اگر نسبت به فرهنگ و رفتارهای یک کشور احساس خوبی داریم و آن را کامل پیدا میکنیم و حتی بعضاً به این جمع بندی میرسیم که فقط آن کشور جای زندگی کردن است به سراغ کتاب های آن کشور برویم. نه کتاب هایی که نویسنده های امروز آن مینویسند. بلکه کتاب هایی که نویسندگان پنجاه سال قبل آن نوشته اند. فقط آن موقع است که در می یابیم از سال ها پیش نویسندگان آن کشور در نوشته هایشان و کتاب ها و رمان هایشان در قالب قصه های عاشقانه و اجتماعی و بعضاً پلیسی و سیاسی هیچ کاری به غیر از فرهنگ سازی نکرده اند.

شده است که کوچک بزرگ و جوان و پیر همگی داستان را خوانده و ضمن لذت از یک قصه عاشقانه به اتفاقات و زندگی شخصیت های داستان و پایان آنها فکر کرده اند. همین تفکر های کوچک در مرور زمان باعث تغییر در رفتار تک تک افراد گشته و در نهایت در طی سال های متمادی خود را در فرهنگ آن جامعه نشان داده است.

نقش نویسنده امروزی ما باید حتماً همین باشد. یعنی در قالب قصه های زیبا و خواندنی و روان که خالی از هیجانات احساسی بزرگ نمایی شده باشد - همچون سریال های متاسفانه همسایه عزیزمان! - خواننده خود را تا پایان کتاب با خود همراه کند و در این بین چالش های فرهنگی که امروز با آن مواجه هستیم را بیان کرده و رویکردهای شخصیت داستانش با این چالش ها را بر اساس واقعیت بررسی کند. اینگونه خواننده در پایان و یا خلال داستان به این موضوعات خواهد اندیشید و به همین شکل در طی سال ها خواهیم توانست تأثیرات فرهنگی درستی بنیان بگذاریم. متأسفانه امروزه ما در خصوص رمان کمتر شاهد این موضوعات در کشور هستیم. رمان ها یا دارای همان داستان های هیجان زده بیش از اندازه احساسی هستند و یا اینکه نویسنده سعی میکند با قلم و داستانی پیچیده قدرت ادبیاتی خود را به رخ خواننده بکشد. گاهی هم نویسندگان دچار ایسم های ادبی میشوند و مثلاً میخواهند رئالیسم جادویی بنویسند ولی داستانی که نوشته میشود را یک کارآگاه زبده هم نمیتواند سر در بیاورد!

باری به هر جهت نویسندگی و نویسنده نقش مهمی در ساخت فرهنگ یک مملکت خواهد داشت و این نقش فقط و فقط در قصه گفتن آن نویسنده خلاصه میشود. بگذاریم اندیشمندان و اساتید فن کتاب های فلسفی و عرفانی و تاریخی و غیره را بنویسند. ما قصه بگوئیم. قصه خوب و روان و قابل لمس و قابل فکر. قصه های که چراغی هر چند کم سو در جهت ارتقا فرهنگ کشورمان روشن کنند.

میرهای :: ۱۰ بهمن ۱۳۹۸



این راه ها را برای زندگی بیشتر میخواهد. نویسنده قضاوت نمیکند.

کتاب لبه تیغ داستان روان و جذابی دارد که نویسنده با قلم نرم و توانمند خود خواننده را به دنبال خود میکشاند. از این کتاب که در زمان خود و سال های بعد از آن همیشه با اقبال روبرو بوده است دو فیلم نیز ساخته شده که این خود گواه موفقیت این کتاب میباشد. ولی آنچه برای من در خواندن این کتاب بسیار تفکر برانگیز بود این بود که نویسنده در حدود ۸۰ سال پیش خواننده های خود را با چالش های بسیاری روبرو میکند که پاسخ هر یک از این چالش ها خود در شکل گیری فرهنگ بسیار بسیار تأثیر گذار میباشد. چالش هایی همچون اینکه برای ازدواج چه انتخابی مناسب تر است. یا همان سؤال کلیشه ای علم بهتر است یا ثروت و یا اینکه تفاوت بسیاری بین شادی و خوشبختی وجود دارد و بیشتر مردم آن را یکی میندازند، در این کتاب به چشم دیده میشود.

اینکه پدران و مادران جوانان نسل امروز آن کشورها با این رمان ها به تفکر پرداخته اند باعث میشود اهمیت نویسندگی هر چه بیشتر خود را نشان دهد. از این دست مثال ها بسیار میباشد. در رجعتی کوتاه به تاریخ ادبیات کشور خودمان خواهیم دید که ما نیز از این نویسندگان تأثیر گذار کم نداشته ایم. دوره کلاسیک ما با حضور نویسندگان و شاعران بزرگ قدرتی ماورایی در اختیار فرهنگ و ادبیات ما قرار میدهد.

این در حالی است که شاید در حوزه های غربی ما فقط با چندین اسم بزرگ در حوزه ادبیات کلاسیک آشنا باشیم ولی این اسامی در تاریخ ما بسیار میباشد. اما آنچه باعث میشود که این ادبیات امروزه و یا سال هاست که تأثیر پسزائی در میان جوانان و مردم نداشته باشد چه بسا ادبیات سنگین آن باشد به کار بردن ادبیات سخت مخصوصاً در قالب شعر و نظم. این سختی در ادبیات کلاسیک غربی نیز دیده میشود ولی از یک مرحله به بعد نویسندگان هر اندازه که قدرتمند میباشند به همان اندازه نوشته ها و رمان های آنها روان و ساده و بی هیچ پیچیدگی بیان شده است. همین خاصیت باعث

رمان آبا در مسیر نشر

یکی از هنرمندان بزرگ روزی نوشته بود: هیچ رمان نویسی به بزرگی تولستوی نیست، چرا که تصویر کاملی از حیات آدمی را هم از جنبه معمولی و عادی و هم از جنبه قهرمانی او به دست داده است. هیچ رمان نویسی اعماق روح آدمی را چون داستایوسکی نکاویده است و هیچ رمان نویسی در هیچ جای دنیا آگاهی نوع جدید را با موفقیت مارسل پروست تحلیل نکرده است.

با این تعبیر باید گفت رمان آبا نوشته هنرمند معاصر میرهای سید موسوی در قاعده بزرگان قرار دارد. گفته اند جنبه داستانی آن است. داستانشرا آرام و آرام وقایع را جلو می برد و بر عطش خواننده برای اینکه بعد چه خواهد شد می افزاید. ایجاد انتظار و شوق دانستن مخاطب را مجذوب نگه می دارد. داستان نقل وقایع است به ترتیب توالی زمان، واقعه ای از پی واقعه ای رخ می نماید و داستان سرشار از حس زمان است. زندگی در قالب زمان و وقایع شکل می گیرد و آنچه به آن روح می دهد ارزش های درون زندگی است. نیروی پایه داستان ایجاد انتظار و برانگیختن کنجکاوی مخاطب است. لذت حاصل از دانستن را منشأ هنرها دانسته اند و هنرمند مدعی این قلمرو ادراکی است. از سوی دیگر داستان با احساسات و زیبایی نیز گره خورده است و معنی حیات و سعادت و هنر را در بر می گیرد. رمان آبا در مسیر حرکت از واقعه ای به واقعه دیگر ریشه های تاریخی و فرهنگی ما را کنکاش می کند؛ تصویری کامل از حیات آدم های معمولی زندگی اطراف ما به زبانی ساده ترسیم می نماید که هریک در اعماق روح خود قهرمان هایی به یاد ماندنی هستند. ترتیب وقایع و کنش شخصیت ها، کنجکاوی ما را تا سرحد انتظار بالا می برد و لذت حاصل از احساسات و درک و شهود و دانستن را در قالبی زیبا و هنرمندانه ارائه می کند.

رمان آبا خبر از تولد چهره ای نو در ادبیات داستانی ایران می دهد و بدون تردید اثری ماندگار و جاودانه خواهد بود. رمان آبا در مسیر انتشار است و بزودی کام علاقمندان به ادبیات داستانی را شیرین خواهد نمود.

یادداشت محسن فردرو

موشک باران و خضر پیامبر

نوشته میرهای سید موسوی

امن تر است . فردای آن روز فهمیدیم که اینبار موشک باران بوده نه مثل همیشه بمباران . عمو نگران شد او بعد از فوت پدر مثل پدر مراقب ما بود یک پسر داشت هم سن من یک دختر هم سن خواهرم . عمو زنگ زد و گفت میرویم هتل . مادر پرسید چرا هتل ؟ عمو گفت اولاً هتل ها قدیم ساخته شده اند و ساختمانشان بین المللی و مقاوم و ثانیاً خبرنگارانی برای مصاحبه با امام به ایران آمده اند و در آن هتل هستند و آنجا را بمباران نمی کنند یا موشک نمی زنند .

رفتیم خانه و منتظر ماشین هتل شدیم که بیاید دنبلمان به تویوتا سفید . من حتی مسافرخانه هم نرفته بودم پیش از آن . تا شش ماه بعد از آن هیچیک از بچه محل ها را تحویل نمی گرفتیم . اصلاً با شاه فالوده نمی خوردم ، بالاخره من در هتل رفته بودم هتل هما یا اونجوری که من دوست داشتم حتماً قید بشود هتل شرایتون سابق . اینجوری خودنمایی اش بیشتر بود . شاید یکماه در هتل بودیم . وای که چقدر خوش گذشت . تعطیلی مدارس ، همراه بودن با بهترین دوست دوران کودکی ام پسر عموم . صبحانه های خاص که آب پرتغال داشت ، ناهار هر روز رستورانی با غذاهایی که تو فیلم ها دیده بودم مثل اسپاگتی و از همه بهتر آشنا شدن با پدیده ای به نام سلف سرویس هر هفته پنج شنبه شب ها . هر چقدر میخواهی از هر غذائی بخور ! وای که چه دورانی بود .

در همان روزها بود که روزی مادر بزرگ برایم داستان خضر پیغمبر را گفت . گفت که اگر نیت کنم و چهل روز از هر جهت پسر خوبی باشم و هیچ گناهی نکنم و هیچ اشتباهی نکنم و همه نماز هام رو درست و کامل بخونم و هر روز صبح بعد از نماز صبح جلوی درب خانه را آب و جارو کنم ، روز چهارم خضر پیامبر به دیدنم می آید و یک آرزوی مرا برآورده خواهد کرد . فقط باید حواسم می بود که ممکن است خضر به هر شکلی بیاید و من نباید تعارف بکنم یا خجالت بکشم : آره پسرم خاله ات این کار رو کرد و روز چهارم صبح وقتی دشت آب و جارو می کرد عموش اومده بود رد شه بره و بهش گفته بود نواب داری چیکار میکنی و اون هم خجالت کشیده بود و گفته بود هیچی عمو دارم جلوی درب رو تمیز میکنم و عمو پرسیده بود پس چیزی نمیخواهی و اون هم گفته بود نه . عمو هم رفته بود . بعداً معلوم شد عموجان اون ساعت تو خونه خواب بوده و اون خضر پیامبر بود . وای که از هیجان داشتم سکنه میکردم . سریع رفتم سراغ امیر پسر عموم و قضیه رو بهش گفتم اون هم از من هیجان زده تر شد و تصمیم گرفتیم حتماً این کار رو بکنیم . چالش اول این بود که آرزوهایمون چیه . یک روز کامل فکر کردیم و بالاخره به نتیجه رسیدیم من میخواستم پرواز کنم و اون میخواست نامرئی بشه . نمیدونم خضر پیامبر کارهای غیر فیزیکی هم میکرد یا نه . چون نمونه های مثالی که مامان بزرگ گفته بود همگی یا خونه خواسته بودن یا سلامتی یا ماشین و امثالهم .

اما چالش دوم بزرگتر بود ، چه جوری چهل روز جلوی درب هتل به اون بزرگی رو با اون همه آدم جلوی درب ، آب و جارو می کردیم ؟ تازه دو نفر بودیم من باید جارو میکردم یا اون ؟ یا نصف می کردیم ؟ یا اصلاً اگر خضر میومد به شکل آشنای من میومد یا آشنای اون ؟ بهر حال فامیل مادریمون یکی نبود . چقدر سعی کردیم این چالش ها رو حل کنیم نشد که نشد . دوران هتل تموم شد . به خون هامون برگشتیم . امیر دیگه دلش نمیخواست نامرئی بشه ولی من هنوز میخواستم پرواز کنم . یازده روز آب و جارو کردم و پسر خوبی بودم . ولی روز دوازدهم به این نتیجه رسیدم که نمیتونم خیلی پسر خوبی باشم آخه عاشق دختر همسایه بغلیمون هم شده بودم که همش تو بمباران و موشک باران تو راهرو می دیدمش ، گویا این عاشقی ایمان رو سست کرده بود ، تازه خواب صبح رو به پرواز کردن ترجیح می دادم

خانه کوچکی بود ، یعنی کلاً ۵۵ متر سال ها بعد وقتی فکر میکردم که آن خانه همینقدر بوده اصلاً نمیتوانستم باور کنم ، از نظر من خیلی بزرگ بود ، آنقدری که من ۱۱ ساله با خواهر ۵ ساله ام دائماً توش بدو بدو کنیم و بازی کنیم و برادر یک ساله ام پشت سر ما به زحمت چهار دست و پا خودش را به ما برساند ولی عجیبه کلاً خانه دو تا اتاق بود . از میز ناهار خوری خبری نبود و غذا را توی سفره و روی زمین میخوردیم ، سفره را تازه انداخته بودیم و تازه به دورش نشسته بودیم . هوا سرد بود ، زمستان بود ، زمستان سال ۱۳۶۶ . مادر بزرگ یکسالی بود که با ما زندگی میکرد دقیقاً بعد از فوت پدر برای همیشه با ما هم خانه شد و باز من سال ها بعد فهمیدم که او مصداق خداوند گر زحمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری بود . مثل همیشه تلویزیون روشن بود نه برای برنامه های جذابش بلکه همیشه یکی از تلویزیون یا رادیو می بایست روشن می بود برای شنیدن آژیر برای فهمیدن وضعیت : " شنوندگان عزیز ؛ توجه فرمایید ، توجه فرمایید ، علامتی که هم اکنون می شنوید ، اعلام خطر یا وضعیت قرمز است و معنی و مفهوم آن این است که حمله هوایی انجام خواهد شد . محل کار خود را ترک و به پناهگاه بروید . "

جنگ وضعیت عجیبی بود از آن عجیب تر چیزی بود که بعدها فهمیدم به آن جنگ شهرها می گفتند . هواپیماهای دشمن تا فراز پایتخت پرواز می کردند و بمب بر سر خانه های بی دفاع می ریختند . چه ها که نکردند و نکردیم . در همه مدارس و جاهایی که امکانش بود پناهگاه ساخته بودند . تونل هایی از جنس بتون که زیر زمین قرار داشتند . یادمه یکی از آنها در حیاط مدرسه ما بود بماند که بعد از پایان جنگ مسئولین مدرسه چه مشکلاتی با این تونل داشتند تا نتوانستند دریش را مهر و موم کنند . یادم است شوهر خاله بزرگم که بزرگ فامیل هم بود یک باغ در خارج شهر در منطقه سعیدآباد داشت و رفتیم آنجا . شب وقتی آژیر قرمز زده می شد همه چراغ ها را خاموش می کردیم و همه می ریختیم تو حیاط و چشم به آسمان می دوختیم تا ببینیم کدام ستاره در حال حرکت است ، آن ستاره هواپیمای دشمن بود . بعد منتظر صدای انفجار می ماندیم .

آن شب زمستانی تازه سفره را انداخته بودیم که ناگاه صدای آژیر قرمز بلند شد ، بلافاصله بعد از این آژیر می رفتیم تو راهرو . همه همسایه ها هم می آمدند نه اینکه راهرو امن تر باشد بلکه آنجا کنار هم بودن قوت قلبمان می داد . گوئی اگر همه با هم باشیم زورمان بیشتر از بمب خواهد بود . ولی آن شب صدای آژیر شروع شده و نشده بود که صدای انفجار در نزدیکی ما شنیده شد . مادرم فریاد زد یا ابوالفضل و برادر کوچکترم را بغل کرد و به سمت راهرو دوید . بلافاصله با یک تناوب عجیب و مرتبی چهار صدای انفجار دیگر شنیده شد گوئی غافلگیر شده بودیم نمی دانستیم چه کنیم . اینبار فرق می کرد . صدای انفجارها مرتب بود . عجیب بود . ریختیم در راهرو . آژیر سفید زدند . دیدیم در کوچه بلواست . ما در محله شهرآرا زندگی می کردیم . یک محله معمولی با مردمی معمولی ولی به کوچولو از ما بالاتر محله گیشا بود که مردمانش مرفه تر بودند و جوانانش روی مد . یادمه همیشه بین جوانان محله ما با آنها کل کل بی پایانی بود طوری که بعدها وقتی ما هم به همان محله اسباب کشی کردیم علی و رسول و رضا ، دوستان صمیمی از دوران کودکی ام دیگر مرا تحویل نمی گرفتند و به نوعی دشمنی جغرافیایی با من پیدا کردند .

در گوچه بلوا بود جوانان می دویدند و فریاد میزدند : گیشا رو زدن ، شهر پانکی ها رو زدن .

مادرم دوباره جیغ کشید چون خانه خالم گیشا بود . همان شب دائی به دنبلمان آمد و قرار شد برویم خانه آنها چون زیر زمین بود خانه اشان و میگفتند

"بنامش و در پناهش"

شب از نیمه گذشته بود ... سرد بود و تاریک و صدای باد شدیدی که گاه و بی گاه با قدرت به پنجره ها میکوفت و خواب را از چشمانم گرفته بود.. به راه افتادم و آرام به سمت پنجره ای که نیمه باز بود رفتم... هیچ وقت از باد تند خوشم نمی آمد.. راستش مرا یاد دورانی می انداخت که یادآور خاطرات خوشی نبودند... قبل از بستن پنجره به بیرون نگاهی انداختم... شهر گویی در خاموشی مطلق به خواب رفته بود.. در سرم گذشت کاش شهر همیشه آرام بود و تنها صدایی که اگر می خواست در شهرمان پیچد... صدای خنده های کودکانی باشد که فارغ از جهان و هیاهوهایش بخندند و بچگی کنند... در همین فکرها بودم که ناگاه چشمانم به رفتگری خیره ماند که با آن قامت خمیده اش گویی به مقابله با باد آمده بود... دلم برای دستهای سرد و پینه بسته اش سوخت.

نمی دانم چه زمانی گذشت که او را در سکوت نگاه می کردم که با صدای دل نواز اذان به خود آمدم...

زمزمه های الله اکبر که در شهر طنین انداز شد باز توجهم به سمت پیرمرد رفتگر جلب شد... جارویش را به کناری گذاشت و آرام خم شد و دست بر روی خاک کشید...

چشمانم را ریز کردم که با دقت بیشتری حرکاتش را نگاه کنم.. گویی در جیبش به دنبال چیزی می گشت.. دقیق تر شدم برایم جالب شده بود که چه می کند... هر چه بود را بر روی زمین گذاشت و برخاست... در آن هیاهوی باد و تاریکی ایستاد و نگاهی به آسمان کرد... دستانش را به حالت اقامه درآورد و به نماز پرداخت... در بهت و حیرت مانده بودم...

بزرگی پیرمرد رفتگر مرا بیشتر به عجز و حقارت واداشت که چگونه با این همه سختی و مشقت خود را در پناه پروردگار می دانست و نجوا کنان او را صدا میزد.

در همین حین بادی محکم به صورتم برخورد و مرا ترساند. با این حال به سوی آسمان نگاهی کردم و آرام خواندم:

"امیدی هست چون خدای... هست"

"عسل عبدالمهی"

نقد و نقادی

سرکار خانم عبدالمهی، قبل از هر چیز اجازه بدید به شما تبریک بگویم، شما بزرگترین سد نویسندگی را گذرانده اید، یعنی قلم به دست گرفته و نوشته اید و این شهامت در خور تقدیر است و آنچه در ادامه عرض می شود نه انتقاد است و نه نقد بلکه نقطه نظراتی است که شاید تجربیات این کمترین برای شما چراغی کوچک روشن بنماید و با این نقطه نظر نوشته می شود که فکر می کنم شما می خواستید داستان کوتاه بنویسید نه یک کپشن برای یک پست اینستاگرامی.

ببینید اساساً مشکل اصلی ادبیات امروز ما که شاید کمابیش در این داستان کوتاه شما هم به چشم می خورد پیچ و خم های غیر ضروری است که باعث می شود داستان غیر واقعی گردد. اگر بخواهیم بپذیریم که شما با بیان این داستان یک تجربه واقعی و یک لحظه روحانی را دارید به تصویر می کشید - که جملاتی مثل "مرا یاد دورانی می انداخت..." حاکی از همین موضوع است - می بایست این موضوع صمیمی تر و ساده تر بیان شود اینگونه خواننده با شما رابطه بیشتری برقرار میکند و در حس و حال شما شریک می شود. اساساً این نوع شیوه نگارشی که شما به کار برده اید ناخودآگاه یک حس روشنفکرانه بسیار متفکرانه فیلسوفانه به شما می بخشد که باعث می شود خواننده شما احساس کوچکی بکند و حس کند حالا حالا ها نمی تواند این احساس ها را تجربه کند.

از طرفی جملاتی مانند "کاش شهر همیشه آرام بود و صدای خنده های کودکانی که فارغ ... " و یا جمله پایانی داستان، به نظر میرسد که نویسنده را دچار یک نوع ژست صلح جهانی کرده که باز باعث می شود بین شما و خوانندگان تان فاصله بیفتد. باور کنید در هیچ یک از رمان های بزرگ جهان یا حتی داستان ها و رمان های کوتاه جهان که توسط نویسندگان های تراز اول نوشته شده با چنین جملات جهان شمول و با ژست های جهانی روبرو نمی شوید. این بسیار موضوع مهم و حساسی در حال و هوای امروز کشور ما است.

نکته بعدی وجود بعضی از تناقض ها در متن مثل دیدن پینه های دست پیرمرد از آن فاصله ای که در داستان تصویر می کنید و بعد در جایی دیگر ریز کردن چشمان برای دیدن اینکه پیرمرد برای چه دستش را در جیبش کرده.

به عنوان کسی که دستی بر آتش دارد می توانم بگویم که اگر همین متن را به دور از هر گونه گرایش های ادبی و بسیار ساده و خودمانی و بیشتر مبتنی بر احساس های واقعی تر، از جنس همان احساس هایی که می ترسند دیگران درباره اش حرف بزنند (و این فرق بزرگ نویسندگان با مردم عادی است) می نوشتید چقدر به عنوان یک داستان دلچسب تر میشد، حال آنکه آنچه نوشته اید با کمی دستکاری بیشتر می تواند یک شعر سپید باشد تا یک داستان و خوب صد البته شعر از شعر سپید تا غزل های حافظ گر چه زیبا و دلنشین است اما جهان شمولی داستان را ندارد. زیرا داستان قرار است همه فهم و برای همگان باشد.

جسارت بنده را ببخشید و امیدوارم قابل بدانید تا دوباره داستان های بیشتری از شما بخوانم.



فن بیان و مهارت در گفتگو

رزیتا تقی زاده در کارگاه بررسی تجربه های فرهنگی

اسفند ماه ۹۸

کننده ی یک حس می باشد اما اکثر ما در گفتگوها چهره ی ثابت و یکنواختی را از خود نشان می دهیم که باعث خسته شدن مخاطب و مستمع از این حالت تکراری می شود. به عنوان یک شنونده و مخاطب اگر واژه ی جدیدی می شنویم با بی اعتنایی از کنار آن رد می شویم و آن را نا دیده می گیریم. اغلب گستره ی واژگان محدودی داریم. اگر ما اول خوب شنیدن را یاد بگیریم و شنونده ی خوب و فعال باشیم، می توانیم در گوینده هم تاثیرگذار باشیم. علیرغم اینکه ادبیات بسیار غنی داریم در استفاده از واژگان متعدد بسیار ناتوانیم به این دلیل که دایره ی واژگان محدودی داریم اما ما این را نادیده می گیریم. صحبت کردن برای همه ما اجتناب ناپذیر است. گاهی به عنوان بزرگتر، به عنوان مادر عروس یا داماد و ... ناچاریم در موقعیت های مختلف در جمع ها صحبت کنیم، احقاق حق کنیم، پادرمیانی کنیم و یا حتی خودمان را معرفی کنیم اما اغلب ضعیف عمل میکنیم و یا از انجام آن طفره میرویم. به عنوان افراد اجتماعی به عنوان کارگر، کاسب، کارمند، رئیس، پزشک و ... باید بتوانیم صحبت کنیم. به عنوان یک ایرانی و یک پارسی باید فن بیان مان را تقویت کنیم. فن بیان ربطی به گویندگی و تلویزیون و رادیو ندارد یک مهارت اجتماعی می باشد که در تمام زمینه های اجتماعی لازم است. اگر فردی بالاترین مدارک تحصیلی را داشته باشد اما فن بیان را نیاموخته باشد نمی تواند در کارش موفق باشد. مشکلی که در آموزش و پرورش ما هم وجود دارد و ای کاش به جای این همه نوشتن گفتن و درست صحبت کردن را آموزش می دادند. صحبت کردن، عنوان کردن مسائل، کنفرانس دادن، تعریف خاطرات، قصه گویی و از این قبیل راه کارها که باعث می شود دانش آموز به دنبال برطرف کردن ضعف هایش برود ودایره ی لغاتش را گسترده تر کند.

زمانی که صحبت از گویندگی و فن بیان می شود اولین چیزی که به ذهن هر کسی متبادرمیشود، فضای تلویزیون، رادیو، هست و شخصی است که پشت تریبونی یا میکروفن ایستاده و در حال سخنرانی می باشد، در حالی که مقوله ی مهارت در گفتگو بسیار عمیق تر، زیربنایی تر و اساسی تر از آن می باشد. به عنوان کسی که سال ها در صدا و سیما و آموزش و پرورش خدمت کرده ام و حدود ۹ سال در حوزه اختلالات یادگیری و مشاوره هم فعالیت داشته ام به این مسئله پی بردم که عمده ی مشکلات به خصوص در جامعه ی ما اینست که بلد نیستیم درست حرف بزنیم. ساده ترین مسائل را نمی توانیم به درستی بیان کنیم. به عنوان مثال در یک مجتمع آپارتمانی مشکل پارک ماشین داریم امری کاملاً بدیهی که با یک گفتمان ساده ودوستانه حل شدنی ست اما متأسفانه بدلیل عدم مهارت در برقراری ارتباط کلامی به جرو بحث و مجادله بین ساکنین می انجامد. پدر نمی داند چطور با فرزندش صحبت کند، فرزند بلد نیست چطور با والدینش صحبت کند، معلم فقط مانند یک دستگاه ضبط صوت کتاب را تدریس یا فرمول ها را می نویسد واز مکالمه و مباحثه و همصحبتی با دانش آموز خبری نیست. هفتاد و پنج درصد از راه های ارتباطی از طریق کلام است و ۸۵ درصد رمز موفقیت انسان های بزرگ در حوزه ی کلام می باشد. انسان های موفق یادگرفته اند که چطور صحبت کنندچگونه با دیگران ارتباط برقرار نمایند. این یک فن و مهارت است و متأسفانه توجه افراد برای ضعف در ارتباطشان این است که این مهارت در ژن من نیست پدرم هم فرد کمرو یا کم حرفی بوده من هم نمی توانم. در حالی که این مهارت اکتسابی است و نیاز به آموزش دارد و از این طریق می توانیم آن را یاد بگیریم. به تازگی در فضای مجازی در مورد آموزش و اصول فن بیان بسیار صحبت می شود و کلاس های تبلیغ می شود. اما در واقع قدمت آن به ۴۵۰۰ سال پیش برمی گردد زمانی که ارسطو از مقوله ی اعجاز کلمه صحبت می کند. گفته می شود که کلمه ها پیغمبر ارتباط هستند. اگر بتوانیم واژه های صحیح را انتخاب کنیم. فضا و مخاطب را شناسایی کنیم و هدفمان را مشخص کنیم و بدانیم در کجا باید از چه واژه هایی استفاده کنیم در هر زمینه ای می توانیم در گفتگوهایمان موفق باشیم و قادر خواهیم بود افراد را متقاعد نماییم. در فرهنگ لغات فارسی حدود بیست هزار کلمه وجود دارد اما کلماتی که ما در طول روز استفاده می کنیم در حدود ۵۰۰-۴۰۰ کلمه می باشد. در حوزه ی کلمات در ذهن هر فرد ۳ دسته واژه وجود دارد یک دسته از کلمات که به آنها واژه ها و کلمات فعال من گفته می شود. دسته ی دوم واژه های منفعل و دسته ی بعدی کلمات و واژه های غریب و مبهم می باشد. واژه های فعال مثل واژه هایی که به کرات در طول روز به کار برده می شوند و مدام تکرار می شوند. واژه های غریب کلماتی می باشند که در تخصص ما نیستند مانند واژه های مهندسی، پزشکی و وکلا که ما با آنها درگیر نمی شویم اگر هم روزی با آنها مواجه شویم می توانیم در اینترنت جستجو کنیم و معنی آن را پیدا کنیم. اما یک سری واژه به عنوان یک گنجینه در گوشه ی ذهن ما وجود دارند که از آنها استفاده نمی کنیم. اگر کسی این واژه ها را به کار برد متوجه ی معانی آنها می شویم و آنها را درک می کنیم اما چون از آنها استفاده نمی کنیم ملکه ی ذهن ما نشده اند. یکی از فنون افزایش مهارت های کلامی اینست که این واژه هایی که در کنج ذهنمان در حال خاک خوردن هستند را بیرون بکشیم و با تمریناتی که در گویندگی وجود دارد آنها را به کار ببریم و از آنها استفاده کنیم تا ملکه ی ذهنمان شود. گویندگی فوت و فن های زیادی دارد یکی از آنها اینست که بیاموزیم چگونه شنونده ی خوبی باشیم. ما یادنگرفتیم دیگران را خوب بشنویم. زمانی که کسی صحبت می کند اغلب مخاطب به این فکر می کند که چه جوابی باید بدهد. نکته دیگر اینکه ما بلد نیستیم از زبان بدن استفاده کنیم. یک چهره قابلیت ایجاد بیست هزار میمیک را دارد که هر کدام از اینها منتقل



شهر سوخته

روای زندگی شده

ناصر پویش

شهری که در روی خاک از آن چیزی نمانده بود. برهوتی بود و است از خاک و میلیون ها سفال شکسته روی خاک و بادهای وحشتناک که هر سال چندین بار این خاک را زیر و رو می کند. اما همین کویر در دل خود حقایقی دارد عجیب که نه به زایل امروز می ماند و نه حتا به زایل شاهنامه فردوسی. زابلی است یکسر غریب با مفاهیمی همچون دلاوری ها و حماسه ها در دوران تاریخی. مردی و مردی ها و نجات دادن و قهرمان پردازی ها. انگار این بخش در دل خاک خفته و خاموش بوده است سال های بسیار شاید چیزی نزدیک به ۳۰۰۰ سال، تا امروز سربرآورد و بر تمامی عناصری که انسان مدرن در پی کشف و حتا تثبیت و استناد آن به هر شکل ممکن بود، خط بطلان کشد. جهان امروز ما دیگر از لشگرکشی ها به ستوه آمده است. نه جنگ می خواهد نه دلاوری و قهرمانی. انسان پسامدرنیستی امروز در جستجوی صلحی همه جانبه است. صلحی که ابتدا در درون اتفاق می افتد و در امتداد آن در دنیای پیرامون گسترش می یابد. و این همه دلایلی بوده که مرا در برخورد اولم با شهر سوخته تا به امروز به چالش کشانده است. هر روز سوالی و پاسخی زاده می شود.

واقعا چه عناصری شهر سوخته را از شهرهای هم سنگ خود از نظر فراوانی جمعیت و تولید و بزرگی شهر متمایز می کند؟ می دانیم در دوره ای جمعیت شهر در حدود ۱۵۰۰۰ نفر بوده که نشان از بزرگی این شهر در دوران خود دارد که بعید می دانم از نظر جمعیت، شهری به پایش می رسیده است. دوم از نظر بزرگی حدود ۱۸۴ هکتار بوده که باز در نوع خود منحصر بفرد است. و سوم وجود میلیون ها سفال شکسته در جای جای شهر سوخته نشان از حجم تولید آن در این شهر داشته است. با توجه به بررسی های انجام شده و نتایج حاصله شهر سوخته یکی از مهمترین

ساختن حدود ۱۵۰ فیلم مستند از سایت های تاریخی کشور در بازه زمانی ۱۰ ساله همیشه این سوال را برایم پیش آورده بود که کجا و کدام بخش از تاریخ ما قدیم تر و ماندگارتر است. ماندگاری از این لحاظ که انسان امروزی فارغ از ملیت و مرزهای جغرافیایی بتواند به آن مراجعه کند و به عناصر و اله مان های اجتماعی و فرهنگی دست یابد که بتواند در آینده نیز از آن سود برد. در طی این سال ها به نتیجه رسیدم که در بخش هایی از جهان و در دوره هایی پیش از ورود به دوران تاریخی، انسان به اندیشه و بینشی از جهان رسیده بود که در صلح با درون و جهان بیرون بسر می برد. اما با شروع تاریخ و شمارش و اعداد و دادوستد و خون و جنگ خواهی و لشگرکشی و عقیده باوری و خودبرتری بینی ها آغاز می شود که نتیجه اش همین است که می بینیم. هر چند برخی از متفکران تاریخ بر این باورند که این جنگ و لشگرکشی ها باعث تکامل انسان و پیشرفت های علمی شده است اما به شخصه نه تنها با این فرضیه کنار نیامدم بلکه فکر می کنم اگر این ها نبودند انسان امروزی دنبال استفاده از رنج دیگران نبود.

دلیل این مقدمه شاید حیرتی است که وقتی اولین بار شهر سوخته را به چشم دیدم و یافته های باستان شناسی را در باره آن خواندم، در من بوجود آمد. گویی همیشه در دل تاریخ به گونه ای کاملا عینی دنبال چنین شهری بودم تا نشان دهد چیزی را که به آن فکر می کردم. آن بینش سراسر درونی و در تعادل با جهان بینی که از حیات یک جامعه برمی خیزد و خود را در طول تاریخ می گستراند. چیزی که زمان را شکست می دهد نه به زور جنگ و خونریزی و لشگرکشی بلکه بر اساس بینش های ساده زندگی اش و محصولات هنری که به سراسر جهان آن دوران صادر می کند. بینشی که طبیعی است و از هم نشینی انسان با طبیعت پیرامونش شکل می گیرد. چیزی که در "تائو" چینی می بینیم و در سیستم اندیشه ایرانی بعد از کتابت آن. از خیام و مولانا تا پورسینا و ناصر خسرو. شاید اگر ایرانی زودتر به کتابت و لوح نگاری روی می آورد ده ها متن تائو وار در همین زابل می توانستیم از دل خاک بیرون آوریم. و یا اگر کتابخانه های ما به آتش کشیده نمی شد شاید حتما پیشتر از این ها می توانستیم این بینش طبیعی را بخوانیم پیش از آن که اسیر دگم اندیشی لشگرکشان تاریخ بد شویم.

از نخستین مواجهه ام با شهر سوخته در جستجوی عناصر و دلایلی بودم که بدانم چگونه یک تمدن می تواند ۱۵۰۰ سال دوام بیاورد. آن هم در

عمومی و حتا خصوصی) که این هنوز اثبات نهایی نشده و بین باستان شناسان اختلاف نظر است.) در دست زن هاست. این ویژگی با توجه به شناختی که از جوامع مردسالار همزمان شهرسوخته و دوره های بعدی داریم، دلیل محکمی است که نشان می دهد زن ها همیشه در طول تاریخ ضد جنگ بوده اند و یا کمتر به جنگ گرایش داشتند. البته بگذریم از زنانی که مردانه رشد کردند و خود مسبب جنگ ها بودند. پس زن محوری خود دومین و مهمترین خصیصه این شهر و تمدن بزرگ انسانی در هزاره های سوم تا دوم پیش از میلاد بوده است. اما سومین و مهمترین موضوع حداقل از دید من که مهمترین دلیل ساخت فیلم شهر سوخته برایم بود، تصور جامعه ای است در هزاران سال پیش که نه جنگ می کرده و نه همسایه اش را غارت، نه تفاوت طبقاتی به شکل مرسومش بوده و نه مالکیت خصوصی که مسبب بدبختی انسان بوده، در چنین جامعه ای کار بیشتر مردم در یک برهه ۵۰۰ ساله و شاید هم بیشتر تولید

شهرهای دوران خود بوده است. اما عناصر متمایز کننده اش چه چیزهایی هستند؟ بزرگی شهر؟ فراوانی جمعیت؟ فراوانی تولید؟... دو مورد اولی بی شک بعنوان پیش فرض بررسی موارد اصلی تمایز، مهم هستند اما آن چه دلیل ساخت این فیلم بوده اصلا این نبوده است. از اولین کاوش های دکتر توزی ایتالیایی در سال ۱۹۶۵ در این شهر تا به امروز حدود -۱۴۰۰ ۱۳۰۰ گور مورد کاوش های باستان شناسی قرار گرفته است. می دانیم گورها پر از اطلاعات مهم در مورد پیشینیان و تاریخ هستند. در خلال این کاوش ها انسانشناس ها و باستان شناس ها متوجه شدند که فقط ۳ نفر به طور غیر طبیعی و در اثر تصادم با یک جسم سخت مرده اند و مابقی مردگان بطور طبیعی مرده اند. (هر چند معلوم هم نیست این ۳ نفر به طور اتفاقی یا عمدی با جسم سخت برخورد کرده اند؛ هر چند باستان شناسان بومی سعی در پنهان کردن این ۳ مورد را هم دارند) حال موضوع اصلی اینجاست با توجه به آمار ۳ نفر در میان



آثار هنری (انواع سفال های زیبا و کارهای دستی) و صادر کردن آن به نقاط مختلف جهان بوده است. فکر کنید یک جامعه ابتدایی و شاید بدوی (از دید انسان امروزی) به حدی از بلوغ فکری و جهان بینی انسانی می رسد که نه جنگ می کند، نه مالکیت خصوصی را پاس می دارد و کار اصلی اش هم تولید آثار هنری است. و این همان چیزی است که می توان گفت پیشرفته ترین جوامع امروزی هم در جستجوی چنین وضعیتی هستند که شاید هنوز هم یک روپا به نظر آید، اما در آن سال های دور در این بخش از جهان مردم شهر سوخته نزدیک به ۱۰۰۰ سال چنین زندگی کردند و تمدنی چنین شگرف از خود به جای گذاشتند. و شاید اگر قهر طبیعت نبود و هیرمند خشک نمیشد سرنوشت این بخش از جهان طور دیگری رقم می خورد.

آن حجم کاوش بی شک می توان به این نتیجه رسید که مردم شهر سوخته مردم کاملا صلح جویی بودند که در کنار هم به آرامی زندگی می کردند. وقتی این را در کنار یافته های دیگر باستان شناسان قرار می دهیم که در این شهر هیچ قلعه و باروئی پیدا نشده و مهمتر این که هیچ سلاح جنگی و برنده یافت نشده است بی شک این فرضیه قدرت می گیرد که قطعا آن ها مردم صلح جویی بودند. در حالی که می دانیم همزمان با این شهر در بین النهرین و یا حتا شرق دور و حتا فرهنگ آرتک ها در مرکز امریکا و حتا بخش هایی از خود ایران ما کشت و کشتار و جنگ و قربانی کردن انسان خشونت، بخشی از زندگی آن ها بوده است. بررسی دلایل این تمایز و تفاوت ما را به دومین خصیصه شهر سوخته می رساند که در دوران خود بی بدیل است: دوری از جنگ و چرایی آن؟! در بررسی ها در می یابیم که آن شهر "زن محور" است. یعنی جامعه و مالکیت

علم داده و مدیریت شهری، روش نوین حل مسئله

محمد صادق میرزایی

مقدمه

مسائل دنیای امروز از پیچیدگی های بعضا گیج کننده ای برخوردار است. چرا که همگام با توسعه علوم در شاخه های مختلف و جامعه با مدل های گوناگون رفتاری، الگوهای واکنشی طبیعت نیز دست خوش پیچیدگی های قابل توجهی شده اند. لذا بسیاری از مسائل مهم امروز راه حل های ساده ای ندارند. به تبع همین امر، ابزار های حل مسائل نیز روز به روز در حال توسعه هستند. رویکرد های بین رشته ای یکی از همین دست ابزار هاست چراکه دیگر علوم شناخته شده و رایج مهندسی، مدیریت، پایه و انسانی از پویایی و چند جانبه گرایی لازم برای حل مسائل پیچیده ی امروز برخوردار نیستند. در این فضا از ترکیب و هم افزایی رشته های مختلف، فضاهای بین رشته ای یا چند رشته ای پدید می آیند که اگر نه تمام راه حل، بلکه حداقل بخش بزرگی از روش های نوین حل مسئله را در اختیار دارند.

علم داده چیست

واحد است. این کار به منظور درک و تحلیل پدیده ها با استفاده از داده ها انجام می شود. علم داده (Data Science) از ترکیب مباحث مختلفی به وجود آمده و بر مبانی و روش های موجود در حوزه های مختلف علمی بنا شده است. بازو های اصلی علم داده شامل ریاضیات، آمار، مهندسی داده، باز شناخت الگو و دانش زمینه (که بنا بر صورت مسئله ها متفاوت است) بوده و هدف این علم، استخراج مفهوم از داده و تولید محصولات داده محور است.

شاید نیاز باشد برای درک هماهنگی از موضوع و وحدت شناخت ابتدا تعریف کلی از علم داده ارائه دهیم. علم داده (Data Science)، حوزه ای میان رشته ای پیرامون استخراج دانش و آگاهی از مجموعه ای داده و اطلاعات است که از روش ها، فرآیندها، الگوریتم ها و مدل های ریاضی برای تدوین الگوی دانش و بینش از داده ها در اشکال گوناگون (ساختار یافته و ساختار نیافته) استفاده می کند. علم داده مفهومی برای یکپارچه سازی آمار، تحلیل داده، یادگیری ماشین و دیگر مفاهیم مرتبط تحت یک عنوان

علم داده و مدیریت شهری

مدیریت شهری فرایندی یکپارچه از تحلیل تعاملات حوزه های مختلف در محدوده جغرافیایی شهر است. با توسعه شهر ها و رشد و پیچیدگی محصولات مبتنی بر تکنولوژی و ورود آنها به زندگی روزمره شهروندان، این پیچیدگی ها به بیشترین حدود متصور رسیده اند. لذا مدیریت شهری به صورت روز افزون نیازمند حوزه های جدید دانش و اطلاعات تحلیل شده به روش های توسعه یافته است. در این میان نقش داده ها و تحلیل آنها به عنوان اصلی ترین ابزار برای تصمیم سازی و نیز ورود روش های جدید چون الگوریتم های پیشبینی و روش های مدلسازی مبتنی بر داده به منظور شبیه سازی آثار تصمیمات کلان در حوزه مدیریت شهری، نقشی نه تنها محوری بلکه کاملا حیاتی دارد. این فضا مفاهیم جدیدی چون شهرهای هوشمند یا شهرهای داده محور را ایجاد کرده است. در این شهر ها داده ها از منابع بسیار متنوعی جمع آوری می شوند. حجم این داده ها بعضا به قدری زیاد است که به آن کلان داده یا Big Data اطلاق می شود. کلان داده ها هم از منظر حجم اطلاعات، هم سرعت تولید و هم موضوعات به قدری عظیم و متنوع هستند که برای جمع آوری آنها معمولا به زیر ساخت های قابل توجهی نیاز است. موضوعات متنوعی چون داده های محیط زیست، مصرف انرژی و آب، ترافیک شهری، حمل و نقل عمومی، مکان یابی ساختمان های با کاربری خاص، وضعیت آب و هوا، داده های جا به جایی شهری، اطلاعات زمین شناختی، داده های مربوط به زیر ساخت های شهر، پهنه بندی جغرافیایی، اطلاعات مبتنی بر شبکه تلفن همراه و موارد بسیار دیگر در قالب های مختلف، مجموعه ای از داده هایی را تشکیل می دهند که می تواند مورد تحلیل های پیشرفته برای کشف الگو ها و روابط پنهان بین داده ها قرار گیرند. به عنوان مثال برهم کنش بین توزیع درآمد در سطح شهر و میزان استفاده از مراکز تفریحی و فرهنگی می تواند الگوی جدیدی از رابطه بین این دو شاخص را در سطح یک شهر برای ما شفاف کند. در بسیاری از موارد ترکیبات متعددی از رابطه بین شاخص ها می تواند مفاهیم جدیدی از آنچه در زیر پوست شهرها می گذرد را نشان دهد. مدیریت فرهنگی و اجتماعی شهر ها نیز از این قاعده مستثنی نیست. شاخص های اجتماعی و فرهنگی در سطح شهر و رابطه آن ها با شاخص های خرد و کلان دیگر می تواند روش خوبی برای ارزیابی آنچه در شهر می گذرد باشد. سرانه دسترسی به فضاها و مراکز فرهنگی، الگوی توزیع طلاق در محله های شهر، ساعات مطالعه روزانه، سرانه درآمد و روابطی که در تعاملات بین این شاخص ها پدیدار می شود الگوهای پنهانی را برای تحلیل این داده ها بدست می دهد.

مدل های حل مسئله

به صورت سنتی، روش های حل مسئله بر اساس فرضیه های ساخته شده توسط یک محقق مطرح می شود. این مدل ها، مدل های فرضیه محور هستند. چرا که فرضیه های اولیه بر اساس پیشینه پژوهش های مرتبط و با نیم نگاهی بر مدل تحقیق ساخته می شود. در گام بعد مدل پژوهش و تکنیک های آماری انتخاب شده، داده ها جمع آوری می شوند و با پیاده سازی مدل های از پیش انتخاب شده صحت فرضیه ها اثبات یا رد می شوند. این روش پژوهش به قدری مرسوم است که مشکل به نظر می رسد بتوان روش کاملا متفاوتی عرضه کرد که بتواند نیاز به تعریف و حل مسئله

را مرتفع سازد. در روش های داده محور چیزی تحت عنوان فرضیه از پیش ساخته نمی شود. بلکه به صورت عمده داده ها جمع آوری می شوند و از تحلیل ارتباط بین داده ها الگوهای پنهانی کشف می شود که این الگوها در واقع فرضیه هایی هستند که از قالب فرضیه درآمده و صحت خود را نمایان ساخته اند. امروزه روش های اصلی حل مسائل پیچیده در مدیریت شهری به سمت حل داده محور مسئله ها پیش می رود. چرا که در صورتی که از مدل های صحیح استفاده شود، داده ها واقعیت عریان یک پدیده را تمام و کمال نشان می دهند.

نگرش کل گرایانه

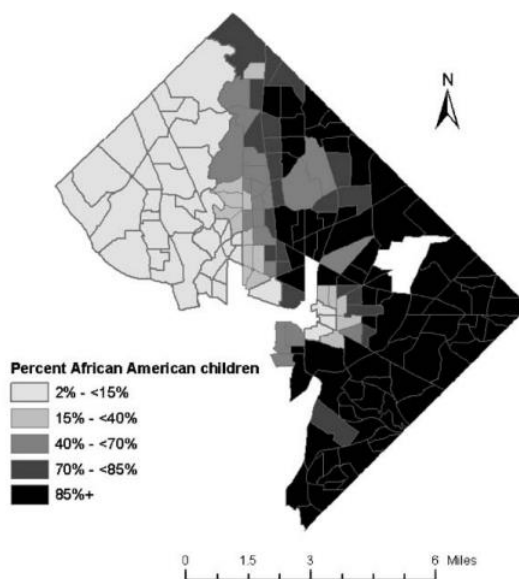
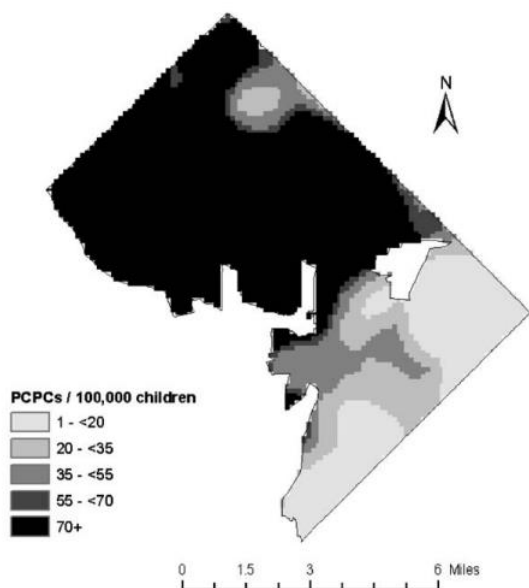
پدیده های فرهنگی و اجتماعی پدیده های پیچیده ای هستند. این پیچیدگی محصول اندرکنش متغیرهای فراوانیست که یک پدیده اجتماعی را می سازد. به عنوان مثال نرخ بزهکاری در محله های شهر، ناشی از متغیرهای اثرگذار فراوانیست که منجر به بزهکاری می شود. سرانه درآمد، نرخ طلاق، تحصیلات، دسترسی به امکانات فرهنگی، قیمت ملک، نرخ بیکاری و بسیاری موارد دیگر در یک منطقه یا جامعه منجر به محصولی به نام بزه و افزایش یا کاهش نرخ بزهکاری می شود. هر مدلی که در حل مسئله و پیش از آن در فاز درک مسئله نتواند و یا نخواهد تمامی این متغیرها و آثار متقابل آن ها بر یکدیگر را ببیند، محکوم به شکست است. نتیجه اینکه مدل های دقیق مدلهایی هستند که نگاه کل گرایانه دارند. به این معنی که تمام متغیرهای دخیل در موضوع را لحاظ می کنند. مدل های داده محور این ویژگی را در حد کمال خود دارند. در این مدل ها نه تنها داده ها به شکل مستمر مورد تحلیل قرار می گیرند بلکه رابطه بین متغیرها (Correlation) نیز از پایه ای ترین تحلیل ها محسوب می شوند.

اصلی ترین مدل های تحلیل

- دسترسی ها (Accessibility): اساسا شهرها به دنبال عدالت در دسترسی ها هستند. به این معنی که اگر به صورت تصادفی هر نقطه از شهر را انتخاب کنید، در زمان های مشابهی بتوانید به خدمات یکسانی دسترسی داشته باشید. این مفهوم عدالت در دسترسی را می سازد. البته کیفیت دسترسی نیز باید مورد توجه باشد اما عامل بنیادین آن همان دسترسی به خدمات یکسان در زمان های یکسان است. داده های دسترسی معمولا از داده های مختصات محوری تهیه می شوند که شامل موقعیت و کیفیت خدمات و سرویس های هدف هستند. زمانی که این داده ها بر روی نقشه ها استقرار می یابند، وضعیت دسترسی مردم به خدمات و سرویس های مختلف مشخص می شود. لذا اولین گام در مدیریت منابع و تدوین طرح های توسعه این است که به سمت عدالت در دسترسی پیش برویم. این موضوع با طرح های توسعه هدفمند برای بخش های مختلف شهر ها امکانپذیر است. موضوعات اجتماعی و فرهنگی نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

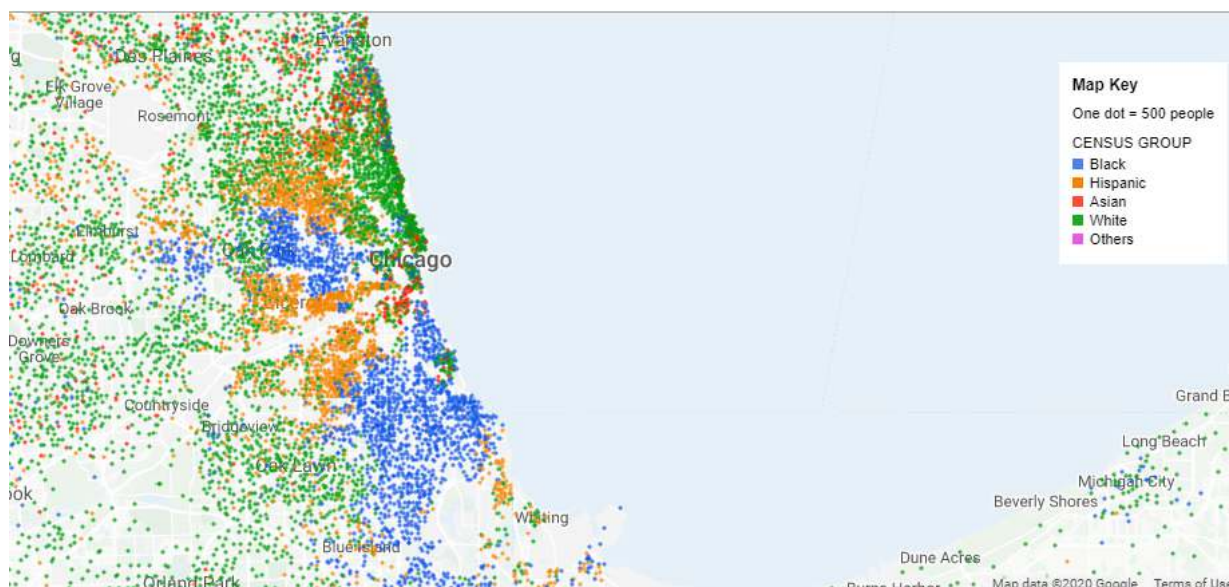
برای مثال در پژوهشی در دانشگاه UC Berkley در مورد بررسی دسترسی کودکان سیاه پوست به خدمات پزشکی کودکان در شهر شیکاگو، از تکنیک استقرار داده ها بر روی نقشه استفاده شده است. در نقشه سمت راست داده های مربوط به نسبت کودکان سیاه پوست به کل کودکان

امروزه مدل های تحلیل داده ها از تنوع زیادی برخوردار است. داده های جدولی و رابطه ای، داده های مبتنی بر مدل های پیشبینی، داده های بصری سازی شده، داده های مبتنی بر نقشه و موارد بسیار دیگر. از آنجا که شهرها ماهیت فیزیکی مشخصی بر پهنه جغرافیا دارند، لذا یکی از پرکاربردترین روش ها برای تحلیل داده ها روش های مبتنی بر نقشه است. این روش ها اقدام به پیاده سازی داده ها بر روی نقشه جغرافیایی شهر مورد نظر می کنند. هر لایه متشکل از محتوای یک عنوان داده است. بسیاری از این داده ها در مرحله اول از نمونه برداری ها، ایستگاه های زمینی و یا جداول استخراج می شوند. در مرحله بعد با استفاده از برنامه نویسی تبدیل به داده های مبتنی بر نقشه شده و بر روی بستر نقشه شهر پیاده سازی می شوند. نتیجه یک نقشه جغرافیایی از شهر مربوطه با لایه های متعددیست که بر بستر نقشه جغرافیایی استوار شده اند. قرارگیری لایه ها بر روی یکدیگر منجر به کشف الگوها و روابط پنهان و رفتارهای ناشناخته و یا موقعیت های خاص در شهر میشوند. برای تحلیل این لایه ها از تکنیک های متعددی استفاده می شود. در اینجا به معرفی ۳ تکنیک پرکاربرد در تحلیل داده های شهری پرداخته خواهد شد. این ۳ تکنیک اساس برنامه ریزی و تخصیص منابع برای مدیریت توسعه شهر ها هستند.



- جدا افتادگی (Segregation): جدا افتادگی به عنوان یک پدیده اجتماعی- اقتصادی زمانی اتفاق می افتد که افراد گروه های اجتماعی- اقتصادی متفاوت در شهر فرصت کمی برای مواجهه با یکدیگر داشته باشند. در این میان لازم است مفهوم شبکه های طبیعی توضیح داده شود. شبکه های طبیعی، شبکه هایی هستند که در آنها نقاطی با اتصال بسیار بالا به نقاط دیگر به وجود می آید. این نقاط هاب شبکه (Hub) نام دارند. هاب ها در واقع کلونی هایی هستند که در شبکه ایجاد می شوند. وجود کلونی ها در شهر معمولاً به تقویت جدا افتادگی ها کمک می کند. برای دستیابی به مدیریت کیفی شهر باید با اتخاذ روش هایی جدا افتادگی ها را به حداقل رساند. در واقع جدا افتادگی ها به این معنیست که مردم یک شهر با یکدیگر تعاملات سازنده ای ندارند. این مهم منجر به عدم توسعه یکپارچه محیط های زیستی می شود. علم داده در این میان مبادرت به جمع آوری داده های مربوط به رفتارهای متفاوت در شهر می کند. از تحلیل های متنوعی از این داده ها نقشه

نشان داده شده اند. هرچه رنگ پهنه ها به سمت سیاه میل می کند تراکم کودکان سیاه پوست در آن مناطق بیشتر است. با یک نگاه کلی می توان دریافت که بیشترین تراکم کودکان سیاه پوست در سمت جنوب شرقی شهر قرار دارد. در نقشه سمت چپ تراکم پزشکان کودک بر حسب صدهزار کودک قابل مشاهده است. در این مورد نیز تمایل به سمت رنگ سیاه به معنی افزایش تراکم پزشکان کودک در آن پهنه است. از کنار هم قراردادن این دو نقشه که حاصل استقرار داده های مختلف بر مختصات مکانیشان است این موضوع مشخص می شود که بیشترین پزشکان کودک در مناطقی مستقر هستند که کمترین کودکان سیاه پوست در آن ها زندگی می کنند. لذا این شهر از منظر عدالت دسترسی به خدمات سلامت کودک دچار ناعدالتی نژادپرستانه است. در نتیجه هرگونه طرح های توسعه سلامت کودکان باید در بردارنده این حقیقت باشد. راه حل ها می توانند متفاوت باشند برای مثال دادن مشوق مالیاتی به پزشکان برای افتتاح مطب در مناطق جنوب شرقی و یا اختصاص حمل و نقل رایگان برای کودکان سیاه پوست و مواردی از این دست.



به سمت حل مسائلی از این دست هدایت کند. - تحلیل شبکه (Network Analytics): شبکه ها در همه جای دنیای ما گسترده شده اند. شبکه های حمل و نقل، شبکه های اجتماعی، شبکه مدارس، شبکه خطوط زیرساختی، شبکه راه ها و بسیاری از موارد دیگر.

ما در میان شبکه ها احاطه شده ایم و خود نیز بخشی از این شبکه ها هستیم. در یک نگاه کلان شبکه ها به دو دسته شبکه های طبیعی (Natural Network) و شبکه های مصنوعی (Artificial Network) طبقه بندی می شوند. همانطور که پیش تر اشاره شد در شبکه های طبیعی بر اساس قانونی به نام اتصال ترجیحی (Preferential Attachment) هر عضو جدیدی که وارد شبکه می شود به احتمال بیشتر به اعضای که بیشترین ارتباطات را دارند متصل می شود. لذا در شبکه های طبیعی هاب ها به وجود می آیند. شبکه هایی که در طراحی ارتباطات بین اعضای آنها عامدانه دخالت نشده

هایی استخراج می شود که می تواند قضاوتی در این مورد به دست دهد که شهر در هر موضوعی دارای کلونی های جدا افتاده هست یا خیر. برای مثال در همان شهر شیکاگو بر اساس داده های مربوط به جا به جایی افراد که از منابع متفاوتی چون شبکه اجتماعی توئیتر و یا اینستاگرام و شبکه حمل و نقل هوشمند استخراج گردیده است، به وسیله مدلسازی های مختلف بر نقشه استقرار یافته است. به وضوح مشخص است که نژاد های مختلف در شهر در چه محدوده هایی در طول روز جا به جا می شوند. این به آن معناست که معمولاً قومیت ها و یا نژاد های یکسان ترجیح می دهند که در محدوده خودشان تعاملات روزمره ی خود را داشته باشند. این مسئله موجب می شود که شهر از حالت یکپارچه در آمده و سیاست گذاری های توسعه در مناطق مختلف خروجی های یکسانی نداشته باشند. معمولاً جدا افتادگی ها موجب کاهش شاخص های امنیتی نیز می شوند. به هر حال تحلیل داده های خام از منابع مختلف می تواند موجب کشف انواع جدا افتادگی در شهر ها شده و سیاست گذاری ها را

قرار می دهیم. داده های مربوط به جابه جایی مسافران در شبکه مترو که از منابعی چون دوربین های مدار بسته ، گیت های ورودی و خروجی و مختصات مکانی تلفن همراه استخراج شده است نشان می دهد که فشار رفت و آمد در روز آخر هفته در شبکه مترو از چه الگویی تبعیت می کند. نیز از تحلیل اطلاعات استقرار مکانی داده ها بر روی نقشه مشخص می شود که کدامیک از ایستگاه ها از اهمیت بیشتری برخوردار است.

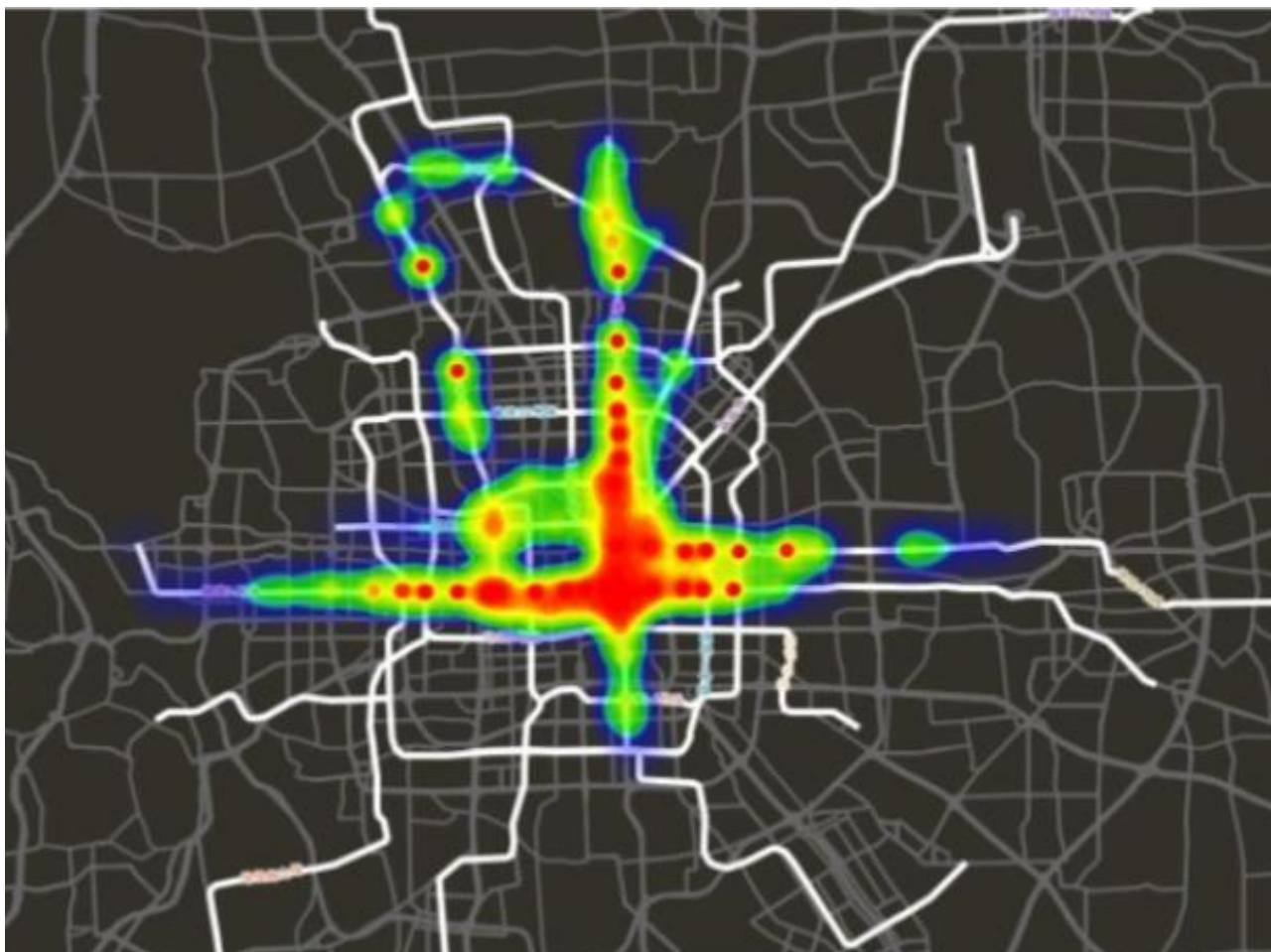
معمولا ایستگاه هایی با مرکزیت (Centrality) و ضریب خوشه بندی (Clustering Coefficient) بالا از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردارند. چرا که اگر به هر دلیلی این ایستگاه ها از شبکه حذف شوند آسیب قابل توجهی به شبکه می رسد. به وضوح نمایان است که پیک ترافیک در چه ایستگاه هایی قرار دارد. لذا باید عمده سیاست گذاری ها و طرح ها منجر به تمرکز زدایی در ساعات فضا بر شبکه باشد.

است ، شبکه هایی هستند که ویژگی طبیعی دارند. شبکه های مجازی، شبکه حمل و نقل ، شبکه های فرهنگی و اجتماعی و بسیاری موارد دیگر از این دست به شمار می آیند.

از آنجا که شبکه ها مانند تمام پدیده های واقعی دیگر می توانند نسبت به تهاجمات آسیب پذیر باشند لذا تحلیل توان مقاومت آن ها اصلی اساسیست. علم داده ساختار های مشخص فراوانی در مطالعه ، تحلیل و مدلسازی شبکه ها دارد.

این مدل ها منجر به کشف نقاط ضعف و قوت شبکه های پیدا و پنهان موجود در شهر ها می شود. تحلیل تاب آوری (Resilience) شبکه ها از آن جهت اهمیت دارد که با ورود شوک های مقطعی یا مداوم به شبکه ها ، محتمل است که ساختار آن ها مورد شکست واقع شود. شکست بسیاری از شبکه ها ممکن است که منجر به بروز فجایع جبران ناپذیری شود.

در مثالی دیگر مترو شهر شیکاگو را از منظر تحلیل شبکه مورد بررسی



هدف اصلی رسیدن به تاب آوری

همانطور که عنوان شد واژه تاب آوری (Resilience) از اصلی ترین ویژگی های یک شهر مدرن است. این واژه به این معناست که در صورت ورود شوک به زیر سیستم های شهر، در کمترین زمان و با کمترین تلفات شرایط به وضعیت قبل بازگردد. امروزه شهر ها در حوزه های مختلف به دنبال پیاده سازی یا بهینه سازی مدل هایی هستند که تاب آوری شهر را در حوزه های مختلف بالا برند. حوزه های اجتماعی و فرهنگی نیز از این قاعده پیروی می کنند. علم داده بهترین و جامع ترین ابزار است که می تواند مدیریت یکپارچه شهر را به سمت ساخت یک شهر تاب آور هدایت کرده و مسائل پیچیده آن را به روش های متنوع و خلاقانه حل کند.

نقش مدیریت فرهنگی در افزایش رضایت از زندگی

آنا خسروی :: کارشناس ارشد مدیریت امور فرهنگی



مقدمه

فرهنگ از جمله مسایل بسیار مهم در حوزه مدیریت رفتار سازمانی به حساب می آید. در کشور ما ایران نیز مدتی است واژه فرهنگ، فرهنگ سازی و مدیریت فرهنگی به طور مستمر از زبان مسئولین، مدیران سازمان ها و شرکت ها تکرار می شود. این امر نشان می دهد که اهمیت فرهنگ نزد جامعه ایرانی در حال پررنگ تر شدن می باشد. در واقع فرهنگ ها می توانند جنبه های مختلف زندگی افراد، سازمان ها و جامعه را تحت تاثیر قرار دهند و آنها را در مسیر پیشرفت و یا سقوط رهنمود سازند. از فرهنگ به عنوان عاملی زیر بنایی در سازمان ها یاد می شود. که تاثیر گذار و متاثر از سایر مولفه های سازمانی می باشد. همین رابطه عمیق که بین فرهنگ سازمانی و سایر مولفه های سازمانی شناخته شده است باعث اهمیت آن گشته است. از سویی اهمیت عامل انسانی نیز در سازمان ها روز به روز بیشتر شده و از آنجاییکه فرهنگ به عنوان یکی از عناصر مهم در رفتار سازمانی و فردی می باشد، این امر نیز به نوبه خود موجب مهم تر شده بحث فرهنگ و مدیریت آن همزمان با افزایش اهمیت عنصر انسانی به عنوان منبعی مهم در سازمان گردیده است.

با وجود اهمیت بحث رضایتمندی از زندگی و مدیریت فرهنگی در وضعیت کنونی کشور که از طرفی با هجمه های فرهنگی مختلف روبرو بوده و از سویی در تلاش برای توسعه و بهبود وضعیت اجتماعی اقتصادی مردم جزء دغدغه های اصلی مسئولین و سازمان ها می باشد تا به حال تحقیق جامعی در حوزه بررسی نقش مدیریت فرهنگی در رضایت از زندگی افراد صورت نگرفته است از سویی رضایتمندی و رضایت از زندگی نیز امروزه در مباحث روانشناختی و رفتار سازمانی اهمیت خود را نشان داده است. چراکه به گفته روانشناسان و محققین این عرصه رضایتمندی از زندگی بر سلامت روانی و جسمی افراد موثر بوده و زمانی که این مولفه در فرد تضعیف شود سلامت وی نیز به خطر می افتد و می توان عواقبی چون کاهش بهره وری فرد را از آن انتظار داشت. که این امر هم برای سازمان ها و هم جامعه دارای اهمیت بالایی است. این امر لزوم شناسایی عوامل مختلف تاثیر گذار بر رضایت از زندگی افراد را در سطح جامعه و سازمان بیش از پیش دارای اهمیت می سازد. در این تحقیق نیز تلاش داریم تا به بررسی یکی از عناصر مهم به نام مدیریت فرهنگی بر روی رضایتمندی از زندگی بپردازیم.

ادبیات تحقیق

اجتنابی و هیجان محور) و بازخوردهای مذهبی (اعتقاد به اصول دین، دوستی و بندگی خدا و عمل به مناسک مذهبی) و رضایت از زندگی را بررسی کرد. با یک انتخاب تصادفی ۱۲۰ نفر (۵۵ مرد با میانگین سنی ۳۰ سال و ۶۵ زن با میانگین سنی ۲۷ سال) از مردم شهر اصفهان به پرسشنامه های سلامت عمومی، مقابله با موقعیتهای تنیدگی زا،

کشاورز و مهرابی (۱۳۸۸) در تحقیقی با عنوان پیش بینی کننده های روانشناختی رضایت از زندگی بیان داشته است که این پژوهش رابطه بین سلامت روانی (نشانه های بدنی، اضطراب و بیخوابی، افسردگی و نارسانکش وری اجتماعی)، سبکهای مقابله با تنیدگی (مسئله محور،

این مقیاس (SWLS) همبستگی مثبت با فهرست شادکامی آکسفورد (OHI) و همبستگی منفی با فهرست افسردگی بک (BDI) نشان داد. بر اساس نتایج این پژوهش، مقیاس رضایت از زندگی (SWLS) یک مقیاس مفید در پژوهش های روان شناختی ایرانی است.

رعنایی کردشویی (۱۳۸۶) در تحقیقی با عنوان مدیریت فرهنگی سازمانی: طراحی مدلی بر مبنای چارچوب ارزشهای رقابتی بیان داشته است که این مقاله به دنبال آن است که نشان دهد مدیران چگونه می توانند با مدیریت مناسب فرهنگ سازمانی، اثر بخشی سازمانهای خود را در بلند مدت بهبود بخشند. برای این منظور با مروری بر مهمترین مطالعات و مدل های موجود در این حوزه، یک مدل فرآیندی برای مدیریت فرهنگ سازمانی پیشنهاد شده است. به منظور اجرا و پیاده سازی مدل مذکور، مدل مفهومی مشخصی طراحی شده که در آن سه عامل عمده یعنی عوامل شکل دهنده فرهنگ، ویژگیهای فرهنگ و پیامدها و نتایج فرهنگ به طور همزمان مورد توجه قرار گرفته است.

در این مدل برای شناخت فرهنگ موجود و مطلوب از چارچوب ارزشهای رقابتی استفاده شده است که چهار گونه فرهنگی را از هم متمایز می سازد. بر مبنای این مدل لازم است پس از تحلیل شکاف، برنامه های مناسبی برای ایجاد تغییرات فرهنگی در سازمان طراحی و اجرا شده و اثربخشی آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

وایرن و همکاران (۲۰۰۷) به بررسی رابطه ی رضایت از زندگی، تنهایی و سلامت عمومی پرداختند. نتایج تحقیق آنان نشان داد که رضایت از زندگی یا نگرش، تنهایی و افسردگی رابطه منفی و معنی داری داشت ولی با سلامت رابطه ای مثبت و معنی دار دارد (Viren, et al. ۲۰۰۷). (۱۹۹۸) تحقیقی در مورد رضایت از زندگی و توسعه دارد، نتایجی که او از اطلاعات مربوط به رضایت از زندگی می گیرد را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

رضایت از زندگی و خوشبختی با سطوح نسبتاً بالای توسعه اقتصادی متناسب است. در این میان امنیت اقتصادی باعث سطح بالای رضایت از زندگی می شود، از این رو باید انتظار داشته باشیم ملل مرفه سطوح نسبتاً بالاتر رضایت از زندگی را نسبت به ملل فقیر نشان دهند. همبستگی کلی بین تولید سرانه ناخالص ملی و رضایت از زندگی، ۶۷ درصد است.

چارچوب نظری

مدل اسکاربورو

اسکاربرو، در کتاب خود به نام منشاء تفاوت های فرهنگی و اثرات آنها در مدیریت، ضمن بررسی و تحلیل بنیاد و ریشه تفاوت های فرهنگی در آمریکا، الزامات عملی تفاوت های فرهنگی در آن کشور را نخست از نقطه نظر اختلافات عمده در ارزش ها، که در فرهنگ آنجا مسلط شده اند و سپس چگونگی مدیریت ویژه در جهتی که ممکن است منجر به بروزسازی و تغییر فرهنگی با هدف نهایی همگرایی و اشتراک سازی فرهنگی شود، مورد بررسی قرار داده است.

وی شش عامل را به عنوان الزامات مدیریت فرهنگی آمریکا - که برخی از آنها برگرفته از تحقیق هافستده^۱ در سال های (۱۹۸۰-۱۹۹۳) در مورد شناخت ویژگی های فرهنگ ملی می باشد معرفی کرده و شناخت و توجه به آنها را در برنامه ریزی و مدیریت فرهنگی مورد تأکید قرار داده است (Scarborough, ۱۹۹۸: ۲۵۵-۲۶۵).

بازخوردهای مذهبی و مقیاس رضایت از زندگی پاسخ دادند. نتایج نشان دادند که رضایت از زندگی (الف) همبستگی منفی معنادار با نشانه های بدنی، اضطراب و بیخوابی و سبک مقابله هیجان محور و (ب) همبستگی مثبت معنادار با باور به اصول دین، انجام مناسک مذهبی، دوستی و بندگی خدا و سبک مقابله مسئله محور داشت. تحلیل رگرسیون گام به گام نشان داد که ۴۵ درصد از واریانس رضایت از زندگی را نشانه های افسردگی (۲۵ درصد)، دوستی و بندگی خدا (۸ درصد)، سبک مقابله هیجان محور (۷ درصد)، مقابله اجتنابی (۳ درصد) و نارساکنش وری اجتماعی (۲ درصد) تبیین می کنند. نقش سلامت روانی، سبکهای مقابله و بازخوردهای مذهبی در رضایت از زندگی بحث شد.

واحدی و اسکندری (۱۳۸۹) در تحقیقی با عنوان اعتبارسنجی و تحلیل عاملی تاییدی چند گروهی مقیاس رضایت از زندگی در بین دانشجویان پرستاری و مامایی مقیاس رضایت از زندگی یکی از رایج ترین مقیاس های اندازه گیری شادمانی ذهنی است. هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی ویژگی های روان سنجی پرسشنامه تجدید نظر شده مقیاس رضایت از زندگی در بین دانشجویان پرستاری و مامایی بود.

روش: روش این پژوهش از نوع توصیفی - مقطعی است. نمونه تحقیق را ۳۷۰ نفر از دانشجویان کارشناسی دختر و پسر مشغول به تحصیل در دانشگاه علوم پزشکی تبریز تشکیل می دهند که به روش نمونه گیری تصادفی خوشه ای انتخاب شدند. در این تحقیق برای مطالعه عوامل پرسشنامه جهت روایی سازه از روش تحلیل عاملی تاییدی استفاده شد. یافته ها: نتایج تحلیل عاملی تاییدی برازش قابل قبولی برای ساختار عاملی یک بعدی پیشنهاد نمود. اما شاخص های اصلاحی، اصلاح ساختار عاملی مدل را مطرح نمود. از این رو، مدل اندازه گیری دو عاملی مورد آزمون قرار گرفت. مدل اندازه گیری دو عاملی نسبت به مدل تک بعدی از برازش خوبی برخوردار بود. افزون بر این، نتایج تحلیل عاملی تاییدی چند گروهی نشان داد که SWLS در مدل های محدود و نامحدود در بین گروه ها یکنواخت است. نتایج ضرایب آلفای کرونباخ (۰.۸۵) نیز نشان داد که SWLS از پایایی قابل قبولی برخوردار است. روایی هم زمان مقیاس از طریق همبستگی مقیاس رضایت از زندگی با پرسشنامه کیفیت زندگی سازمان جهانی بهداشت (WHOQOL-BREF) بررسی شد و بین SWLS و چهار زیر مقیاس WHOQOL-BREF (سلامت روانی، سلامت جسمانی، روابط اجتماعی و سلامت محیط) به ترتیب ۰.۴۹، ۰.۴۶، ۰.۵۶ و ۰.۴۶ همبستگی معناداری وجود دارد. همچنین در این مطالعه مشخص شد میزان رضایت از زندگی در بین دانشجویان دختر بیش از دانشجویان پسر می باشد.

بیانی و همکاران (۱۳۸۶)، در تحقیقی با عنوان اعتبار و روایی مقیاس رضایت از زندگی (SWLS) بیان داشته است که هدف مطالعه حاضر بررسی اعتبار و روایی مقیاس رضایت از زندگی SWLS بود. بدین منظور ۱۰۹ دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر این مقیاس را تکمیل کردند.

اعتبار مقیاس رضایت از زندگی (SWLS) با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰.۸۳ و با روش بازآزمایی ۰.۶۹ به دست آمد. روایی سازه مقیاس رضایت از زندگی از طریق روایی همگرا با استفاده از فهرست شادکامی آکسفورد و فهرست افسردگی برآورد شد.

۱ - یکی از اولین و مهم ترین مطالعاتی که در مورد شناسایی ویژگی های فرهنگ های ملی انجام گرفته، نظریه ای است که توسط گیر هافستد، محقق هلندی، ارائه شده است. وی برای بررسی و مطالعه تأثیر فرهنگ را ملی بر روی رفتار فرد، پارادایمی مطرح کرد و ارزش ها و باورهای ۱۱۶۰۰۰ نفر از کارکنان IBM را از چهل ملیت در سراسر جهان مورد بررسی قرار داد. متقابلاً این تحقیق را در ده کشور دیگر تکرار کرد. هافستد نوعی طبقه بندی از چهار بعد فرهنگ ملی (فاصله قدرت، ابهام گریزی، فردگرایی و مردنمایی) ارائه کرد تا بر مبنای آن جوامع را طبقه بندی کند.



■ هافستد کشورها را براساس چهار بعد مذکور طبقه بندی نمود :

سازمان های کشورهایی که فاصله قدرت در آنها زیاد است، معمولاً سطوح سازمانی یا سلسله مراتب بیشتری دارند (سطوح عمودی)، تعداد پرسنل سرپرست بیشتر و در نتیجه حیطه کنترل نیز بیشتر و تنگ تر است. شکل تصمیم گیری متمرکز، همچنین موفقیت و قدرت عامل ایجاد انگیزش هستند. و رهبران و مقامات سازمان مورد احترامند و از آنها اطاعت می کنند. در کشور هایی که میزان احتیاط یا تردیدگریزی بالاست، سازمان ها مقررات رسمی بیشتری دارند که در قالب انبوهی از رویه ها و قوانین، مستند شده اند. مدیران معمولاً از پذیرش ریسک و خطر خودداری می کنند و ثبات و امنیت عامل ایجاد انگیزش هستند و نقش مدیران در برنامه ریزی، سازماندهی، هماهنگی و کنترل خلاصه می شود.

در کشور هایی که روحیه گروه گرایی بالا است، تصمیم گیری گروهی به تصمیم گیری فردی اولویت دارد. اتفاق نظر و همکاری از ارزش و جایگاه بالا تری نسبت به اقدامات فردی برخوردار است، احساس تعهد و تعلق عامل ایجاد انگیزه در این سازمان ها می باشد. نقش رهبران در تسهیل تلاش های گروهی و ایجاد انسجام میان اعضای گروه، برای فراهم آوردن و بالا بردن جو حمایت گرا و خلق بستر لازم برای فعالیت های گروهی یا در واقع خلق فرهنگ گروهی، معنای می شود. در کشور هایی که میزان مردسالاری بالاست، مدیران بیشتر برای انجام وظایف و رسیدن به اهداف تعیین شده تلاش می کنند و پول عامل انگیزش است. اما در کشورهایی که روحیه زن سالاری بالاتر است، مدیر مجموعه باید رفاه کارکنان را تامین کند و برای مسئولیت اجتماعی ارزش قائل شود. (شنایدر و بارسو، ۱۳۸۲: ۱۳۳) هافستد بعد طبقه بندی کشورها براساس چهار بعد مذکور، آنها را براساس اهمیت دو بعد، با هم در یک صفحه مختصات چهار ربعی قرار داد و نوعی نقشه فرهنگی ایجاد کرد.

مدیریت فرهنگی از دیدگاه اسکار هو

اسکار هو، از اعضای دانشگاه چینی هنگ هونگ و دارای مسئولیت ها و سمت های مختلف در عرصه هنر و فرهنگ در این دانشگاه، ضمن ارائه دلایل مدیریت فرهنگی، اهداف این مدیریت را به شرح زیر مطرح می نماید (Ho, ۲۰۰۷: ۱-۱۳).

چرایی مدیریت فرهنگی

وی برای اهمیت و دلایل مدیریت فرهنگی به موارد زیر اشاره می کند:

توسعه و ارتقاء شناسایی اهمیت هنر و فرهنگ؛

افزایش سرمایه گذاری در صنایع فرهنگی و توریسم فرهنگی؛

پروژه های فرهنگی عمده و گسترش آنها؛

به دلیل سهل انگاری های قبلی، فقدان تخصص های لازم در زمینه های فرهنگی وجود دارد؛

مدیریت فرهنگی، خلاقیت سازمانی را به عنوان نیازهای مهارتی قرن ۲۱ پرورش می دهد.

الزامات مدیریت فرهنگی

کوچکی و بزرگی فاصله قدرت

منظور از فاصله قدرت، میزان پذیرش و قبول نابرابری های نهادها و سازمان های درون جامعه توسط افراد عادی (فاقد قدرت) است. در همه جوامع نابرابری وجود دارد. در جوامع با فاصله قدرت پایین، نبود تمرکز، سلسله مراتب سازمانی پایین، پذیرش زیردستان به عنوان مشاور، و در جوامع با فاصله قدرت بالا، تمرکز و سلسله مراتب بالا وجود دارد. بنابراین مقوله هایی مثل نابرابری، استقلال افراد، سلسله مراتب، قدرت، حقوق افراد و ارزیابی افراد در این مقوله قرار می گیرند.

ابهام گریزی قوی و دوری از اعتقاد به سرنوشت

ابهام (تردید) گریزی به میزان نگرانی اعضای یک فرهنگ یا جامعه از وضعیت و موقعیت ناشناخته و نامطمئن اشاره دارد که در آن احساس نگرانی و تهدید می کنند و سعی در اجتناب از آن دارند.

در این خصوص مسأله ای از قبیل: میزان پذیرش ابهام در زندگی، استرس، سخت کوشی، تعارض و رقابت، میزان تحمل انحراف، نمودهای ملی گرایی، تحمل خطر در زندگی، مطلق گرایی و نسبی گرایی نمود پیدا می کنند.

فردگرایی کمتر

در جوامع فردگرا، مردم به فکر خود و منافع خود هستند و خود را مستقل و بی نیاز از گروه می دانند. منافع فردی، مهم ترین و قوی ترین انگیزه است. در جوامع گروه گرا، هویت هر فرد بر اساس رابطه او با دیگران، عضویتش در یک گروه و تلاش او برای معاشرت و همکاری با دیگران تعیین و مشخص می شود. مقوله های مسئولیت افراد و خانواده، وجدان صمیمی و فردی، وابستگی عاطفی، کار، ابتکار و تعلق سازمانی، جایگاه عقیده شخصی و حریم زندگی خصوصی، تخصص، نظم، وظیفه و امنیت، دوستی و تصمیم های فردی و گروهی در این مشخصه قرار می گیرند.

زن سالاری

در این فرهنگ می توان به مقوله های نقش زنان، نقش های جنسی، تساوی زن و مرد، کیفیت عملکرد زندگی، اهمیت افراد، محیط، پول و اشیاء، اولویت کار و زندگی، وابستگی و استقلال، زیبایی کوچکی و بزرگی و غیره اشاره کرد.

مشارکت در تصمیم گیری و کار تیمی

فرهنگ گروهی و جمعی منجر به نظام مشارکتی خواهد شد و این حالت در شرایطی که فاصله قدرت زیادتر است، به مراتب کمتر می باشد. کار تیمی و مشارکت کارکنان در تصمیم گیری به مثابه ابزار راهبردی، سبب بهبود تمریناتی فعالیت های درون گروهی و بین گروهی می شود و فرایندهای تصمیم گیری و مشکل گشایی سازمان را بهبود می بخشد. در این نظام، مدیران و کارکنان بدون چالش به فعالیت پرداخته و هر دو گروه، ارتقاء دانش برای نیل به اهداف را ضروری تلقی می دانند.

مذاکره و ارتباطات

مشارکت، ابزاری برای توسعه روابط محسوب می شود. مذاکرات باید در جهتی باشد که برای طرفین سودآور بوده و بتواند همکاری و تعاون و نه رقابت و هم چسبی را ترغیب کند و به حداکثر برساند. در مذاکره با محتوا و اثربخشی بالا، نظریه بازی با مجموع صفر کاربرد نداشته و مهارت های مذاکره برای انجام ارتباط موفق و دستیابی به این تضمین، که توافق حاصل از مذاکره اهداف مورد نظر را تأمین می کند، ضروری است.

پرورش خلاقیت و مهارت بحرانی.

ارائه پیشنهادات بر اساس یافته های تحقیق :

با توجه به اهمیت پژوهش حاضر راهکارهای ارائه شده در این خصوص به سه دسته فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تقسیم شده و با توجه به دغدغه محقق به راهکارهای فرهنگی و اجتماعی پرداخته می شود و راهکارهای اقتصادی و دیگر مباحث به متخصصین امر در همان حوضه ها سپرده می شود.

ملی، مذهبی (میلاد پیامبر اکرم (ص) عید مبعث، عید قربان، رمضان، مناسبت های میلاد ائمه معصومین (ع) و مانند مناسبت ها).

- در تربیون های عمومی و از جمله در قالب آموزش های دینی به مردم حدود و ثغور شادی بهنجار و پسندیده را برای جوانان و نوجوانان و نیز خانواده ها باز تعریف کرد عبارتی کاری کرد تا آستانه تحمل عمومی نسبت به پذیرش نشاط پسندیده افزایش یابد، زیرا در بیشتر موارد تصور عمومی بر این است که دین مبین اسلام با شاد بودن ماینت دارد لذا به نظر می رسد علمای دین به بهترین وجه می توانند این تصور درست و یا نادرست را در اذهان عمومی مردم روشن سازند و احیاناً از کج فهمی ها و بدفهمی ها و بالاخره سوء تفسیرهای معمول در ارتباط با نگاه دین به مقوله شادی ممانعت بعمل بیاورند.

آرگایل، مایکل (۱۳۸۳): روانشناسی شادی، ترجمه مسعود گوهری انارکی، اصفهان، جهاد دانشگاهی.

ازکمپ، استوارت. روانشناسی اجتماعی کاربردی، ترجمه فرهاد ماهر، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۰

الوانی، سید مهدی. نظری برابری. مجموعه مقالات رفتار سازمانی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ اول، ۱۳۷۸

پناهی، احمد. (۱۳۸۸). عوامل نشاط و شادکامی در همسران. معرفت سال هجدهم، شماره ۱۴۷. اسفند ۱۳۸۸. ص ۲۸-۱۵.

خلیلی شورینی، سیاوش، روش های تحقیق در علوم انسانی، انتشارات یادواره کتاب، چاپ ششم، تهران،

رفعیپور، فرامرز. آنومی یا آشفتگی اجتماعی. تهران، سروش، ۱۳۷۸
ستوده، هدایتالله. آسیبشناسی اجتماعی و جامعهشناسی انحرافات، تهران، آوای نور، ۱۳۷۸
سرمد، زهره و دیگران، روش های تحقیق در علوم رفتاری، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۶.
سیفاله فضل الهی و دیگران، سنجش میزان و عوامل مؤثر بر شادی دانشجویان پردیس قم دانشگاه تهران، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۹، ص ۸۹-۱۰۸
علی پور، احمد و همکاران. (۱۳۷۹). شادکامی و عملکرد ایمنی بدن. روان شناسی، شماره ۱۵، ص ۳۵-۲۰.

گار، تدرابرت. چرا انسانها شورش میکنند؟، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷
کریمی، یوسف. روانشناسی اجتماعی، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۷۳
کلن، جیمز. بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
ممتاز، فریده. انحرافات اجتماعی، نظریه ها و دیدگاهها، تهران، انتشار، ۱۳۸۱
مازلو، آبراهام اچ. انگیزش و شخصیت. ترجمه احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۷

مارشال ربو، جان. انگیزش و هیجان. ترجمه سید محمدی، یحیی. (۱۳۸۱). تهران. ویرایش.

نبوی، بهروز، مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم اجتماعی، نشر فروردین، تهران، ۱۳۷۳.

اهداف مدیریت فرهنگی

توسعه جنبه های گسترده و انتقادی بر روی نظریه های مربوط به فرهنگ و مدیریت فرهنگی؛

تقویت توانایی ها در مدیریت و سیاست گذاری ها؛

مهارت های عملی و دانش کاری در راستای تخصص در مدیریت فرهنگی؛ آماده سازی برای یک حرکت سریع، تغییر همیشگی و مداوم و ارتقاء محیط فرهنگی جهانی؛

راهکارهای فرهنگی :

- اصولاً مردم ایران انسانهای شادی نیستند از اینرو تمام تلاش ها باید صرف شادکردن مردم و آموزش شیوه های شاد بودن در آحاد شهروندان شود. بعنوان مثال با ایجاد فضای با نشاط از طریق رسانه های جمعی مختلف از جمله رادیو و تلویزیون در قابل برنامه های طنز و شاد می توان شادی و نشاط را وارد زندگی کرده و از رهگذر آن کیفیت زندگی افراد را تغییر داد. همچنین نباید از بانشاط کردن برنامه های مفرح و شاد در مدارس و در سطح برنامه ها و محتوای دروس مدرسه غفلت کرد.

- باید ترتیبی در رسانه ها داده شود که از کوچکترین بهانه و فرصت برای ایجاد رضایت و نشاط در مردم استفاده شود مواردی چون : اعیاد

منابع و مأخذ:

بیانی، علی اصغر، محمد کوچکی عاشور و حسینه گودرزی (۱۳۸۶)، اعتبار و روایی مقیاس رضایت از زندگی (SWLS)، وانشناسی تحولی (روانشناسان ایرانی)، ص: ۲۶۵-۲۵۹.

توسلی، غلام عباس، (۱۳۸۱) بحران مدیریت فرهنگی. بازتاب اندیشه، ۳۱-۲۶.
حسین نژاد، حمید (۱۳۸۱) نقش فرهنگ سازمانی در تدوین برنامه های راهبردی سازمان توسعه مدیریت، ۴۹-۴۳.

خسروی، صدرا، حمیدطاهر نشاط دوست، حسین مولوی، و مهرداد کلانتری. (۱۳۹۰) اثربخشی آموزش الگوی ارتباطی خانواده کثرت گرا بر رضایت از زندگی زوجین. مجله پزشکی هرمزگان، ۴۸-۴۰.

خلج، مهرا، (۱۳۸۳) نقش فرهنگ در پیشبرد اهداف استراتژیک سازمان ها. توسعه مدیریت، ۲۴-۲۲.

رابینز، استفین، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسیان و سید محمد اعرابی، تهران موسسه مطالعات پژوهشهای... بازگانی، ج ۲، ص: ۴۷-۵۱

رعنائی کردشویی، حبیب اله (۱۳۸۶)، مدیریت فرهنگی سازمانی: طراحی مدلی بر مبنای چارچوب ارزشهای رقابتی، فصلنامه علوم مدیریت ایران، ص: ۹۴-۶۹

سیدمیرزایی، سیدمحمد، و آرش قهرمان (۱۳۸۸) بررسی پیش بینی کننده های اجتماعی رضایت از زندگی در بین دانشجویان نمونه مورد مطالعه: دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد. علوم اجتماعی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)، ۲۵-۱.

عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۷) مدیریت فرهنگی کشور. نامه پژوهش، ۱۴۴-۱۱۵.
کشاوری، امیر و محمد حسین مهرابی (۱۳۸۸)، پیش بینی کننده های روان شناختی رضایت از زندگی، روانشناسی... تحولی (روانشناسان ایرانی)، ص: ۱۶۸-۱۵۹.

لطیفی، فریبا (۱۳۶۹) ریسک و ریسک پذیری (گزارشی از یک تحقیق). تدبیر، ۲۲-۲۰.
واحدی، شهرام، و فاطمه اسکندری. (۱۳۸۹) اعتبار سنجی و تحلیل عاملی تاییدی چند گروهی مقیاس رضایت از زندگی در بین دانشجویان پرستاری و مامایی. پژوهشهای پرستاری، ۷۹-۶۸.

آذربایجانی، مسعود و همکاران (۱۳۸۲). روان شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی. قم، حوزه و دانشگاه.

منابع لاتین:

Allred, K.D., & Smith, T.W. (۱۹۸۹). The hardly personality: Cognitive and physiologica responses to evaluative threat. Journal of Personality and Social Psychology, ۵۶, ۲۶۶-۲۵۷.

Andrews, F.M (۱۹۸۹). Social indicators of Well-being. New York; Plenum.

Apinwall, L., Richter, L. and Hoffman, R (۲۰۰۱). Understanding how optimism works: an examination of optimism, adaptive moderation of belief and behavior. In E. Chang Optimism

and Pessimism: Implication for Theory, Research and Practice (pp. ۲۱۷-۲۸). Washington, DC: APA

Argyle, M. (۲۰۰۱). "Personality, Self-Esteem and Demographic Predictions of Happiness and Depression", the Journal of Personality & Social Psychology, ۳۲ (۸), P. ۹۱۲-۹۲۰.

Cantor, N., & Sanderson, C.A. (۱۹۹۹). Life task satisfaction and well-being. In D. Kahneman, E. Diener, & N. Schwarz (Eds). Understanding Quality of life. Russell sage, pp. ۲۳۰-۲۴۳.



و مطالعات فرهنگی، شکاف نسلی رادر حوزه ارزش ها، نگرش ها، دین، ازدواج و... مورد بررسی قرار داده اند،

تحقیقات نشان دادند، شاخص های میزان نفوذ قدرت اجتماعی در کنار ویژگی های فردی مثل سن، جنسیت، سطح درآمد، نوع شغل، سطح تحصیلات (پهلوان، ۱۳۸۶)، ارزشهای مادی و غیر مادی، سرمایه اجتماعی، سبک زندگی، میزان استفاده از فن آوری اطلاعات و ارتباطات، تجددگرایی، بیگانگی اجتماعی و فاصله اجتماعی (شیرین بیان، ۱۳۹۰)، میزان اوقات فراغت و مهاجرت (عابدینی، ۱۳۸۵) تاثیرگذار در شکاف نسلی می باشند.

خاشعی در پژوهش دیگر با عنوان بایسته های اجتماعی در سیاست گذاری رسانه های جمهوری اسلامی، شکاف های اجتماعی را مورد مطالعه قرار داده است و با تحلیل انواع شکاف های ساختاری، نگرشی و رفتاری نسل های مختلف در هر یک از مقولات سپهر فرهنگی و رسانه ای پرداخته است. گروه های سنی مختلف مصرف کننده گسترده ای هستند که بازار هدف محصولات فرهنگی و رسانه ای شرکت ها و بنگاه های رسانه ای را تشکیل می دهند. مصرف کالاهای فرهنگی و رسانه ای چنان نقش مهمی در سپهر فرهنگی و رسانه ای دارد که زندگی بدون آنها متصور نیست (پترسون، ۲۰۰۶، ۵۷). فناوری های نوین ارتباطی و اطلاعاتی از قبیل اینترنت، ماهواره، تلفن همراه و باز یه های رایانه ای، نه تنها ابزارهایی برای گسترش فرهنگ هستند بلکه خود به مصارف جدید تبدیل شده اند و به عنوان یک نشانه مصرف می شوند (گوگین، ۲۰۰۶، ۴۷). وی متذکر شد فناوری های نوین ارتباطی به ویژه اینترنت و تغییرات سریع در این فناوری ها و نحوه استفاده آن ها و میزان تغییر کارکرد آن ها سبب تفاوت یا شکاف بین نسل های مختلف شده است (خاشعی، ۱۳۹۰، ۱۳).

از مهمترین مطالعاتی که در سایر کشور های جهان انجام شده است، پژوهش مربوط به چان و گلدتراپ می باشد. در این مطالعات (چان و گلدتراپ، ۲۰۰۷) عواملی که بر مشارکت و مصرف فرهنگ تاثیرگذار هستند مورد بررسی قرار گرفته و به نظر می رسد تکنولوژی به همراه با سبک زندگی و عوامل دموگرافیک تغییر جهت مهمی را در فعالیت ها، رخدادها و محصولات سنتی زندگی مردم به وجود آورده اند. و این تغییرات بر میزان مصرف کالاهای فرهنگی تاثیر گذار هستند.

یکی دیگر از پژوهش های مشابه ای که در خصوص مصرف کالاهای فرهنگی انجام شده است پژوهش (دیلی، ۲۰۰۸) در خصوص فرهنگ خاص (خواندن ادبیات دیدن از موزه ها و شرکت در فعالیت های هنری) که به نظر می رسد نا همگونی فرهنگی در بین افراد تحصیل کرده براساس زمینه های خانوادگی تا حدودی با هم متفاوت می باشد.

یکی دیگر از پژوهش های مشابه ای که در خصوص مصرف کالاهای فرهنگی انجام شده است (تارو، ۲۰۰۵) در این پژوهش این نتیجه به دست می آید که سن نژاد و سطح تحصیلات شاخص های تعیین کننده ی ذائقه در مصرف موسیقی هستند.

با توجه به پیشینه مطالعات انجام شده در داخل و خارج کشور می توان بیان کرد مصرف کالاهای فرهنگی و رسانه ای شیوه های تفکر نسل کنونی را نیز دستخوش تغییر قرار داده است و تغییرات سریع در این فناوری ها و نحوه استفاده آن ها و میزان تغییر کارکرد آن ها سبب تفاوت یا شکاف

خارج از خانه، مسافرت با دوستان و خانواده، میل به روابط دوستی در کنار روابط خانوادگی، مشاغل جدید و بالا رفتن سواد با نسل پیر و یا میانسال فرق دارند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ۱۷۹).

اصطلاح تفاوت نسلی به معنای اختلافی طبیعی در باورها، ارزش ها و هنجارهای میان نسل ها شناخته می شود. این مفهوم بیش از هر چیز اشاره به جنبه های روان شناختی هر نسل دارد که همواره وجود دارد و در شکل عدم انطباق کامل جوانب رفتاری، اخلاقی، روانی و اجتماعی کنش های نسل جدید در مقابل نسل قبلی مشاهده می شود (اسپاک، ۲۵۹، ۱۳۶۴).

شکاف نسلی در فرهنگ آکسفورد، این مفهوم بعنوان اختلافی در نگرش یا رفتار جوانان و افراد سالمندتر تعریف شده که موجب عدم فهم متقابل آنان از یکدیگر می شود و فرهنگ و بستر نیز، آن را به عنوان اختلاف گسترده در خصلت ها و نگرش های میان نسل ها تعریف کرده است (معدفر، ۱۳۸۳، ۵۶).

بوردیو مسأله نسل، روابط نسلی و تضاد و تقابل میان نسل های مختلف در عرصه های اجتماعی، نظیر دانشگاه، سیاست، ادبیات، هنر و غیره را پی گیری و تحلیل نموده است. وی به تحلیل روابط و تعارضات نسلی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی می پردازد (توکل و قاضی نژاد، ۱۳۸۵، ۱۰۶).

اینکلهارت تحولات اقتصادی و اجتماعی جوامع را در قالب جهت گیری های ارزشی که به دنبال آن دگرگونی های فرهنگی است بر اساس تفاوت های بین نسلی توضیح می دهد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ۵۷). بر همین اساس، اینکلهارت در کار خود حضور مجموعه ای از تغییرات در سطح نظام را باعث تغییرات در سطح فردی و به همین ترتیب پیامدهایی برای نظام می داند. وی تغییرات در سطح سیستم را توسعه اقتصادی و فناوری، ارضای نیازهای طبیعی به نسبت وسیع تری از جمعیت، افزایش سطح تحصیلات، تجارب متفاوت گروه های سنی مثل فقدان جنگ و گسترش ارتباطات جمعی، نفوذ رسانه های جمعی و افزایش تحرک جغرافیایی می داند (اینکلهارت، ۱۱۵، ۱۳۷۳).

به اعتقاد بنگستون سه دیدگاه عمده در مورد شکاف نسل ها وجود دارد: ۱. کسانی که معتقد به شکاف عمیق هستند. ۲. برخی وجود شکاف عمیق نسلی را یک توهم و خیال می دانند که توسط وسایل ارتباط جمعی تحمیل شده است. ۳. برخی افراد نیز به پیوستگی و تفاضل گزینشی بین نسل ها معتقدند. (صالحی امیری، ۱۳۸۷، ۳۲۶)

در مورد شکاف نسلی مطالعات و پژوهش های قابل توجهی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشورهای مختلف جهان انجام شده است. برخی از محققان و پژوهشگران علوم اجتماعی

بین نسل های مختلف شده است .

شاخص مصرف کالاهای فرهنگی در این تحقیق با ۵ سؤال میزان مصرف و استفاده از کالا های هنری ، کالا و خدمات میراث فرهنگی و گردشگری ، رسانه های مکتوب ، رسانه های غیر مکتوب و استفاده از فضای فرهنگی که شامل ۳۲ گویه می باشد سنجیده شد. گویه ها شامل میزان استفاده از کتاب ، مجله و روزنامه ، تلویزیون ، سینما ، تئاتر ، موسیقی ، اینترنت ، کتابخانه و... بود. یافته های این تحقیق نشان داد که میانگین میزان مصرف کالاهای فرهنگی میان نسل جوان با نسل بزرگسال تفاوت معنی داری وجود دارد؛ بطوری که می توان گفت ، میانگین میزان مصرف کالاهای فرهنگی نسل جوان بیشتر از نسل بزرگسال است. ارزیابی نتایج نشان دادمیزان تفاوت و اختلاف در مصرف کالای فرهنگی بین دو نسل در شاخص های فاصله سنی ، تحصیلات ، وضعیت تاهل ، میزان مصرف کالای هنری و میزان مصرف فضای فرهنگی وجود دارد. از میان متغیرهای مستقل ، بیشترین تفاوت در بین دونسل درمیزان مصرف کالای هنری می باشد.

همانطور که در تحقیق نشان داده شده است سن و سطح تحصیلات شاخص های تعیین کننده ی ذائقه در مصرف کالاهای هنری هستند که در حوزه مصرف ، سلیقه های هنری و مصارف فرهنگی از اهمیتی ویژه برخوردارند ، زیرا کالاهای فرهنگی عناصری اساسی از نظام فرهنگ به شمار می روند و بنابراین ، به میزان فراوان می توانند تعیین کننده برخی جهت گیری های کلی فرهنگ و تغییرات فرهنگی رخ داده باشند. مسئله دیگر این است که رشد و گسترش فزاینده رسانه های همگانی ، دسترسی

به کالاهای فرهنگی و هنری را روز به روز آسان تر می سازد. امروزه افراد قادرند به کمک اینترنت به انواع موسیقی ، فیلم و آثار ادبی دسترسی داشته باشند. این مسئله خود باعث می شود که افراد مدت زمان بیشتری از اوقات فراغت خود را به این فعالیت ها اختصاص دهند.

از این رو شناسایی الگوهای مصرف در حوزه کالاهای فرهنگی و هنری و تفاوت های معنی دار این الگوها در میان اقشار و گروه های گوناگون اجتماعی راهی مناسب برای مطالعه و شناخت تغییرات اجتماعی و فرهنگی و پیش بینی احتمالی مسیر این تغییرات است. بر این اساس ، در میان افراد تقابل هایی شکل می گیرد که منجر به بروز تفاوت هایی در سلاقی و موضع گیری های آنها در حوزه های متفاوت ، از جمله در حوزه هنر و زیبایی شناسی ، می شود.

اصولاً این تفاوت نسلی در هر زمانی (به ویژه در شرایط بحرانی) خود را در نوع تفکرات ، رفتار ها ، پوشش ، تغذیه و جهت گیری ها و... نشان می دهد.

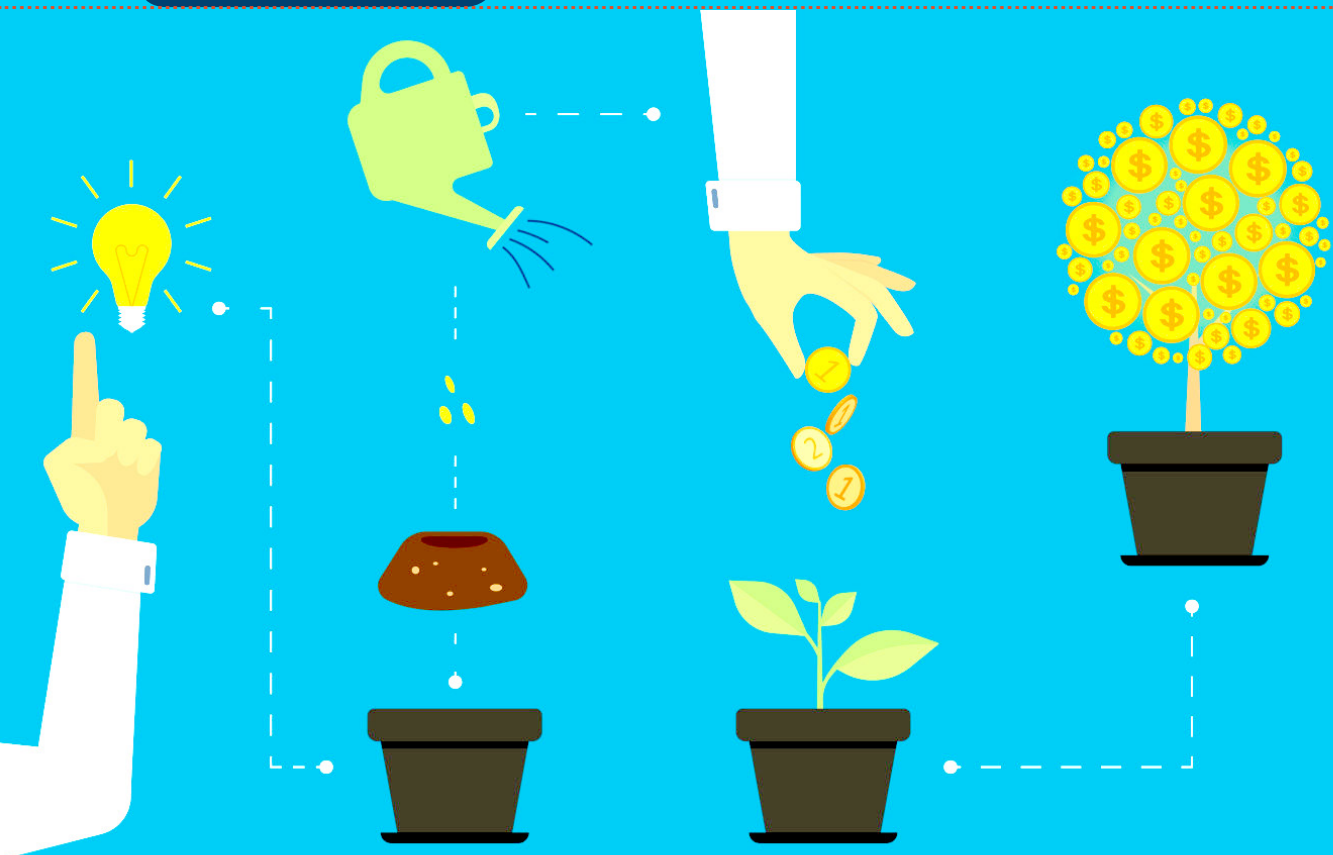
در یک جمع بندی کلی می توان گفت که امروزه با توجه به مصرف کالاهای فرهنگی جامعه دانشجویان با تفاوت نسلی روبرو شده است. همان طور که نتایج تحقیق حاضر نشان می دهد ، در خصوص مصرف کالای هنری و استفاده از فضای فرهنگی دو نسل جوان و بزرگسال با یکدیگر تفاوت دارند و این عدم توافق می تواند نمایانگر تغییر در سبک و شیوه زندگی و در نتیجه تغییر در ارزشهای اجتماعی و اعتقادی در نسل ها در آینده گردد. اما این تفاوت ها ، به گونه ای نیست که دو نسل بزرگسال و جوانان را در مقابل هم قرار دهد.

منابع و مأخذ:

۱. آزاد ارمکی ، تقی (۱۳۸۹). جامعه شناسی ایران: جامعه شناسی مناسبات بین نسلی . تهران: نشر علم.
۲. اینگلهارت: رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: انتشارات کویر.
۳. الیاسی ، مجید و همکاران (۱۳۹۰). طرح پژوهشی بررسی عوامل مؤثر بر مصرف کالاهای فرهنگی در بین جوانان. فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم شماره دوم .
۴. بوردیو ، پیر (۱۳۸۰). نظریه کنش. ترجمه مرتضی مردیپا. تهران: انتشارات نقش و نگار.
۵. بلاش ، فرهاد (۱۳۸۷). بررسی تاثیر بکارگیری فن آوری اطلاعات و ارتباطات بر شکاف نگرش اخلاقی بین نسلی. پایان نامه کارشناسی ارشد آموزش بزرگسالان، دانشگاه شهید بهشتی.
۶. پهلوان ، منوچهر (۱۳۸۶). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر تغییر ارزش های جوانان، با تاکید بر مطالعه نسل ها در مازندران. رساله دکتری جامعه شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات .
۷. تراسبی ، دیوید (۱۳۸۹). اقتصاد و فرهنگ . ترجمه کاظم فرهادی، چاپ چهارم، نشر نی
۸. تاجیک ، محمد رضا (۱۳۸۳). دهه سوم: تخمینها و تدبیرها. جلد اول، مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری.
۹. محمد و مریم قاضی نژاد (۱۳۸۵). شکاف نسلی در رویکرد های کلان جامعه

منابع لاتین:

18. Bourdieu, Pierre. (1993). Acts of Resistance: Against the New Myths of our Time. Cambridge: Polity Press.
19. Bengtson, vernl. And jenifer (1986), Attitudes similarity in Three- generation families, American sociological review, vol. 51. (685-698).
20. Determinants of Generation Gap among Parents and ... - EuroJournals
EuroJournals Publishing, Inc. 2010 <http://www.eurojournals.com/finance.htm>.
21. Goggin, Gerhard (2006), Cell Phone Culture: Mobile Technology in Everyday Life, London : Routledge.
22. Paterson, Mark (2006). Consumption and Everyday Life, London : Rutledge.
23. Weller, Susie. (2007). Teenagers Citizenship. London: Rutledge.



سرمایه نمادین

آلهه نیک اختر

یکی از گرانمایه ترین سرمایه های امروز، سرمایه نمادین است و اهمیت بسیاری در جوامع دارد. زیرا با تخریب سرمایه های نمادین، سایر سرمایه ها را از دست خواهیم داد. سرمایه نمادین جذب کننده برای سایر سرمایه ها با ویژگی بازتولید است. بدین منظور برای رسیدن به توسعه باید در جهت حفظ، ارتقاء، مانایی و تولید سرمایه نمادین کوشید.

متأسفانه در جوامع امروزی گاهی یک سرمایه نمادین به سرعت ساخته می شود و به سرعت نیز تخریب می گردد، تخریبی که دلایل بسیاری می تواند داشته باشد. اما عدم ارتقاء سرمایه نمادین و یا حفظ و توسعه آن می تواند بسیار نگران کننده باشد و باید به دنبال ارائه راهکارهای کلان و خرد بود.

سرمایه نمادین بر اساس تعریفی که در کتاب تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی اثر ناصر فکوهی آمده است به معنی مجموعه ابزارهای نمادین، پرستیژ، حیثیت، احترام و قابلیت های فردی در رفتارها (کلام و کالبد) که فرد در اختیار دارد، است. سرمایه نمادین جزئی از سرمایه فرهنگی است و به معنای توانایی مشروعیت دادن، تعریف کردن و ارزش گذاردن است. در واقع می توان عنوان کرد که سرمایه نمادین به هرگونه دارایی اطلاق می شود (اعم از طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) که این دارایی به وسیله آن دسته از اعضای اجتماع درک شود که مقولات فاهمه آنان چنان است که آنان را قادر می سازد که این دارایی را بشناسند. (یعنی برای آن ارزش قائل شوند) به عبارتی دیگر سرمایه نمادین شکلی است که هر یک از سرمایه ها به خود می گیرند که از رهگذر مقولات فاهمه ای درک می شود که محصول ذهنی شدن تقسیم بندی ها و تضادهایی است که در ساختار توزیع آن سرمایه وارد شده است. یک مهارت در یک فرد به عنوان یک سرمایه فرهنگی محسوب می شود ولی جایی که آن مهارت بروز شود که از جانب دیگران به صورت ناب، تقلیدی و یا محکم دریافت گردد، آن گاه این مهارت یا سرمایه فرهنگی دارای نوعی اوتوریته و اعتبار ناب شده و "سرمایه نمادین" خوانده می شود. دولت نیز به دلیل آنکه ابزارهای تحمیل و اصول ماندگار نگرش و تقسیم بندی را که مطابق

ساختارهای او باشد در اختیار دارد عالی ترین جایگاه برای جمع آوری و اعمال قدرت نمادین است.

سرمایه نمادین به طور کلی در ۵ نوع وجود دارد:

(۱) سرمایه نمادین فیزیکی: به دارایی های مشهود و ملموس سازمان از قبیل زمین، ساختمان اداری، اثاثیه و ملزومات اداری، ماشین آلات، وجوه نقدی و ... سرمایه فیزیکی گفته می شود و هنگامی که این سرمایه در میان مردم از احترام و منزلت بالایی برخوردار می باشد سرمایه نمادین فیزیکی برشمرده می شود مثل برج آزادی در تهران، سی وسه پل در اصفهان، پاسارگاد کوروش، برج ایفل در فرانسه و...

(۲) سرمایه نمادین انسانی: سرمایه انسانی را در زمان، تجربه، هدف و توانایی های یکی از افراد خانوار که می تواند در فرایند تولید نقش داشته باشد، معرفی می کند. از مصداق های سرمایه نمادین انسانی به نام مولوی یا فرشچیان اشاره کرد که وقتی نام آن ها می آید برای ما احساس احترام می آورد. اینها ابتدا سرمایه های انسانی برای کشور ما محسوب می شوند از یک مرزی به بعد، دیگر سرمایه نمادین ما شده اند.

(۳) سرمایه نمادین اجتماعی: سرمایه نمادین اجتماعی، آن دسته از سرمایه اجتماعی محسوب می شود که در میان مردم از احترام و منزلت بالایی برخوردار می باشد و به عنوان نماد از سوی جامعه محسوب می شود (مانند عضویت و همکاری و مشارکت و ارتباط با اشخاص و گروه هایی که مردم آن را به عنوان نماد به شمار می آورند و برای فرد منزلت و احترام به همراه دارد)

(۴) سرمایه نمادین اقتصادی: سرمایه نمادین اقتصادی، آن دسته از سرمایه اقتصادی می باشد که به عنوان نماد توسط جامعه پذیرفته شده است و دارنده آن، از طرف مردم صاحب احترام و منزلت می باشد. مثل فرش ایرانی

(۵) سرمایه نمادین فرهنگی: سرمایه ی فرهنگی نمادین، چیزی است که فرد، با داشتن آن، در چشم مردم مورد ستایش و احترام است. لازم به ذکر است که یک نماد تنها شامل یکی از موارد نمیشود گاهی مثل شاهنامه هم فیزیکی و هم اقتصادی و هم انسانی و هم فرهنگی و اجتماعی است و همه موارد را شامل می شود

سرمایه نمادین در هر ۵ نوع آن در ایران با موقعیت معقول و خوبی مواجه نیست و به دلایل مختلفی سرمایه های نمادین در خطر تخریب هستند. امروز اگر برای احیا و ارتقاء آن کاری نکنیم از هویتمان چیزی برجای نخواهد ماند و از آنجا که سرمایه نمادین جذب کننده سایر سرمایه ها می باشد پس به آن ها هم لطمه جدی خواهد زد. در تهران سرمایه های نمادین شهری به دلیل ساخت و سازهای نادرست، عدم بازسازی، عدم مدیریت صحیح، وندال های فرهنگی و... در حال از بین رفتن است.

در کتاب فرهنگ و مدیریت سازمان های فرهنگی نوشته شده است که هم اکنون سازمان های متعدد در کشور به امور فرهنگی اشتغال دارند و کم و بیش تأثیرات مثبت و منفی بر فرهنگ جامعه می گذارند با توجه به نقش موثر و راهبردی مدیران این سازمان ها در جهت دهی طراحی و اجرای برنامه ها لزوم انتخاب مدیران شایسته، توانا و متناسب با وظایف محوله آشکار می شود. تأکید در خصوص اهتمام به ارتقای فرهنگ جامعه و داشتن دغدغه در مورد اوضاع و کیفیت فرهنگی آن ناشی از تأثیرات تعیین کننده مسائل فرهنگی در حال و آینده جامعه است.

سرمایه نمادین در هر جایی که به وجود آید، بقیه سرمایه ها را مثل آهن ربا به خود جذب می کند. اصلاً مهم نیست که این سرمایه های نمادین واقعا ارزشمند هستند یا نه، بلکه مهم این است که سرمایه نمادین هستند؛ به عنوان مثال، دویی با ساختن برج العربیه به عنوان یک جاذبه بزرگ توریستی سرمایه های اقتصادی خود را به سرمایه نمادین تبدیل کرده است. این گونه کارها باعث می شود که سرمایه های اقتصادی و انسانی دیگر هم از دور دنیا به دویی بیایند و حتی بعداً دانشگاه های معتبر در آنجا ساخته شود و استادان و اقشار مختلف دیگر نیز به آنجا جذب شوند. اصولاً ساخت خود جزیره نخل، به عنوان دومین سازه ساخت بشر که از کره ماه نیز قابل رویت است، به معنی تبدیل سرمایه های اقتصادی به یک سرمایه نمادین است. مثلاً در کشور سنگاپور یک پاسگاه پلیس روی تپه ای را که ۱۵۰ سال پیش در جنگ با انگلیسی ها با یک گلوله توپ آسیب دیده است را سرمایه نمادین کرده اند و هزاران توریست را به آنجا جلب کرده اند. لازم به ذکر است که از پیامدهای تخریب سرمایه نمادین می توان به کاهش توریسم اشاره نمود و عدم فقدان اطلاعات و پیگیری در چشم انداز دولت و نهادها و سازمان های فرهنگی در باب سرمایه نمادین می تواند باعث تخریب سرمایه نمادین گردد.

سرمایه نمادین در سراسر جامعه موجود است و در صورت عدم ارائه راهکارهای ارتقا و توسعه آن از بین خواهند رفت. از جایگاه سرمایه نمادین یک کشور و یک ملت است که می توان جایگاه آن کشور یا ملت را در جامعه جهانی دریافت. بدون توسعه این سرمایه ها و پاسداری از آنها سرمایه نمادین نخواهیم داشت و فقدان سرمایه نمادین یعنی فقدان "پرستیژ" در عرصه های مختلف بین المللی. سرمایه نمادین، خود تولید سرمایه می نماید یعنی از وجودش اعتماد و متعاقب آن اعتماد، توسعه سرمایه های دیگر را شاهد خواهیم بود و از عدمش، ضعف و سستی یک کشور و ملت هویدا می گردد.

می توان نتیجه گرفت که افزایش و بهبود مدیریت فرهنگی شهری در ارتقای سرمایه نمادین در تمامی ابعاد آن موثر است و می توان با ایجاد و بهبود بسترهای مدیریت فرهنگی شهری جلوی تخریب سرمایه های نمادین را گرفت.

سرمایه ی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، فیزیکی و انسانی ممکن است در زمان گذشته، نماد محسوب شده باشند، ولی در زمان حال، نمادین نباشند و افراد به داشتن آنها به عنوان پرستیژ و افتخار، نگاه نکنند و بالعکس؛ یعنی ممکن است در گذشته نماد نبوده اند؛ ولی در زمان حال، نماد محسوب می شوند» (همان). از طرفی دیگر «ممکن است در یک زمان، در مکانهای مختلف، سرمایه های نمادین مختلفی وجود داشته باشد. امروزه با وجود دستگاه ها و سیستم های ارتباط جمعی و نزدیک شدن سلیقه ها و خواسته های جهانی به یکدیگر؛ می توان گفت تقریباً سرمایه ی نمادین در سراسر جهان به هم نزدیک هست؛ هر چند ممکن است که در برخی از مکانها چیزی، نماد محسوب شود که در جایی دیگر نماد نباشد»

از آنجا که هدف گذاری و برنامه ریزی، ضرورت محسوب می شوند این دو بدون شناخت وضعیت موجود (که مبتنی بر گذشته است) امکان پذیر نمی باشد. مدیریت فرهنگی با اتکا به ارزش های جامعه بایستی در پی اعتلای فرهنگ باشد و شرایطش را فراهم نماید که اهداف مطلوب فرهنگی تأثیر قابل توجهی بر دیگر فعالیتها خواهد داشت.

مدیریت فرهنگی در مسجد

داود پاک نیت

مقدمه:

مهمترین تجسم بیرونی تمام ادیان پرستشگاه ها و عبادتگاه ها است. در اسلام نیز آشکارترین و شکوهمندترین تجسم بیرونی بینش اسلامی «مسجد» است. نخستین مسجد در اواخر قرن ششم میلادی پس از هجرت پیامبر گرامی اسلام (ص) از مکه به مدینه در این شهر بنا شد. در آن هنگام، نیاز به مکانی بود که در آن پیامبر و پیروانش بتوانند گردهم آیند و در کنار دعا و عبادت به موضوعات اساسی جامعه مسلمانان نیز بپردازند. به این ترتیب مسجد تبدیل به کانونی شد که به سازمان زندگی مسلمانان می پرداخت. پیامبر اسلام (ص) در مسجد به هدایت و راهنمایی امور مختلف زندگی مردم در زمینه های تربیتی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی و مذهبی می پرداختند. از همان آغاز مسجد علاوه بر این که به عنوان جایگاه اصلی اجتماع مؤمنین برای ادای فرایض دینی استفاده می شد، کانون فعالیت های اساسی نهضت جهانی اسلام نیز به شمار می رفت و در واقع پایه های اساسی حکومت اسلامی در این مکان بنیان گذاشته شد. پس از درگذشت نبی مکرم اسلام (ص) و رشد و گسترش این دین در سده های نخستین هجری، مساجد نقش پر اهمیت خود را همچنان حفظ کرده بودند. بنا به سفارش های پیامبر (ص) مسلمانان در ساختن مسجد مشتاقانه کوشا بودند. رهنمودهای رهبران اسلام درخصوص ساختن، نگهداری کردن، دایر نگهداشتن، پاکیزه و خوشبو نگهداشتن مسجد و رفتن به آن، چنان اعتقادی در دل مسلمانان نهاده بود که از همان صدر اسلام در تمام سرزمین های اسلامی به ساختن مسجد به عنوان یک عمل با اجر عبادی که مورد رضایت پروردگار است، توجه می شد. در این هنگام مسجد، تنها فضایی ویژه عبادت نبود، بلکه در کنار جلسات وعظ و ارشاد مسلمانان، حلقه ها و مجلس های درس و بحث نیز در آن بر پا بود. حتی پس از اواخر سده سوم و اوائل سده چهارم هجری که فضای مدرسه بصورتی جدا و متمایز از مسجد پدید آمد، همواره در تعدادی از مساجد تدریس علوم مذهبی حتی روزگار کنونی ادامه داشت.



کارکردهای مسجد:

نهاد مذهب از عناصر گوناگونی تشکیل شده است که از جمله مهمترین آنها، مکان تجمع پیروان است. در دین اسلام این مکان مقدس، مسجد است. در طول زندگی اجتماعی مسلمانان، مسجد کارکردهای متعددی را بر عهده داشته که بطور خلاصه مهمترین آنها به قرار زیر است:

الف - کارکرد اجتماعی مسجد:

مسجد فقط جایگاه عبادت یا معبد ساده ای نیست. مسجد به عنوان بیت خدا مکانی است روحانی و والا و فقه اسلامی احکام ویژه ای را برای ورود و خروج، طهارت، خرید و فروش مکان و لوازم، نظافت و تزئینات آن دقیقاً تعیین کرده است. مسجد جایگاه ارشاد و تبلیغ مسائل اسلامی است. پیامبر اکرم (ص) بخش اعظم ارشادات خود را در مسجد افافه می فرمودند و این رویه بعدها نیز توسط خلفا ادامه داشت، مسلمانان آموزش دینی خود را در مسجد فرا می گرفتند و درصورت رویارویی با مشکلات در فهم امور دینی به مسجد مراجعه می نمودند.

ب - کارکرد سیاسی مسجد:

در بینش اسلامی دین از سیاست جدا و تفکیک پذیر نیست. کانون رهبری مذهبی و سیاسی

در گذشته، رسانه های همگانی برای پیام رسانی موجود نبودند. اما مسجد که محل تجمع مردم به شمار می رفت، در کنار کارکردهایی که شرحشان گذشت، کارکرد انتقال اخبار را نیز برعهده داشت.

و - کارکرد آموزشی مسجد:

پیامبر اسلام (ص) تأکید بسیاری بر آموختن و کسب علم داشت. در زمان حیات ایشان مسجد بیشتر محل آموزش قرآن، احکام و اخلاق بود. پس از پیامبر (ص)، مساجد به طور عمده، محل آموزش قرآن، احادیث و آموزش زبان عربی گردید. از آن جایی که دانش اندوزی فریضه همگانی به شمار می آمد، نه تنها مساجد مهم به عنوان مدرسه استفاده می شد بلکه تمام مساجد خرد و بزرگ نیز به این کار می آمد. بدین ترتیب در سده های اولیه اسلامی، مسجد پایگاه مهم آموزش و سوادآموزی بود. در پیوند با همین نقش آموزش به تدریج، مساجد عمده دارای کتابخانه های عظیم و ذیقیمتی گشت که مورد استفاده دانش پژوهان، طلاب و محققین بود. به روشنی درمی یابیم که مسجد پیشینه درخشان تاریخی در زندگی اجتماعی مسلمانان داشته و بسیاری از امور اساسی در مسجد حل و فصل می شده است.

پیامبر اسلام (ص) در مسجد قرار داشت و مساجد در سرزمین های اسلامی تا سالیان دراز این نقش را برعهده داشتند. برای نمونه، در برخی از شهرهای ایران مانند اصفهان، تهران، قزوین و مشهد مساجد جامع و مهم به گونه ای با ارگ حکومتی پیوند نزدیکی داشتند.

ج - کارکرد قضائی مسجد:

در زمان پیامبر (ص) بسیاری از مسائل حقوقی مردم از سوی ایشان رسیدگی می شد. در دوره خلفای راشدین نیز این شیوه همچنان معمول بود، چنانکه در گوشه ای از مسجد کوفه در جایی به نام «دکه القضاء» حضرت علی (ع) برای رسیدگی به کارهای حقوقی و قضائی مردم بر محکمه قضاوت می نشست.

د - کارکرد اداری مسجد:

رسیدگی به اموری مانند کار و بازار و کوی و برزن و خرید و فروش و منع از تقلبات کسبه و اصناف پرداخته می شد و امروزه این امور در ردیف وظایف شهرداری و نیروهای انتظامی است، که قبلاً در مسجد انجام می شد. محتسب در مسجد به انجام این امور می پرداخت.

هـ - کارکرد پیام رسانی مسجد:



وجود ندارد. و همانگونه که تحقیق میدانی نشان داد در بسیاری از مساجد تمایل چندانی برای افزودن کارکرد های جدید به کارکردهای سنتی نیست. مساجد از دیرباز اماکنی بوده اند که از سوی مردم و بیشتر به طور خودجوش و بنابر انگیزه های معنوی احداث می شده اند. بنابر این باید از برخورد اداری صرف با آنها پرهیز کرد و اجازه داد که متولیان و حامیان مساجد خود به ضرورت فعالیت های فرهنگی مسجد پی برند.

۲ - محلی بودن مسجد:

بیشتر مساجد پیوندی اساسی با ساخت و بافت محله خود دارند. محل در اینجا به معنای محله شهری است. باتوجه به این ویژگی مشخص می شود که مساجد واحدهای مشابه و یکسان نیستند. برای نمونه، خانه های فرهنگ محله که از سوی شهرداری در محلات مختلف ساخته می شوند. از نظر اداری تقریباً مشابه یکدیگر و از کارکنان اداری با خصوصیات تعریف شده و رسمی بهره می گیرند. اما مساجد محلات مختلف شهر با یکدیگر تفاوت زیادی دارند و حتی در یک محله انواع مختلفی از مساجد وجود دارد.

۳ - جذابیت ها و امکانات مسجد:

عامل مهم دیگر، توجه به جذابیت های مسجد است. تردیدی نیست که قانون توجه مشارکت فرهنگی معطوف به جوانان است و اینان کشتی شگفت انگیز به زیبایی و جذابیت دارند. گاه یک خاطره، گلگشتی در صحرا، تصویر درختی تنومند و جریان نهری یا جوی آبی همیشه در ذهن انسان می ماند. هر سبزه و درخت و آب همان خاطره را در ذهن او تداعی می کند و شمیم عطری در کوچه باغ دل او می پیچد. اگر مسجد در ذهن جوان مثل آن خاطره سبز روشن و پر صفا و معطر باشد، بدیهی است که فطرت خداجوی جوان او را به سوی مسجد می کشاند. مسجد لنگر طمأنینه خاطر او می شود، مسجد دیگر یک خانه معمولی در شهر و محله نیست، قانون جذبه ای است که به اندیشه و زندگی جوان معنا می دهد. اگر مسجد توانست با فطرت الهی جوان نسبت مستقیمی پیدا کند، جوان جذب مسجد می شود. مسجد پناهگاه او می گردد بحث جذابیت ها پیوندی نزدیک با امکانات مسجد دارد، روشن است که مسجدی می تواند در مشارکت فرهنگی جای داشته باشد که امکانات و تجهیزات لازم را برای این کار داشته باشد. بدین منظور شاید مهمترین نیاز برای مسجد، فضای کافی باشد که اجازه احداث سازه هایی مانند کتابخانه و سالن نمایش فیلم را بدهد. تأمین منابع مالی برای فعالیت های فرهنگی نیز امر مهمی است که در این زمینه باید به آن توجه داشت. باید راهکارهایی مانند کمک مالی دولت یا مشارکت مالی مردم برای تأمین هزینه های فرهنگی جستجو کرد.

۴ - توجه به ویژگیهای مخاطبان:

در مسأله تحقق مشارکت فرهنگی از طریق مسجد، ظرفیت ها و امکانات مسجد یک جنبه از موضوع است و جنبه دیگر، توجه به ویژگیها، ترجیحات و

در مشارکت فرهنگی دو جنبه وجود دارد: نخست، آفرینش و خلاقیت فرهنگی، یعنی اینکه شرایطی فراهم گردد که در آن آدمیان بتوانند آفرینش فرهنگی داشته باشند، و دوم آنکه تمامی افراد جامعه بتوانند از منابع فرهنگی بهره گیرند و استفاده از این منابع در انحصار گروه یا دسته خاصی نباشد. منابع فرهنگی در معنای وسیع کلمه مجموع کالاها و اشیای در دسترس است که انجام فعالیت های فرهنگی را ممکن یا تسهیل می کند.

فعالیت های فرهنگی، فعالیت هایی هستند که اعضای یک جامعه از طریق آن خودشان را محقق می سازند، استعدادهای خود را توسعه و شخصیت خود را گسترش می دهند. واضح است تحقق مشارکت فرهنگی در این معنا، ریشه در ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه دارد. اگر شرایط زیست برای انسانها به گونه ای باشد که به سختی از عهده تأمین معاش خویش برآیند، باتوجه به بحث سلسله مراتب نیازها، توان و فرصتی برای پرداختن به موضوعات فرهنگی وجود نخواهد داشت. پس مشارکت فرهنگی پیوندی نزدیک با مسائل اقتصادی و اجتماعی دارد. اگر جامعه ای فاقد ظرفیت های لازم برای بهره مندی تمام افراد از زیست مناسب باشد، روشن است که طلب مشارکت فرهنگی چه در عرصه خلاقیت و چه در عرصه بهره مندی فرهنگی موضوعی دور از واقعیت می نماید.

اما جایگاه مسجد در مشارکت فرهنگی کجاست؟ برای یافتن پاسخ این پرسش منطقی با مراجعه به اصول سیاست فرهنگی کشور باید دید که مسجد در سیاستگذاریهای فرهنگی چه نقشی دارد. در این اصول در بحث از اولویت ها و سیاست های کلی در بند ۳۴ مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی به مراکز مذهبی از جمله مساجد و تجهیز آنها به امکانات فرهنگی توجه شده است. این بند به شرح زیر است: «افزایش امکانات فرهنگی و هنری مناسب در مساجد، حسینیه ها، تکایا،

انجمن ها و دفاتر و مراکز فعالیت های مذهبی و تبلیغی به معنای اخص» این مصوبه با عنوان هدایت و ارشاد و احیای نقش واقعی و تبلیغی مساجد برای مقابله با تهاجم فرهنگی بیانگر این موضوع هستند که مساجد به عنوان اماکنی محسوب می شدند که می توان در آنها با فراهم آوردن امکانات در راستای موضوعات موردنظر سیاست های فرهنگی کشور حرکت کرد. با این دید مسجد مکانی است که افراد می توانند با مراجعه به آن از امکانات فرهنگی بهره گیرند. اما تحقق این موضوع در گرو توجه به امکانات و شرایطی است که می توان بطور خلاصه به شرح ذیل از آنها یاد نمود.

۱ - رسمی نبودن مسجد:

باید توجه داشت که مسجد سازمان اداری و رسمی نیست و از این مکان مقدس نمی توان برخوردی دیوان سالارانه داشت. تحقق هدف مشارکت فرهنگی از طریق مساجد با صدور بخشنامه های اداری سراسری و یکسان میسر نیست. در همه مسجدها، زمینه پذیرش و امکان فعالیت های فرهنگی

کنند. همچنین لازم است تا نیازسنجی فرهنگی در سطح پوشش هر یک از مساجد فعال در امور فرهنگی انجام گیرد تا مشخص شود که نیازها و ترجیحات فرهنگی مخاطبان چیست؟ اطلاعات فراهم شده بستر مناسبی را برای برنامه ریزان فرهنگی مساجد فراهم می آورد تا برنامه های خود را بر پایه هایی استوار بنا نهند.

خواسته های افرادی است که می خواهند در فرهنگ مشارکت داشته باشند. از این رو ضروری است تا برنامه های فرهنگی مساجد باتوجه به شناخت مخاطبان تحقق یابد. برای نمونه، متولیان امور فرهنگی مساجد باید اطلاع دقیقی از ساخت سنی، جنسی، وضعیت سواد و معیشت ساکنان محل خود داشته باشند تا بتوانند باتوجه به این ویژگیها برنامه های مناسب را انتخاب

● ویژگیهای فرهنگی - آموزشی مسجد نمونه:

مسجد پیامبر اسلام(ص) تشکیل می شد. در این جلسات تنها یک نفر سخن نمی گفت، بلکه به صورت گفتگو و محاوره ای ادامه می یافت. آن حضرت بسیاری اوقات پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در مسجد می ماندند. بخشی از این وقت صرف پاسخگویی به پرسش های دینی و حتی تعبیر خوابهایی که مسلمانان دیده بودند، می شد. پیامبر(ص) همچنین برای تازه مسلمانان که طبعاً به آموزش هایی ویژه نیاز داشتند. جلساتی جداگانه تشکیل می دادند. گاه در حضور آن حضرت مراسم مسابقه شعر و سخنرانی برپا می شد و پیامبر(ص) جوایز برگزیدگان را به آنان اهداء می فرمودند. فعالیت های آموزشی مسجد پیامبر(ص) در غیاب آن حضرت و هنگامی که ایشان در جبهه های جنگ حضور می یافتند، تعطیل نمی شد، بلکه کسانی چون عبدالله بن ام مکتوم و عبدالله بن رواحه اداره امور مسجد را برعهده می گرفتند.

جلسات آموزشی نیز با نبود آن حضرت ادامه می یافت، زیرا استاد و مدرس کلاسهای آموزشی مسجدالنبی تنها پیامبر(ص) نبود. افراد دیگری که صلاحیت های علمی لازم برخوردار بودند، اداره این جلسات را برعهده داشتند. عبدالله بن رواحه که یک چهره علمی بود، جلسات مربوط به توحید و معاد و مسائل اعتقادی را اداره می کرد. پیامبر(ص) حتی در هنگام حضور، گاه در چنین مجالسی شرکت می نمود و به عنوان شنونده و تماشاگر، گفت و شنودهای علمی را نظاره می کرد. آن حضرت درباره چنین مجالسی می فرمود: «من نشستن در چنین مجالسی را بر نشستن در جلسات دعا و نیایش که در گوشه ای دیگر از مسجد برپا بود، ترجیح می دهم، زیرا من برای آموزش و تعلیم مردم، به پیامبری مبعوث شده ام» عباد بن صامت، نوشتن و قرآن خواندن را به اصحاب صفه می آموخت. جابر بن عبدالله نیز حلقه درس مخصوصی داشت که جمعی دانش های دینی را از او فرامی گرفتند. در تاریخ از شخص دیگری به نام ثابت بن قیس نام برده شده که گاه در مسجد برای مردم به ایراد سخنرانی می پرداخت. امیرالمومنین(ع) نیز گاه در حالی که یک پله پایین تر از جایگاه پیامبر(ص) می نشست، بر منبر برای مردم سخن می گفت: پیامبر(ص) کوشش می نمود تا دامنه این تلاش های آموزشی به دیگر مساجد نیز سرایت کند. برپایه شواهد تاریخی، مسجد قبا نیز دارای شور و نشاط علمی و فعالیت های فرهنگی بوده است. پیامبر اکرم(ص) در برهه ای از زمان، معاذ بن جبل را که یک چهره علمی به شمار می آمد، به امامت جماعت آن مسجد منصوب نموده بود. در سال هشتم هجری نیز پس از آن که مکه توسط مسلمانان فتح شد، پیامبر(ص) بی درنگ معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را مأمور کرد تا در مسجدالحرام به مردم مکه، قرآن، فقه و دیگر مسائل دینی را آموزش دهند.

شور و نشاط علمی حاکم بر مسجدالنبی تا سالها پس از رحلت پیامبر(ص) ادامه داشت. امیرالمومنین(ع) با حضور در مسجد، مشکلات قضائی و علمی مسلمانان را رفع می کرد تا آن جا که از خلیفه دوم نقل شده که گفته است: «با حضور علی(ع) در مسجد کسی حق فتوا دادن ندارد» بدلیل شرایط خاص سیاسی، حضور علمی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در مسجدالنبی نسبت به دیگر امامان رشدی فزاینده یافت. شاگردان آن دو بزرگوار همچون ابان بن

می توان گفت این نقش مسجد پس از جنبه های عبادی آن، سرآمد دیگر ابعاد است. در حقیقت بنای مسجد النبی که مسجد نمونه اسلام است، تنها تأسیس یک عبادتگاه نبود، بلکه به شهادت مورخان و محققان و حتی خاورشناسان، پی ریزی یک مدرسه بزرگ اسلامی بود. کشورهای اسلامی از آغاز اسلام تا چند قرن پس از آن، با پدیده ای به نام «مدرسه» روبرو نبودند. در این باره سخن مشهور آن است که در سال ۴۵۹ هجری قمری اولین مدرسه توسط خواجه نظام الملک طوسی وزیر آلب ارسلان سلجوقی در بغداد بنا شده است. ولی پاره ای محققان بر آنند که پیش از تاریخ یاد شده نیز مدرسی مانند مدرسه بیهقی، سعدیه در نیشابور و مدرسه ابن حبان در بستی در بستی - که شهری میان سیستان، غزنه و هرات بوده - وجود داشته است.

به هر رو، تاریخ تأسیس مدارس هر وقت که باشد، محققان و مورخان پذیرفته اند که پیش از پیدایش مدرسه، مسجد یگانه مرکز مهم آموزشی - فرهنگی در کشورهای اسلامی بوده است. هر چند برخی محققان از جایگاه های آموزشی دیگری مانند مکتب های خانگی و دارالقرآن نیز یاد کرده اند. اما فعالیت های آموزشی در این مراکز چنان محدود بوده است که ما امروزه اطلاعات قابل توجهی درباره چند و چون آموزش در این جایگاه ها در اختیار نداریم. حال آنکه نام مسجد مهم اسلامی که عرصه گاه فعالیت های آموزشی بوده، در تاریخ ثبت و ضبط شده است. حتی نام مدرسان این مساجد همراه با اطلاعات قابل توجه دیگری پیرامون مطالبی که در آنجا تدریس می شده، در اختیار ماست. به عبارت دیگر، در حقیقت مدرسه فرزند مسجد به شمار می آید. پس از پیدایش مدرسه نیز تا سالها، مدرسه در دامان مسجد بنا می شد. از همین رو بخش قابل توجهی از کتابهایی که بیشتر پیرامون مسجد به نگارش درمی آید، به بحث از مدرسه اختصاص می یافت، این به سبب ارتباط تنگاتنگی است که میان مسجد و مدرسه وجود داشته است. ترسیم فضای آموزشی حاکم بر مسجد النبی تا حدود زیادی سیمای مسجد نمونه را در ابعاد فرهنگی - آموزشی برای ما روشن می کند. پیامبر(ص) در مسجد خویش آیه های قرآن، احکام و معارف دینی و حتی مسائل تاریخی را به مردم آموزش می داد.

مطالبی که در این جلسات ارائه می شد، متناسب با میزان توان فکری شنوندگان بود. این جلسات از نظر فاصله زمانی به گونه ای تنظیم شده بود که باعث خستگی و ملال شنوندگان نشود. عبدالله بن مسعود گفته است: پیامبر(ص) جلسات سخنرانی را همه روزه برگزار نمی کرد، زیرا بیم آن داشت که شنوندگان خسته شوند. شواهد نشان می دهد که این جلسات پس از برخی نمازها مانند نماز صبح و عشاء که شمار بیشتری از مردم در مسجد حضور می یافته اند، بیشتر برگزار می شده است. شور و نشاط فراوانی در حفظ و ثبت مطالبی که رسول خدا(ص) بیان می نمود، در میان شنوندگان وجود داشت. افرادی که احیاناً به دلیلی توفیق حضور در این جلسات را نمی یافتند، به دیگران سفارش می کردند تا گفته های پیامبر(ص) را کلمه به کلمه ثبت و حفظ کنند و در فرصت مناسب برای آنان بازگو نمایند.

علاوه بر جلسات رسمی سخنرانی، جلسات آموزشی و پرسش و پاسخ نیز در

بحث و گفتگو قرار داد که دست کم دارای دو ویژگی است: اول آنکه آموختن آن شرعاً روا باشد.

دوم اینکه حداقل سودی دنیوی داشته باشد، یعنی لغو و بی فایده نباشد. بر همین اساس، پیامبر(ص) بر مردمی که در مسجد، گرد شخصی جمع شده بودند و با او درباره شعرهای جاهلیت و رخدادهای آن زمان سخن می گفتند، فرمود: اینها دانشی است که دانستن آن سودی ندارد و ندانستن آن نیز ضرری دربر ندارد. همچنین نقل شده که امیرالمومنین(ع) قصه گویی را که در مسجد برای مردم قصه می گفت، از مسجد بیرون راندند. البته ما تردیدی نداریم که آن قصه گو داستانهای غیرسودمند و یا مثلاً همراه با دروغ را برای مردم بیان می کرده است، زیرا قرآن مجید نیز خود شمار زیادی از قصه و سرگذشت پیشینیان را برای ما بازگو می کند. پیامبر(ص) خود در مسجد، رخدادهای مربوط به قوم بنی اسرائیل را برای مردم بیان می نموده است.

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرموده است: کسی که به قصد یاد دادن یا فراگرفتن امر نیکی به مسجد ما وارد شود، همچون رزمنده راه خداست؟ این سخن نیز به ما نیک می فهماند که هر کار نیکی را می توان در مسجد آموزش داد.

۴ - در میان همه مباحث و علوم دینی، پرداختن به علوم قرآنی در مسجد دارای اهمیتی ویژه است، زیرا قرآن و مسجد پیوندی خاص با یکدیگر دارند. پیامبر(ص) در این باره فرموده است: «أَمَّا نَصِيبُ الْمَسْجِدِ لِلْقُرْآنِ» مساجد را برای خواندن و فهمیدن قرآن بنا کرده اند و نیز «مَنْ أَحَبَّ الْقُرْآنَ فَلْيُحِبِّ الْمَسَاجِدَ» دوستدار قرآن، دوستدار مسجد نیز هست.

شواهد تاریخی به روشنی نشان می دهد که در مسجد النبی جلسات قرائت و تفسیر قرآن از گرمی و رونق خاصی برخوردار بوده است. چنانکه پیشتر گذشت، عباد بن صامت از سوی پیامبر(ص) مأمور بود تا قرآن را به مردم آموزش دهد. جلسات مربوط به قرآن و علوم قرآنی حتی شب ها تا دیر وقت نیز در مسجد النبی برپا بود.

۵ - مطالعه تاریخ مساجد از آغاز تاکنون، نشان می دهد که مسجد و کتابخانه همواره همراه بوده اند.

از همان آغاز که قرآن به صورت مکتوب درآمد، مسلمانان قرآن های نوشته را به مسجد اهداء و یا وقف می کردند. با افزایش شمار کتابها، کتابخانه های مساجد نیز رشدی فزاینده یافت. این کتابخانه ها نقشی بزرگ در شکوفائی فرهنگ و تمدن اسلامی داشته اند. در شرایط کنونی نمی توان مسجدی را که فاقد کتابخانه و قرائت خانه است. مسجد نمونه نامید.

از این رو لازم است در زمینه تأسیس و تجهیز کتابخانه های مساجد گامهای مهمی برداشته شود.

رسیدن به این مهم، ایجاب می کند که تحولی نیز در زمینه چگونگی ساختمان و بنای مسجد صورت گیرد و از آغاز فضایی مناسب به کتابخانه و قرائت خانه اختصاص یابد. ا/ظ/ب

تغلب، معاذ بن مسلم، حرمان بن اعین و زراره بن اعین نیز دارای جلسات علمی بودند. محمد بن حکیم یکی از شاگردان امام موسی کاظم(ع) در مسجد النبی به بحث و گفتگوهای علمی می پرداخت.

امام رضا(ع) نیز با حضور در مسجد پیامبر(ص) به آن دسته از مشکلات علمی که همگان از حل آن درمانده بودند، پاسخ می گفت، اینها همه به ما می فهماند که مسجد برای همیشه جایگاه آموزش و فراگیری معارف اسلامی است.

ابعاد فرهنگی مسجد نمونه:

نکاتی چند پیرامون ابعاد فرهنگی - آموزشی مسجد نمونه که اهمیت بسزائی دارد به شرح ذیل یادآوری می کنیم.

۱ - ابعاد فرهنگی - آموزشی مسجد، یک رسالت اساسی و بنیادین این نهاد در تمامی عصرها و مکانها است. مسجد با ویژگیهایی که دارد، برای همیشه آموزشگاه مبانی دینی و معارف اسلامی است.

از این رو، مسجدی که نقش مؤثری در زمینه های فرهنگی - آموزشی ایفا نکند، در حقیقت از ادای بخش مهمی از رسالت خویش بازمانده و از مسجد نمونه بسی فاصله گرفته است. بر پایه همین ارزیابی است که امیرالمومنین(ع) مسجدی را که در آن خبری از هدایت، تبلیغ و ترویج دین نباشد، مسجد خراب برشمرده است.

۲ - بی تردید، شکوفائی علمی مسجد و طرح دانش های گوناگون، کمالی برای مسجد به شمار می آید، ولی پرداختن به این امور، نباید سبب شود تا رسالت اولیه مسجد که پرداختن به دانش های دینی است، فراموش شود. از نگاه امیرالمومنین(ع) یکی از رسالت های مهم و اساسی مسجد آن است که به معنای حقیقی کلمه، کانون هدایت مسلمانان باشد.

۳ - دانش های دیگر جز علوم اسلامی را در صورتی می توان در مسجد مورد



منابع و مأخذ:

- ۱ - تاریخ آموزش در اسلام، احمد سلبی، ترجمه محمدحسین ساکت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۱
- ۲ - احیای کتاب و دفتر نشر میراث مکتوب، رسول جعفریان
- ۳ - بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، ج ۱
- ۴ - الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۲
- ۵ - سیمای مسجد، تألیف و نشر نگارنده، ج ۲
- ۶ - التراتیب الاراذیه، عبدالحی الکتانی، ج ۲
- ۷ - تاریخ المدینه المنوره، عمر بن شهبه، ج ۱، دارالفکر، قم
- ۸ - السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، دارالقلم، بیروت
- ۹ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱
- ۱۰ - نهج البلاغه، صبحی صالح
- ۱۱ - من لایحصره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱
- ۱۲ - اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱
- ۱۳ - وسائل الشیعه، محمد بن حسن عاملی، ج ۳
- ۱۴ - مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۳
- ۱۵ - مغازی، محمد بن عمر واقدی، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۹



ارتقاء دانش اجتماعی

محمد ابراهیم نوروزیان

۲-۳ ماهه بود که همسر من با پرسر به دیدن من آمدند.

در آن منطقه درگیری ها و جنگ های چریکی در حال رخ دادن بود و فضای خاص خودش را داشت با حجم بالای کار و تعداد تلافیات و شهیدان زیاد. سعی کردم در آن موقعیت هم با توجه به شرایط کار فرهنگی انجام دهم به مدارس روستا می رفتم و آموزش های بسیار مقدماتی به آنها می دادم و یک پزشک را با خودم می بردم تا بچه ها را هم معاینه می کرد تا اگر مشکلاتی داشتند برایشان دارو تجویز کند. افسر جوانی بودم و حدود ۷-۸ پایگاه را هم فرماندهی می کردم. همین نزدیکی بین من و مدرسه و اهالی باعث شد اهالی روستا با ما همکاری نمایند.

پسر کوچک من زمانی که فرمانده ارومیه شدم سه روزه بود و خانومم دوباره بچه ها را با خودش به ارومیه آورد. اگر امروز من به جایگاهی که دارم افتخار می کنم به خاطر داشتن همسری است که در همه جا کنار من بود و نقش بسیار موثری در زندگی من داشت. ایشان همیشه پا به پای من و همراه من بودند.

فرمانده ی ارومیه بودم و فرمانده ی ناجا به دنبال فرمانده جدید برای اهواز بودند در سال های ۷۹-۸۰-۸۱ کسی داوطلب نبود من پذیرفتم. البته مردم اهواز بسیار خونگرم و با معرفت هستند و فضایی که بین مردم وجود دارد بسیار صمیمانه است اما در طول ۵ سالی که در آنجا فعالیت داشتم جزو سخت ترین و البته بهترین دوران زندگی ام بود اما با به بکارگیری اقدامات فرهنگی در همان شرایط نیز توانستم مسائل را مدیریت کنیم.

در عرصه ی کشوری کار پیچیده و سخت است اما امکان پذیر است، ولی در عرصه ی لشکری و فعالیت های نظامی و پادگانی کارهای فرهنگی و کارهای نو با پیچیدگی های زیادی همراه

دوآب کرمانشاه رفتیم و عید سال ۶۰ را در آنجا بودیم و بعد از برگشت حتی بنا به تنبیه ما بود و از ما توضیح خواستند. انتظار این بود که با برنامه ریزی پیش برویم. به لطف خدا و تربیت فکری و ذهنی خانوادگی من همیشه تلاش می کردم نوآوری را در فعالیت هایم به کار ببرم. نوآوری بخصوص در فعالیت های حکومتی کار بسیار سختی است و من همیشه این تفکر را در ذهن داشتم که بتوانم در کارهایم از نوآوری استفاده کنم. در دانشکده ی افسری اتافی بود که سلاح های قدیمی و سازمانی نگهداری می شد و مهمات هم در اتاق دیگری نگهداری می شد. بنابر حساسیتی که داشتم تمایل داشتم از امکانات موجود استفاده شود به همین دلیل این ایده را مطرح کردم که بر اساس تدبیر شهید نامجو بسیج دانشکده افسری را تشکیل دهیم و آموزش های نظامی مقدماتی را به افراد عادی که تمایل دارند در جبهه ها مشارکت کنند منتقل کنیم. به دلیل اعتقادی که به ایده هایم داشتم مسئولیت سلاح ها را شخصاً پذیرفتم و اتفاقاً اقدامات و اتفاقات خوبی هم در نتیجه حاصل شد و به افرادی که در این دوره ها شرکت می کردند گواهی سطح آمادگی جسمانی هم دریافت می کردند. البته شرایط آن زمان و مسئولیت سنگین فعالیت اینچنینی نظامی فشار زیادی برایم داشت و خاطرات زیادی هم از آن زمان دارم. آموزش ها چنان خوب پیش میرفت که اکثر افراد با دومین گلوله سیل را هدف قرار می دادند و حتی خودشان هم باور نمی کردند.

آن مقطع گذشت و برای مدتی به مرکز پیاده باباکوهی شیراز رفتیم وبعد از سپری کردن دوره آموزش تقسیم بندی شدیم، ارتش نیرو می خواست و من به طبع علاقه ای که به فضاهای روستایی و دورافتاده داشتم به مرز در کردستان منتقل شدم. پرسر در آن زمان حدود

۱۹ ساله بودم و قبل از انقلاب دیپلم ریاضی گرفتم، در این میان انقلاب شد و فاصله ای ایجاد شد. در حدود سال ۵۸-۵۷ در انجمن اسلامی معلمان فعالیت های فرهنگی انجام می دادم. دایی من در انگلیس تحصیل می کرد و به من هم پیشنهاد دادند برای تحصیل به آنجا بروم. مدارک را ترجمه کرده بودم و از دانشگاه آکسفورد پذیرش هم گرفته بودم روزی برای نماز جمعه رفته بودم که متوجه شدم دانشکده ی افسری نیروزی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران دانشجوی می پذیرد. در آن زمان بحث انقلاب فرهنگی مطرح بود و هیچ کدام از مراکز علمی و دانشگاهی فعالیت نمی کردند شاید این یکی از دلایلی بود که جذب این زمینه شدم. در امتحان علمی ورودی که حدود ۱۲۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند رتبه هفتم را کسب کردم. در نهایت دانشجوی رشته ی افسری ارتش شدم با فرماندهی بزرگانی مانند شهید صیاد شیرازی و شهید نامجو که برای این عزیزان ارزش بسیار زیادی قائل هستم و از آنها درس های زیادی آموختم. برای شادی روح تمام فرماندهان دلاورم صلوات می فرستم و ان شاءالله که روحشان شاد باشد.

باید بگویم که برنامه ریزی و آینده نگری را در همان زمان هم در تصمیمات این بزرگان می دیدم. در آن زمان شور جوانی و اشتیاق جبهه داشتم اما به ما می گفتند شما باید فعلاً آموزش ببینید برای آینده. این آینده در آن زمان برای من خیلی مفهومی نداشت و دیدی نداشتیم که آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

در سال های ۶۰-۵۹ از محضر اساتیدی چون شهید آیت الله دستغیب در شیراز درس های اخلاقی زیادی آموختم. به هر حال در سال ۶۰ بعد از اینکه همه برای ایام عید تعطیل بودند من و ۳-۴ نفر از دوستانم تصمیم گرفتیم به جبهه برویم. دستخطی تهیه کردیم و به نقطه مرزی



زندگی ویرینی

ویرین مغازه ها و فروشگاه ها را مشاهده کرده اید. ویرین ها چپش اشیاء و کالاها برای جذب مشتری و تبلیغ و عرضه و فروش کالا هستند و بصورت معمول شما را به خرید و مصرف دعوت می کنند.

در کشور ما رسم است در همه خیابان های شهر قدم به قدم مغازه ها و فروشگاه های کوچک و بزرگ کالاهای ویرینی خودشان را به مشتریان عرضه نمایند و ما در حال عبور از خیابان ها از بین هزاران ویرین ترین شده که برای خرید و مصرف بیشتر تنظیم شده است، می گذریم. کالاهای بسیاری از ویرین ها به لحاظ کمی و کیفی با کالایی که فروخته می شود متفاوت است. در هنگام خرید تحت تاثیر نورپردازی و دکور و صحنه آرای و ترکیب و رنگ ویرین ها هستیم. در واقع ویرین ها عین واقعیت نیستند و فقط بخشی از ابعاد مثبت کالا که فروشنده قصد دارد به ما عرضه می شود.

زندگی ما در بسیاری از موارد تحت تاثیر ویرین ها می باشد. برای مثال غربی ها ویرین های از خودشان ساخته اند انسان های فعال و کوشا و مهربان و ثروتمند و دلسوز بشریت با تمدن پیشرفته و با بهداشت و کمال و معرفت و غیره ویرین های که در فیلم ها و رسانه های غربی عرضه می شود پرکشش و جذاب و دوست داشتنی است اما در بسیاری از موارد همه واقعیت های موجود کشورهای غربی را ارائه نمی کند و اگر فرصت یابید چند سالی در این کشورها زندگی کنید تازه متوجه تفاوت ها می شوید.

زندگی بسیاری از آدم ها ویرینی شده است. مبلمان منزل و نوع لباس و پوشش و اتومبیل شخصی و سبک زندگی و همه ابعاد زندگی برای نشان دادن به دیگران و تماشای کردن تزیین شده است. حتی مدرک تحصیلی برای تکمیل ویرین است. اما درون این ویرین ها با ظاهری که عرضه می شود متفاوت است.

برای زندگی کردن مواظب ویرین هایی که دیگران برای تاثیر گذاری بر شما تزیین کرده اند باشید. برای پیشرفت در زندگی واقعیت ها را از ویرین ها تشخیص دهید. در میان ویرین ها بدنبال آینده خود نباشید. آینده کودکان و نوجوانان و جوانان خود را به ویرین ها نسپارید. شک ندارم که شما صدها نمونه از این ویرین ها را می توانید مثال بزنید. اگر در این زمینه سوالی داشتید با مشاوران دفتر آینده پژوهی مشورت کنید.

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

@Cafe. Narengi

@sajjad.today

ادامه از صفحه قبل...

می باشد. به ارتقاء دانش اجتماعی بسیار اعتقاد داشتم و معتقدم با ارتباط با مردم می شود از خیلی وقایع و اتفاقات جلوگیری و پیشگیری نمود. من ۲۴۰۰۰ جلسه داشته ام و تلاش می کردم در این جلسات باید ها و نباید ها را به جامعه و مخاطبینم انتقال دهم و در مورد مشکلات آگاه سازی ایجاد کنم.

در حوزه ی کودک در مدارس ارتباط عاطفی بین کودک و پلیس ایجاد می کردم. آشنایی با خودروی پلیس، لباس پلیس و ... این فرهنگ سازی ها شاید الان به نظر عادی شده باشد ولی در سال های ۷۵-۸۰ بسیار نو و تازه بود و برای دیگران باعث تعجب بود. شخصاً همیشه برای کارهایی که می کردم دفاع داشتم و با تمام سختی هایی که وجود داشت اثبات می کردم که رویکرد درستی دارم. در سال ۸۸ فرمانده منطقه ی جنوب غرب تهران بودم. در آن زمان معاون تربیت و آموزش تهران بزرگ بودم و حدود ۵۰۰۰ نیرو داشتیم که باید ترفیع می گرفتند. اما به دلیل شرایط موجود و اینکه تعداد زیادی از این افراد توانسته بودند در دوره ها شرکت کنند، از این نظر تایید نمی شدند بنابراین ترفیع نمی گرفتند. برای حل این مشکل یک پکیج کامل مولتی مدیا از فایل های صوتی و تصویری و پاور پوینت و مقاله از سرفصل ها و موضوعات مختلف مرتبط برای افرادی که در مرحله ی ترفیع می باشند تهیه نمودم که طبق مصوبه و استاندارد ستاد کل و بدون مغایرت بود. در سامانه فراخوان داده شد و افراد مراجعه می کردند سی دی را تهیه می کردند، اساتید راهنما و تلفن های مربوطه در اختیارشان قرار می گرفت سپس برای آزمون نهایی آنها وقت تعیین می کردیم. سرفصل های مربوط شامل موضوعات روانشناسی، جامعه شناسی، موضوعات راهبردی مدیریتی و غیره بود که با استفاده از یک تیم تخصصی، فضای کلاس حضوری را به فضای آموزشی مجازی تبدیل کردیم. بعد از اجرای این طرح از ستاد کل برایم تشویقی آمد زیرا کار در چنین شرایط سختی و با این حجم بالا انجام شده بود و این شیوه ی آموزش در این حوزه نوین و جدید بود. در تمام این سال ها اول توکلم به خدا بود و بعد آنچه به من کمک می کرد اعتقادی بود که به شیوه و رویکرد خودم در انجام کارها داشتم. البته اگر طرح و ایده ای داشتم که برای عملی شدن توجیهی برای آن وجود داشت همیشه قانون مدار، طبق مقررات و اصول، دستورالعمل ها و در نهایت مجوزات کارها را پیش می بردم.

اگر پلیس نبودم حتماً معلم می شدم. اگر افراد از نحوه ی عملکرد پلیس انتقاد دارند قطعاً از عقبه ی مشکلات و چگونگی فعالیت های آنها مطلع نیستند.



تجربه برنامه ریزی فرهنگی

قبل از برگزاری کارگاه های تجربی برنامه ریزی فرهنگی جلساتی با همین عنوان از یکسال قبل در دفتر آینده پژوهی تحولات فرهنگی و اجتماعی با عنوان تجربه برنامه ریزی فرهنگی برگزار می شد که طرح مباحث این جلسات به قلم منشی جلسه خالی از لطف نیست. در این گزارش سعی شده اسامی و سمت ها و مدارک دانشگاهی افراد طرح نشود تا توجه مخاطب بیش از پیش به محتوای مطالب جلب شود و نه گویندگان آن.

گزارشگر سارا

در سال گذشته دعوت نامه ای غیر قابل پیش بینی از طریق یک ایمیل آشنا بدست من رسید مبنی بر اینکه جلسه تجربه برنامه ریزی فرهنگی بصورت یک کار گروهی بدون وابستگی دولتی و حزبی در بخش خصوصی با همراهی علاقمندان دانش پژوه آغاز شده است و علاقمندیم شما گزارش جلسات گفتگوی این جلسات را بصورت افتخاری ثبت کنید. پس از تماس تلفنی با برگزارکنندگان آن در همان ابتدا مشخص شد که این گروه برخلاف تصور من علاقه ای به مطرح شدن و تبلیغ و بهره گیری سیاسی و اجتماعی از کارشان ندارند و خوشبختانه افراد دلسوزی هستند که قصد دارند به جامعه خودشان خدمت کنند و مرا برای این انتخاب کرده بودند و قبلاً قلم من در ارائه گزارش های صادقانه و بیان ساده از جلسات فرهنگی در حوزه های اجتماعی را مشاهده کرده بودند. مشکل اینجا بود که مثل بقیه کارهای فرهنگی می خواهند بدون هزینه و بصورت رایگان و افتخاری کارها را جلو ببرند. اشکالی ندارد من هم عضوی از این جامعه هستم و قبول کردم همراهی کنم.

در اولین جلسه قرار شد که بجای ذکر نام و سمت و مدرک افراد به محتوای مطالب مطرح شده توجه کنیم چرا که متأسفانه در کشور ما نخبگان علاقمندند اسم شان بصورت مستمر در رسانه ها مطرح شود و برخی نیز از بکار بردن عناوین دکتر و استاد و مهندس برای فخر فروشی استفاده می کنند و تعدادی نیز خود را در پشت سمت هایی همچون مدیر و مدیر کل و معاون فلان مرکز و نهاد جلو می اندازند.

جلسه اول با موضوع برنامه فرهنگی برای نسل ایکس برگزار شد. محسن دعوت کننده جلسه گفت که یک فرضیه دارد که ما در کشورمان با ۳۰ تا ۴۰ دسته دو تا سه میلیون نفری روبرو هستیم که هر دسته را می توانیم با عقاید و آرمان ها و ارزش ها و رفتارها و احساسات و خطوط فکری و چارچوب های ذهنی شان از یکدیگر تفکیک کنیم. گفتم با این فرضیه جمعیت ایران می شود ۹۰ تا ۱۲۰ میلیون نفر؟ محسن توضیح داد که این دسته ها با یکدیگر تداخل (اورلپ) دارند. برای مثال یک دسته دو میلیون نفری روشنفکر اجتماعی داریم که یک میلیون آن را می توانیم در دسته دین داران قرار دهیم و یک میلیون نفر هم در جمع غرب گرایان قرار می گیرند. این یک میلیون نفر دین دار ممکن است پانصد هزار نفرشان در دسته مسجد رو ها هم قرار داشته باشند و آن یک میلیون نفر غرب گرا نیز ممکن است ۷۰۰ هزار نفرشان در دسته فعالان اجتماعی قرار گیرند. یا یک دسته سه میلیون نفری تحصیل کرده با دغدغه فرهنگی داریم که یک میلیون آن بالای ۵۰ سال سن دارند و دو میلیون نفرشان زیر ۳۰ سال

هستند. بدین ترتیب ممکن است هر یک از این افراد در چند دسته عضویت داشته باشند.

مسعود سؤال کرد این دسته ها کدامند؟ محسن گفت ببینید مهم عنوان دسته ها و خط کشی بین آنها نیست مهم اینست که با این فرضیه می توانیم در برنامه های فرهنگی خط مشی و تصمیم گیری واقع بینانه تری داشته باشیم. برای مثال به شما گفته می شود که برای نسل ایکس برنامه ریزی فرهنگی داشته باشید. با این فرضیه شما بدنبال برنامه ریزی فرهنگی برای دو تا سه میلیون نفر بیشتر نمی توانید باشید و این دو تا سه میلیون نفر در سی تا چهل دسته عضویت دارند.

بنظر من در حوزه فرهنگ با برنامه ریزی به سبک برنامه ریزی های خطی معمول روبرو نیستیم. برنامه ریزی فرهنگی پروژه ای انجام می شود و نمی تواند شکل برنامه های تکرار شدنی و همیشگی داشته باشد. برنامه های فرهنگی یک پروژه هستند که پس از مطالعه و بررسی در یک محدوده مشخص و در یک دوره زمانی مشخص اجرا می شود و قابلیت تکرار برای هر نقطه و هر طیفی را ندارد.

وقتی محسن داشت این توضیح را میداد در ذهنم گذشت که ای داد بیداد ما سالهاست تلاش می کنیم یک برنامه ثابت فرهنگی را در چند دهه برای همه اقشار در همه کشور پیاده کنیم و علت عدم موفقیت خودمان را نمی دانستیم. با ناراحتی به محسن گفتم این فرضیه و نظریات شما هیچ پایه علمی هم دارد؟ گفت منظورتان کدام علم است. اگر منظورتان دانش برنامه ریزی است بله. برای مثال ما در برنامه ریزی همیشه با خط تولید یک کارخانه روبرو نیستیم که از ما بخواهند برنامه تولید یک کارخانه یخچال سازی را برای مدت ده سال بنویسیم. گاهی از ما می خواهند که برنامه کوتاه مدت سه ماهه برای آمادگی افکار عمومی مقابله با شیوع یک بیماری همه گیر در کشور بنویسید. اگر این برنامه را نوشتید به این مفهوم نیست که این برنامه باید هر ساله در همه جای کشور اجرا شود. حتی برنامه فرهنگی آمادگی افکار عمومی برای مقابله با شیوع یک بیماری همگانی در هر استان و محله ممکن است متفاوت باشد.

وقتی این گزارش را تنظیم میکردم زمانی بود که مسئولین کشور در مقابله با گسترش بیماری کرونا دست و پا می زدند تا مردم را راضی کنند از درب منزل شان خارج نشوند. با خودم گفتم عجب یکسال پیش محسن از لزوم طراحی چنین برنامه فرهنگی در جلسه سخن گفت و ما چقدر ساده از کنار چنین سخنانی گذشتیم. مثل بقیه اخلاق و رفتارمان عادت کرده ایم که همه چیز در زندگی مان را سهل و ممتنع بگیریم و باری به هر جهت زندگی را بگذرانیم.



حتی در اقتصاد مد نظر قرار گرفته است. تفاوت های سنی افراد اولین تمایز آشکار در هر دوره از زندگی ما می باشد. برخی تجربه های زندگی بصورت عمومی در هر دوره سنی در هر جامعه ای قابل پیش بینی است و تکرار می شود. برخی نیز تجربه های منحصر به فرد در یک نسل است و تکرار ناشدنی هستند. پس ما در برنامه فرهنگی برای نسل ایکس به دوره های زندگی و تجربه های تکرار شدنی و تکرار ناشدنی روبرو هستیم.

من گفتم پس فرض اساسی این است که رفتارهای افراد را می توانیم با تجربه نسل ها در سنین یا دوره های خاص در چرخه زندگی پیش بینی کنیم؟

مسعود گفت درست است برای مثال در اقتصاد از همین رویکرد چرخه زندگی استفاده می کنند. بدین ترتیب می توان حدس زد که در سن جوانی افراد مشغول به تحصیل هستند و هزینه هایشان خرج تحصیل می شود و نوع تحصیلات آنها توانایی خرید آنها را در آینده تعیین خواهد کرد.

با خودم فکر کردم، ای بیچاره چه نشسته ای که رفتی تحصیلات فرهنگی کردی که بدرد نمی خورد و تجربه چرخه زندگی نشان می دهد که همه تحصیل کرده های فرهنگی از درآمد و مانده اند و من هم مانند آنها قدرت خرید آینده ام زیر صفر خواهد بود. کاش رفته بودم پزشکی یا معماری تحصیل کرده بودم.

در ادامه جلسه محسن منظورش از برنامه ریزی برای نسل ایکس را توضیح داد. نسل ایکس به این واقعیت اشاره دارد که برای دو یا سه میلیون نفری می خواهیم برنامه فرهنگی داشته باشیم که دقیقاً آنها را نمی شناسیم. برای مثال برنامه فرهنگی برای کسانی نیاز داریم که امروز با عنوان بزرگسالان جوان از آنها نام برده می شوند. کسانی که نه مشخصات کامل جوانان را دارند و نه مشخصات کامل بزرگسالان. بزرگسالانی که دوران تحصیل را گذرانده یا نگذرانده، آموزش دیده یا ندیده اند؛ شغل ثابتی ندارند و هنوز در خانه پدری زندگی می کنند و پول تو جیبی نیازمندند و ازدواج نکرده اند و بین جوانی و بزرگسالی در حرکتند و دچار بحران هویت شده اند.

محمد گفت همان تقسیم بندی نسل ها؛ نسل سنجد خورها و نسل نقل خورها و نسل شکلات خورها، همه خندیدند. مسعود گفت ما برای داشتن برنامه فرهنگی نیازمند تشخیص دقیق و علمی تمایزات نسلی هستیم. اما مثل جامعه شناسان وقت نداریم بنشینیم و سالها در مورد این تمایزات تحقیق و مباحثه کنیم.

محسن گفت درست است ما به اطلاعات و مطالعات جامعه شناسی در داخل و خارج نیازمندیم، اما مجبوریم کمبود تحقیق و مطالعات انجام نشده را به نوعی در برنامه ها مد نظر قرار دهیم. بهترین کار در هر برنامه فرهنگی در نظر گرفتن چرخه زندگی است. نظریه چرخه زندگی در علوم اجتماعی و



گرفته اید. پسرها و دخترها از یکدیگر متفاوتند. از شما بعید است که چنین تفاوت آشکاری را در برنامه ریزی فرهنگی مد نظر قرار نمی دهید. محسن متواضعانه گفت کاملاً درست گفتید این نکته ای است که در برنامه های فرهنگی نباید فراموش کنیم. تفاوت های جنسیتی حتماً باید مد نظر قرار داشته باشد. مطالعات نشان می دهد که مصرف فرهنگی هر نسل متفاوت است و در هر نسل تفاوت دخترها و پسرها در استفاده از محصولات فرهنگی کاملاً آشکار است.

مینا که تا حالا ساکت مانده بود از این مبحث استقبال کرد و با صدای رسا و بلندی گفت بنظرم نقش تکنولوژی در تفاوت نسل ها را نباید دستکم بگیریم. امروزه در برنامه های فرهنگی نباید نقش وسایل ارتباطی جدید را فراموش کنیم. مشکل اساسی چند دهه برنامه های فرهنگی ما اینست که برنامه

محسن گفت در برنامه های فرهنگی باید به تجربه های منحصر به فرد نسل ها؛ بیش از تجربه های تکرار پذیر توجه نمود. برای مثال جوانانی که دوران دفاع مقدس هشت ساله را تجربه کرده اند با جوانانی که دوران سازندگی را تجربه کرده اند تجربه های منحصر به فردی دارند که شبیه هم نیست. من گفتم بله به همین دلیل است که جوانان از تجربه های آنها که جنگ را دیده اند یاد گرفتند که چه برنامه متفاوتی برای آینده شان داشته باشند. محسن گفت اجازه بدهید بجای سخن های عمومی روزنامه ای زرد که در شبکه های اجتماعی مورد بحث قرار می گیرد کمی دقیق تر حرف بزنیم. من از سخن او دلخور شدم و نوعی توهین به خودم تلقی کردم اما صبر کردم در وقت مناسب تلافی کنم.

محسن گفت مطالعات تاریخ شناسان خارجی نشان داده است که برخی از



ریزان فرهنگی ما یادشان می رود که با چه حجم وسیعی از تولیدات فرهنگی و رسانه ای در رسانه های نوین و فناوری های نوین ارتباطی روبرو هستند. محسن گفت من در این جلسه امتیاز دقت و فراست را به خانم های جلسه می دهم که با ریزی درستی به مسائل اساسی اشاره کردند.

من گفتم حالا که از خانم ها دفاع کردید بگذارید اعلام کنم که وقت جلسه به پایان رسیده و ما خانم ها مجبوریم برای آوردن بچه ها از مدرسه و تهیه غذای خانواده هر چه زودتر مرخص شویم.

محمد گفت اما من هنوز معتقدم که ما در جهان با نسل هایی روبرو شده ایم که خصوصیات جهانی به خود گرفته اند و همه شبیه هم شده اند.

مسعود گفت البته شاید شباهت ها بیشتر شده است اما نباید از ویژگی های نسلی در هر جامعه غافل بمانیم.

محسن گفت بقیه مذاکره را بگذاریم برای جلسه بعد در هفته آینده به شرطی که سارا خانم خلاصه مطالب این جلسه را هر چه سریع تر به ما برساند. من گفتم چشم نگران نباشید بموقع خلاصه را به شما می رسانم.

امروز که این فرصت را یافتیم مطالب جلسه اول را تنظیم کنیم. چند ماه گذشته است. به دفترم نگاه کردم تاکنون سی و شش جلسه تجربه برنامه ریزی فرهنگی تشکیل شده و تازه من دست به قلم شده ام تا به اصرار ماهنامه اندیشه روز این مطالب را برای انتشار آماده سازی کنم. امیدوارم نگهداری از بچه ها و انجام کارهای منزل و راضی نگهداشتن همسر عزیزم به من اجازه دهد که خلاصه جلسات بعدی را هم برای شما باز تعریف کنم. موفق باشید.

گزارشی بود از: دفتر آینده پژوهی تحولات فرهنگی و اجتماعی

کشورها با چهار نسل روبرو بوده اند نسل آرمان گرا و نسل واقع گرا و نسل مدنیت گرا و نسل تطبیق گرا. بصورت متوسط در هر نیم قرن وقایعی و بحران هایی برای جوامع پیش می آید که این وقایع و بحران ها برای نسل زیر بیست سال جوامع بصورت خاص موجب تغییر در بینش ها و افکارشان می شود.

مسعود گفت پس در نسل بیست ساله ها با نوعی تغییرات و تحولات ویژه روبرو هستیم که دغدغه های متفاوت دارند.

محمد گفت و برای همین است که گفته اند در هر دوره ای با چهار نسل روبرو هستیم که همزمان در هر جامعه ای حضور دارند.

من گفتم ببخشید یک کم زیر مدرک هایتان صحبت کنید من هم بفهمم. همه خندیدند و من برای اینکه روی آنها را کم کنم گفتم من اینچور فهمیدم که هر نسل با بحران های مادی و معنوی که در هر نیم قرن روی میدهد روبرو می شود. نسلی که در زمان اوج گیری بحران حضور داشته و نسل دوم که همراه هم هدایت تغییرات را بعهده دارند و دو نسل سوم و چهارم خودشان را بتدریج وفق می دهند.

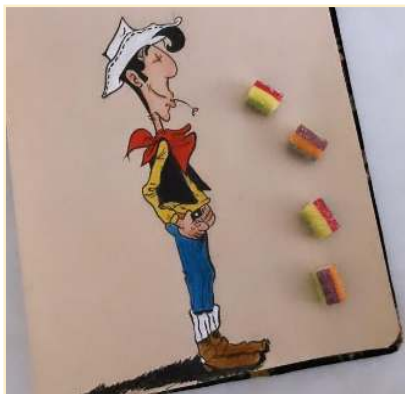
محسن گفت مشخص است که همه شما مطالعات خوبی در این مورد دارید اما ما اکنون میخواهیم از نگاه برنامه فرهنگی به این نظریات توجه کنیم. دوباره حس کردم به من توهین شده است و باید بالاخره تلافی کنم. اما باز هم صبری کردم.

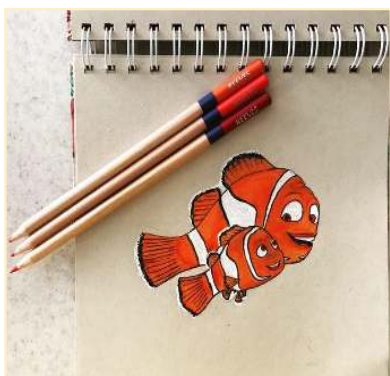
محسن اشاره کرد برای هر برنامه فرهنگی لازم است به تفاوت خصوصیات اخلاقی و رفتاری و شناختی نسل ها دقت کنیم.

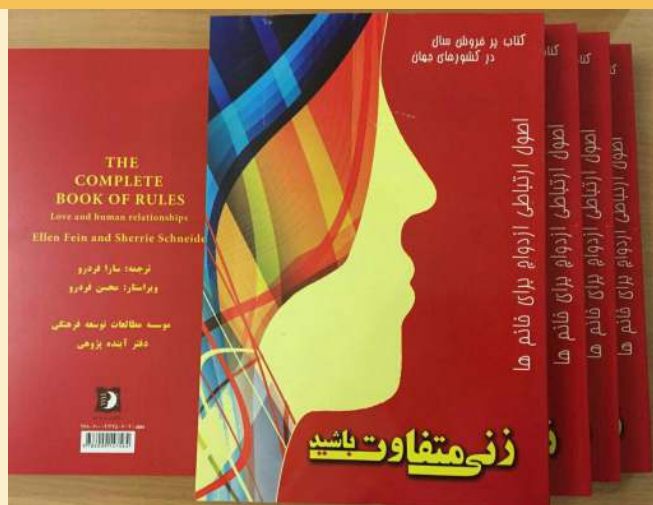
من موقعیت را برای تلافی مناسب دیدم و با کمال قدرت گفتم. متاسفم که شما در این فرضیه ها و نظریات، تفاوت های جنسیتی در هر نسل را ندیده

آشنایی با هنرمند جوان

خانم زهره ذکی زاده نگاری هنرمند ۳۰ ساله با مدرک کارشناسی مدیریت فرهنگی و هنری هستند که آثار هنری ایشان را در حوزه نقاشی کودک و عکس های ترسیمی ایشان در شبکه های اجتماعی مورد استقبال و مراجعه علاقمندان قرار دارد. بخشی از کارهای ایشان را با هم ببینیم:







معرفی کتاب زنی متفاوت باشید

ترجمه سارا فردرو

تقدیم به همه ی دختران و زنان که انگیزه مقدس تشکیل خانواده، موفقیت، و پیشرفت در زندگی شان دارند. زن و مرد در کنار یکدیگر کامل خواهند شد. خداوند زن را که مظهر جمال الهی است، آفرید و او را مایه آرامش و سکون همسر قرار داد، تا خانه و خانواده را در سایه عطوفت و رحمت خود بیاراید. انسان اشرف مخلوقات است و برای قرار گرفتن در مسیر درستی از اتفاقات و جریانات زندگی، تنها کافی است با استفاده از قدرت تفکر، با جریان طبیعی جهان هستی هماهنگ و همراه شود. در روزگاری که بسیاری از افراد در روابط بین فردی و نقش های خود گمراه شده اند و گاهی از تجربه ی لذت یک رابطه ی متعادل و کامل بی نصیب خواهند ماند و آرزوی داشتن یک همراه و شریک زندگی مناسب را برای همیشه افسانه میپندارند از طریق یکی از دوستان دلسوز و متعهد، با این کتاب آشنا شدم. این کتاب یکی از پرفروش ترین کتاب ها در سالهای گذشته درجهان بوده است. بعد از مطالعه کتاب متوجه شدم که نویسنده با ذکر اصول اساسی و ابتدایی با بیان بسیار ساده و قابل فهم خانم ها را مخاطب قرار داده و تلاش بر این داشته است که بسیاری از آشفتگی های ذهنی آنها را در برابر تصمیم گیری ها و تحلیل های گمراه کننده برای ازدواج برطرف کند و به آنها کمک کند تا فرد مناسب را برای ازدواج پیدا کنند. صداقت نویسنده در بیان مطالب، انگیزه ی ترجمه ی این کتاب را برایم به وجود آورد. امید است این کتاب بتواند نقطه ی گشایشی در زندگی مادران، همسران و دختران با استعداد، فهیم و ارزشمند سرزمین ایران باشد که تک تک آنها هرکدام نقش مهمی در پرورش فرزند و عرصه های متفاوت را دارند. این کتاب مجموعه ای است از پیشنهادات در قالب اصول برای جلوگیری از آغاز یک رابطه نادرست، عدم اتلاف زمان و ایجاد انگیزه و عزت نفس برای همه ی خانم ها در هر سن و سال و با هر نوع سبک زندگی و موقعیت شغلی و بسیار شهرت پیدا کرده است. این کتاب نه تنها مربوط به بهبود روابط و انتخاب فرد مناسب برای ازدواج و جلوگیری از انتخاب نامناسب میباشد، بلکه مهمترین دستاورد آن خودشناسی، به دست آوردن عزت نفس و استفاده بهینه از زمان و شرایط موجود و حذف ناامیدی ها و دلشکستگی ها خواهد بود. خواندن این کتاب را به همه ی خانم ها اعم از مادر بزرگ ها مادران، زنانی با تجربه های نامناسب در روابط عاطفی و ازدواج های قبلی، زنان صاحب فرزند و دختران توصیه میکنم. امید دارم، نور امیدی باشد در مسیر تعالی و بهبود روابط. هرگز از امید و انگیزه فاصله نگیرید، دست یابی به ناممکن ها همواره با شناخت کامل توانایی ها و ارزش های وجودی تان میسر خواهد شد. ما در این کتاب بجای استفاده از کلمه قوانین کلمه اصول را جایگزین نمودیم و ویراستار محترم مطالب را متناسب با فضای فرهنگی و اجتماعی کشور، تنظیم مجدد نمودند و به همین دلیل این کتاب را بایستی ترجمه ای آزاد از کتاب اصول دانست. از موسسه مطالعات توسعه فرهنگی نیز بخاطر سرمایه گذاری و حمایت از ترجمه و چاپ کتاب سپاسگزارم.

سارا فردرو

دانش آموخته دوره کارشناسی مدیریت فرهنگی و هنری

بنام خداوند یکتا

بر اساس دانش علمی و تجربه فرهنگی که در طول سال های متمادی نزدیک به سه دهه در بخش فرهنگی کشور بدست آورده ام، و تربیت چهار دختر عزیز خودم، متوجه شده ام که در کشور ما بسیاری از افراد جامعه بویژه بانوان در ساده ترین مسائل زندگی با کاستی های آموزشی روبرو هستند و نیاز به منابع آموزشی و تحقیقاتی مناسب مشاهده می شود. ازدواج و تشکیل خانواده یکی از موضوعات بسیار مهمی است که در زندگی همه ما نیازمند کسب دانش و انتقال تجربه می باشد و تلاش های متعددی نیز برای راهنمایی بانوان صورت گرفته است اما آنچه در جامعه مشاهده می شود نشان دهنده کاستی های آموزشی است.

بصورت معمول بیشتر منابع در مورد اهمیت ازدواج سخن می گویند اما کمتر به شیوه ها و روش های رفتاری مورد نیاز زنان برای انتخاب مرد مناسب می پردازند. امروزه بسیاری از دختران جوان ما بر اساس سبک زندگی غربی و آموزه های نادرست و ترویج شده در شبکه های اجتماعی برای بدست آوردن مرد مناسب و ازدواج، در دام مردان هوس باز گرفتار می شوند و بخش قابل توجه ای از ازدواج ها نیز متأسفانه بدلیل عدم انتخاب فرد مناسب، در کوتاه ترین مدت ممکن به طلاق کشیده می شود. این کتاب که از پرفروش ترین کتاب های راهنمایی خانم ها در امر ازدواج در سطح جهان بوده است به سادگی اصولی را مطرح می سازد که در صورت اجرای آن زنان می توانند با شناختی که از مردان بدست

معرفی

پدیده ای به نام اصول

زمانی که تصمیم گرفتیم این کتاب را تدوین کنیم می دانستیم که پیام مهمی برای به اشتراک گذاشتن خواهیم داشت. با چشم خودمان بارها و بارها تاثیر اصول را در زندگی اطرافیان، دوستان، همکاران و خانواده دیده بودیم. زمانی که زنان برای بازگو کردن داستان موفقیت هایشان با ما تماس می گرفتند، مطمئن شدیم که باید این اصول به صورت یک کتاب در دسترس همه ی زنان قرار بگیرد. کتاب زنی متفاوت با دیگران باشید(قوانین) نه تنها پرفروش ترین کتاب سال شد بلکه به یک پدیده مهم در سرتاسر جهان تبدیل شد. در واقع این کتاب به این دلیل محبوب شد که توانست به یک دستاورد فرهنگی برجسته تبدیل شود. در بسیاری از برنامه های تلویزیونی در سراسر جهان معرفی شد و همه جا از آن صحبت می شد! چرا همه توجهات به سمت این کتاب جلب شد، در حالی که تعداد بیشماری کتاب در مورد روابط مردان و زنان در بازار وجود دارد؟ پاسخ ساده است، زیرا این اصول تاثیر گذار بوده اند! برخلاف باقی کتاب ها که محتوای درمانی و تئوری دارند، که البته مطالب دلگرم کننده و دل خوش کننده ای دارند و شیرین به نظر میرسند و توصیه های تکراری دارند از قبیل، "خودتان باشید"، "نقش بازی نکنید"، "احساسات را به یک مرد بگویید"، اما هیچکدام از اینها در زندگی واقعی صورت عملی نخواهند شد. اما اصول، حقیقت را در مورد آشنایی بازگو میکند و به شما کمک خواهد کرد تا مرد مناسب را برای ازدواج پیدا کنید! اصول، ترس و نیاز به تحلیل را در آشنایی حذف کرده اند. خواندن کتاب های مربوط به روابط چه فایده ای خواهند داشت؟ بسیاری از ما می پرسند چطور کتاب شما به پرفروش ترین کتاب سال تبدیل شد؟ اگر بخواهیم صادق باشیم ما برای تبدیل شدن به پرفروش ترین کتاب سال هیچ تلاشی نکردیم. هدف ما از نوشتن اصول این بود که به زنان کمک کنیم عزت نفس و ازدواج مناسبی داشته باشند. زمانی که به طور ناخداگاه تحت تاثیر محبوبیت کتاب قرار گرفتیم آنچه بیشتر برای ما ارزش داشت این بود که می دیدیم زنان با هر سن و سال و هر سبک زندگی از اصول استفاده میکنند تا بتوانند خودشان را دوست بدارند و مرد مناسب برای ازدواج را پیدا کنند. زنان از وجود این کتاب خرسند هستند. "آرزو میکنم ده سال پیش در مورد اصول اطلاع داشتم" این جمله ای است که مکررا از زنان می شنویم. یکی از طرفداران اصول نوشته بود "این کتاب باید در دسترس همه ی زنان در سراسر جهان قرار بگیرد". این کتاب تنها مناسب یک دختر ۲۰ ساله یا یک زن در دهه ی ۳۰ نمی باشد بلکه برای مادران، مادر بزرگ ها نیز کاربرد دارد. "مادری برای ما نوشته بود "دخترم به حرف من توجه نمی کند امیدوارم کتاب شما بر او تاثیر داشته باشد" مادر دیگری به ما گفت که این کتاب را بعد از خواندن به دخترش و دوست دخترش هدیه داده است. در حالی که خواننده های بسیاری در مورد توصیه های اصول از ما تشکر می کردند، بسیاری دیگر در مورد جزئیات بیشتر درباره مشکلات و موقعیت های متفاوت در آشنایی از ما سؤال می پرسیدند. برای مثال اصول در مورد روابط راه دور، آشنایی با افراد مشهور، روابط با همکار و تبدیل کردن یک رابطه معمولی به یک رابطه صحیح عاطفی و همجنسگوار آشنایی های آنلاین و عناوین بسیار دیگر. بنابراین برای پاسخ به این سؤالات و شفاف سازی و بر طرف کردن آشفتگی ذهنی شما در مورد اصول در سال ۱۹۹۷ کتاب اصول ۲ را تدوین کردیم. همچنان که کتاب اصول محبوبیت پیدا می کرد، به همان اندازه هم موضوع بحث محافل شده بود. البته نه

می آورند و کسب تجربه های افراد مختلف در دام مردان هوس باز و یا ازدواج های بی نتیجه گرفتار نشوند. جالب اینجاست که بسیاری از آموزه های آن متناسب با رفتارهای دینی است و نشان میدهد که توجه به دین و اعتقادات دینی تا چه اندازه در انتخاب همسر می تواند موثر باشد برای مثال در این کتاب هیچگونه رابطه ای با مردان برای دوستی و رفاقت پیشنهاد نمی شود و نویسندگان معتقدند که هرگونه ارتباط با مردان بایستی در راستای ازدواج و تشکیل خانواده باشد. از سوی دیگر نیز برخی تفاوت های فرهنگی که کشور ما نسبت به جهان غرب وجود دارد، موجب می شود بخش کوچکی از آموزه ها متناسب فرهنگ ایرانی و اسلامی ما نباشد، لذا تلاش گردید با حفظ دیدگاه نویسندگان کتاب، این نوع آموزه ها بصورتی تنظیم شود که با فرهنگ ما کمترین تعارض را داشته باشد. برخی مثال های موجود در کتاب مربوط به تجربه بانوان در کشورهای غربی بوده است و خواننده گرمای بایستی به تفاوت فضای فرهنگی و اجتماعی ما توجه داشته باشد. در مجموع اصولی که برای ارتباط با مردان برای انتخاب همسر آینده در این کتاب مطرح شده است اصولی اخلاقی و انسانی است و اجرای مناسب آن می تواند بسیاری از خانم ها و دختر خانم های جوان را از خطرات معمول که در جامعه در اطراف آنها در کمین است را حفظ نماید. خواندن این کتاب را به همه خانم ها و دختر خانم ها و مادران و معلمان زن مدارس کشور و مشاوران خانم توصیه می کنم. برای انتقال تجربه خوانندگان کتاب در موسسه مطالعات توسعه فرهنگی گروهی با نام "انجمن اصول ارتباطی خانم ها در ازدواج" تشکیل شده است و خوانندگان محترم می توانند نظرات خود و تجربه و داستان های واقعی از تجربیات خود را در امر ازدواج و انتخاب مرد مناسب را برای ما ارسال نمایند تا انشاءالله در چاپ های آینده در هنگام تکمیل کتاب مورد استفاده قرار گیرد. ایمیل ویراستار کتاب با عنوان Fardroo@outlook.com برای ارتباط خوانندگان محترم در نظر گرفته شده است. امید است ترجمه و انتشار این کتاب که با سرمایه و حمایت موسسه فرهنگی و هنری مطالعات توسعه فرهنگی انجام شده است بتواند خدمتی ارزشمند به جامعه بانوان کشورمان باشد.



خانمها توانایی ارتباط با مادرشان را داشته و یا نداشته باشند. در کنار این اغلب مادران سعی می کنند که برای دختران شان در رابطه با ازدواج آنها آسان گیر و مدرن و یا بسیار سخت گیر باشند. خانم های اطراف شما با شرایط اجتماعی امروزه عجین شده اند. زنان به اصول این کتاب برای ارتباط با دیگران روی می آورند چون تنها پیشنهاداتی هستند که میتوانند روی آن حساب کنند و جواب خواهند گرفت.

این اصول نکات پیش پا افتاده و اضافی نیستند اینها شگفت آور هستند. البته ما به حقوق زنان و مردان اعتقاد داریم و کاملاً پیشرفت های زنان را در قرن اخیر تقدیر می کنیم. این مهم است که زنان هم در زندگی ما به اندازه ی مردان مهم باشند و برای اثبات این موضوع باید با دوستانمان با احترام و ملاحظه برخورد کنیم. چه دوست داشته باشید و چه نداشته باشید، مردان از لحاظ احساسی و احساسی با زنان متفاوت و از لحاظ بیولوژیکی تهاجمی هستند. آنها به چالش علاقه دارند چه در بازار سهام، بسکتبال، فوتبال و چه هنگامی که زنان مانع و مرزی ایجاد می کنند. این موضوع از زمانی که تمدن آغاز شده وجود داشته است. مردانی که به اصول پاسخ میدهند بیمار یا احمق نیستند بلکه کاملاً عادی و سلامت هستند. این مرد متعادل شما است. حقیقت بیمارگونه است اینست که مردی درحالی که یک زن به وضوح او را نخواسته است بارها و بارها آن زن را تعقیب و دنبال کند، کسیکه درخواست او برای قرار ملاقات مکرر رد شده اما باز هم اصرار می کند. اما این چیزی نیست که ما راجع به آن صحبت می کنیم. ما درباره زنی صحبت می کنیم که برای جلب توجه و به دست آوردن یک مرد از همه چیز نخواهد گذشت و خودش را خیلی مشتاق نشان نمی دهد. در این روش آن مرد به او احترام می گذارد و می خواهد با او ازدواج کند. اینک چرا مردان به صورت طبیعی خواهان مبارزه طلبی هستند مهم است. نکته اینست که برای داشتن یک رابطه موفق کارهایی باید انجام داد، باید به مردان فرصت داد به دنبال زنان مناسب خود باشند و به عبارت دیگر زنان باید یک سری اصول را دنبال کنند. معمولاً زنان با هر سن و سالی، هر کاری که احساس می کنند خوب است انجام می دهند، مثل قرار ملاقات های تصادفی، خرید هدایای گران قیمت، تماس های بی وقفه و اغلب زنانی که ما می شناسیم در واقع، داشتن اصول و ایجاد حد و مرز برای زندگی کردن را نادیده گرفته اند.

این زنان خوشحال هستند که برای آنها امکان استقلال مالی فراهم شده است و در زمینه کاری موفق هستند، اما آنها فکر می کنند که سخت گیر بودن در روابط با مردان کارایی ندارد. این کتاب در واقع درباره احترام به نفس و ایجاد حد و مرز است.

این امر علاقه به خود یا عزت نفس نامیده می شود! هر کسی در قلب خود می داند که اصول تاثیر گذار هستند و این پذیرش قلبی همان چیزی است که باید وجود داشته باشد. بعضی از افراد باید چندین بار این کتاب را بخوانند تا پیام اصلی کتاب را درک کنند، موضوع فقط راجع به شمارش معکوس برای روز خواستگاری یا استفاده از لوازم آرایش و تلفن کردن نیست. کتاب اصول یک کتاب آداب معاشرت نیست، راجع به سفارش دادن غذا در روز ملاقات یا اینکه از کدام پنگال باید استفاده کرد نیست. در حالی که این ظرافت ها مهم هستند، اما چیزهایی نیستند که اصول بر روی آنها تمرکز کند. اصول برای حفظ زنان و

بین زنان که فقط به یک راهنمایی ساده در مورد روابط با ازدواج مناسب و رابطه با مردان نیاز دارند، بلکه بیشتر به وسیله رسانه ها و مولفان کتاب های روابط! ممکن است اصول در ظاهر شبیه به توصیه هایی باشند که مادران به شما گوشزد می کرد، اما در واقع زمان و شرایط کاملاً تغییر کرده است. زنان امروزه به اصول احتیاج دارند. نه به این خاطر که ترغیب مردان از نظر اخلاقی اشتباه است یا هر دلیلی که مادران به شما گفته بود، بلکه اصول تنها به یک دلیل ساده به ما می گویند که مردان را ترغیب نکنیم، چون این کار جواب نمی دهد! پنجاه سال پیش زنان به مردان تلفن نمی کردند و یا با مردی قبل از ازدواج زندگی نمی کردند به این دلیل که این کار از لحاظ اجتماعی قابل قبول نبود. پنجاه سال پیش لزومی نداشت که خانم ها اولین کسی باشند که قرار ملاقات را خاتمه می دهند، حتی به این موضوع فکر هم نمی کردند بلکه به اجبار، پدر آنها با قرار دادن یک زمان معین برای اینکه دخترشان در خانه باشد این ملاقات را برای آنها به پایان می رساند. همانطور پدر بزرگشان که قرار ملاقات آنها را با نشانه رفتن یک اشاره از ایوان جلویی منزل خاتمه می داد. در ادامه در آن زمان زنان اغلب مجبور بودند ازدواج کنند تا از خانه پدری شان بروند. آنها از لحاظ مالی به مردان وابسته بودند و وقتی ازدواج می کردند تبدیل به زنان خانه دار تمام وقت یا مادری می شدند که در زندگی حرفه و تخصصی نداشتند. اما الان زنان، امکان فراهم کردن خانه، ماشین، تعطیلات، وسایل خانه و هر وسیله رفاهی برای خودشان را دارند. آنها همچنین می توانند یک بچه را به تنهایی حمایت کنند. دیرزمانی است که خانمها دیگر برای بیرون آمدن از خانه پدری شان و یا به دست آوردن یک زندگی خوب و هیجان انگیز به مردان احتیاج ندارند.

اما حقیقت اینست که زنان، مردان را در زندگی خود به عنوان شریک، دوست، عاشق، همسر و پدر می خواهند. آنها بدون مرد ها هم کارهای خودشان را انجام خواهند داد اما برای ازدواج، بچه دار شدن و برای کامل کردن روابط شان اشتیاق دارند. شخصیت و رفتار زنان معمولاً به نوعی به روابط آنها وابسته است. ممکن است برخی

موضوع اخلاقی نیست بلکه واقعیت است. آیا زنان می توانند بدون یک شوهر خوشحال باشند؟ البته که می توانند، اما چرا باید خواستار چنین روشی باشند؟ هر انسانی باید ازدواج کند اما ما ازدواج به هر قیمتی را توصیه نمی کنیم. معتقدیم: 'آگاهانه تصمیم بگیرد'، ما برایتان توضیح دادیم که چگونه متوجه شوید که او مرد مناسب شما است. این یک الگوی فکری برای راهنمایی زنان در مورد ازدواج است.

این اصول راجع به زنانی نیست که بی گذار به آب می زنند. در مقابل، اصول، تغییرات، روش و رفتار مربوط به آشنایی، یک روحیه (معنوی) جدید که امروزه به شدت احتیاج است را معرفی می کند. وقتی شما به دنبال یک مرد باشید و به او التماس کنید که با شما ازدواج کند، این برخلاف طبیعت خواهد بود. حتی اگر او با شما ازدواج کند ممکن است

بدرفتاری کند، سرد برخورد کند و هیچوقت شما را نخواهد بخشید و رفتار نامناسبی با شما خواهد داشت. برخلاف آن، وقتی که شما اصول را بر روی مردی که در گام های اولیه علاقه خود را ابراز کرده، اجرا کنید او برای شما ارزش قائل خواهد شد. او هیچوقت احساس نخواهد کرد که شما او را وادار به ازدواج کرده اید. ازدواج های اصولی، ازدواج های شادی هستند. مردانی که اصول بر روی آنها انجام شده، شرکای فوق العاده ای برای زندگی خواهند بود. آنها پدران و همسران با توجهی هستند و وارد مشکلات زندگی می شوند (در همه ی قسمت های زندگی نقش پذیری دارند و همکاری می کنند). در تکالیف بچه ها کمک می کنند و برای تعطیلات خانوادگی برنامه ریزی می کنند. اصول موثر هستند، واقعا اینطور است. به همین خاطر زنانی که می خواهند ازدواج موفقی داشته باشند و تا آخر در یک رابطه عاشقانه با همسرشان باشند، باید با اصول زندگی کنند و از نتیجه ی آن لذت خواهند برد.

حتی مردان در برابر موضوعاتی است که باعث دل شکستگی و زخم های عمیق روحی و روانی و موضوعاتی که باعث غم و اندوه آنها می شود. تعداد زیادی روابط فاجعه بار وجود دارند به این خاطر که یا زنان نخستین قدم را برای روابط با مردان بر می دارند و یا مردان را مجبور به ادامه رابطه می کنند حتی مدت ها بعد از اینکه آن رابطه باید تمام می شده است. یک رابطه بی سرانجام و شکست خورده بسیار افسرده کننده، متزلزل کننده اعتماد به نفس و در کل ناخوشایند است. شما با دنبال کردن اصول، از این نتایج فاجعه بار و این احساسات دردناک جلوگیری خواهید کرد.

ما مجبور بودیم اصول را مثل یک کتاب رژیم غذایی بسیار سخت گیرانه و دقیق بنویسیم. چون می دانستیم که زنان اصول را زیر پا خواهند گذاشت. آنها همیشه به غذاهای مورد علاقه پرچرب و یا یک تکه کیک شکلاتی در آخر هفته ناخنک می زنند. اما با ظرافتی که در تدوین اصول در نظر گرفته شده است، حتی اگر برخی اصول جزئی نیز شکسته شود، هنوز شانس داشتن منافع از انجام باقی اصول را داشته خواهید داشت. حتی متخصصین روانشناسی این کتاب را به مراجعه کنندگان خود پیشنهاد می دهند.

آنها معتقدند که آشکاری و صداقتی که در درمان و مشاوره به کار می رود، در مراحل مقدماتی آشنایی کارایی نخواهد داشت. آیا اصول جنبه ی تفکر صرف ازدواج دارند؟ آنها تنها واقع گرایانه هستند. خیلی از زنان قصد ازدواج دارند، این خیلی عالیست که یک مرد فوق العاده را در کنار خود داشته باشید و زندگی تان را با او شریک شوید. ما به زنان نمی گوئیم که بدون یک مرد هیچ هستند. اما تنها این موضوع وجود دارد که اغلب زنان احساس میکنند اگر با یک مرد خوب ازدواج نکنند، چیزی را در زندگی خود از دست داده اند و این یک حقیقت است.

این کمبودی است که آنها در قلب خود احساس خواهند کرد. این یک

تاریخچه

به نظر می رسد که هیچکس به خاطر نمی آورد که اولین بار چه کسانی قواعد روابط ازدواج بین زن و مرد را تنظیم نمودند. همانند مادران و مادر بزرگ هایمان، ما هم مثل آنها همسرانی می خواستیم که بهترین دوستان مان باشند. اگر حقیقت اعماق وجودمان گفته شود، همه ی ما واقعا تمایل به ازدواج داریم، داستان های عاشقانه، لباس عروس، دسته گل، مهمان ها، ماه عسل و مجموعه همه این ها، ما نمی خواستیم که بعد از کار به خانه برویم و به تنهایی شب را سپری کنیم. چه کسی گفته که ما نمیتوانیم همه اینها را با هم داشته باشیم؟ اگر فکر می کنید این اصول دیوانه وار هستند، نگران نباشید، ما هم همینطور فکر می کردیم. اما بعد از شکست های متعدد مجبور شدیم که به خود بقبولانیم که اصول غیر اخلاقی و عجیب و غریب نیستند، تنها یک سری رفتارها و عکس العمل های کارآمد هستند که وقتی دنبال می شوند و به صورت یکنواخت به کار گرفته می شوند مردان را در به دست آوردن زن مورد علاقه شان کمک می نماید. چرا این را نپذیریم؟ ما به این اصول احتیاج داشته ایم! به سادگی میتوان گفت زنان امروزه درباره مطالب پایه ای درست آموزش ندیده اند، حداقل اصول راجع به پیدا کردن شوهر و حتی اینکه چگونه باید محبوب مردان باشند. خیلی زود این اصول موثر شدند، حضور زنان پرنرنگ شد و شروع به صحبت علنی در مورد اصول ازدواج کردند. در ابتدا بیان بعضی از مقدمات در رابطه با آموخته های ما راجع به روابط زن و مرد سخت بود؛ اما نظریه هایی که قبلا آنها را باور داشتیم، در پذیرش و انجام اصول به ما کمک کرد و پیروی از اصول به نوعی تعداد زیادی از زنان را حمایت کرد تا بتوانند ازدواج مناسبی داشته باشند. نقطه شروع ما اطلاع رسانی برای موفقیت بود. یک مسیر رو در رو، تبادل و سپردن این روش ها به دیگران، آنچه زنان از زمان آغاز هستی در طول تاریخ برای یکدیگر انجام داده اند. اما این بار، هدف بزرگتر و نتیجه شیرین تر از هرگونه معامله داد و ستد است، زیرا درمورد ازدواج صحبت می کنیم. نه فقط یکی شدن های بدون عشق بلکه ازدواج های طولانی واقعی. اصول ساده در مورد اینکه چطور یک شوهر مناسب انتخاب کنیم! سال ها این اصول را با زنانی که می شناختیم، در محل کار و خانواده، در میان می گذاشتیم. تا مدت ها زنان با ما تماس می گرفتند تا نکته ها را با ما مرور کنند "من فراموش کردم، شما گفتید آیا من اول باید قرار ملاقات را خاتمه بدهم یا او؟" یک شب در طول یک مهمانی شام، دوست مجردمان، سیندی موضوعی را راجع به اصول گوشزد کرد، که این اصول را از یک دوست در کالیفرنیا شنیده بود. ما می دانستیم، هیچ اشتباهی در کار نبود. اینها همان اصول مربوط به ازدواج بودند که یکی از ما در جای دیگری سینه به سینه منتقل کرده بود. اصول در سرتاسر کشور پخش شده بودند، و از این زن به آن زن منتقل شده بود. از روستا به شهر، تا اینکه درست در این مهمانی در متهنن به ما برگشتند! موضوع قابل توجه اینجا بود که سیندی اصول را اشتباه متوجه شده بود! سیندی گفت: "طبق این اصل مردان اول باید قرار ملاقات را پایان دهند، تا احساس مسئولیت پذیری داشته باشند." اما نه، این اشتباه بود. ما توضیح دادیم که شما اول باید قرار ملاقات را پایان دهید تا او را در حالتی که هنوز بیشترین تمایل دارد رها کنید. در آن زمان بود که تصمیم گرفتیم اصول را بنویسیم تا اشتباهی پیش نیاید! بدین ترتیب کار نوشتن و تنظیم اصول را آغاز کردیم.



پیوست فرهنگی و برنامه ریزی توسعه

دادن به برنامه های فرهنگی برخی از نابسامانی های فرهنگی را آشکار و تشدید نمود و مدیران کشور را با این سوال مواجه ساخت که "چرا علی رغم تلاش های خستگی ناپذیر؛ بعضی از بخش ها و اقشار جامعه از رشد فرهنگی مناسب برخوردار نیستند و چرا تاثیر فرهنگ و الگوهای غربی و نوعی خرده غرب گرایی فرهنگی در باور ها و رفتار های برخی مردم مشاهده می شود؟

بسیاری از متفکران و دلسوختگان کشور تقصیر را متوجه مدیران بخش فرهنگ دانستند و حاکم نشدن تفکر اسلامی بر تمامی ارکان زندگی مردم را علت اصلی و بعضی دیگر نیز وجود افراد فاسد و ضعف دنیا طلبی و خود باختگی فرهنگی را مسبب اصلی معرفی نمودند.

نتیجه مقدماتی چنین دیدگاه هایی انزوای بیشترنخبگان فرهنگی و باز افزایش سیطره بخش اقتصادی بر فرهنگ شد تا تعارض های برنامه های اقتصادی و عمرانی و تاثیر آن را بر بخش فرهنگ نادیده و مسکوت گذارد.

در سالهای اخیر با قوت گرفتن روحیه خود باوری و عزت نفس؛ دوره بازاندیشی هویتی اسلامی - ایرانی آغاز شد و این تفکر تقویت شد که برای دستیابی به هرگونه پیشرفت و توسعه بایستی ابتدا بسترهای فرهنگی جامعه را مستحکم نمود و با هدف گذاری و انتخاب شیوه ها و راهکارهای متناسب در برنامه پیشرفت و توسعه کشور که متناسب با فرهنگ اسلامی باشد می توان از وقوع بسیاری آسیب های فرهنگی و

با نگاهی تحقیقی آشکار است که در طول سال های پر برکت پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موجی از پیشرفت های شتابان همراه با جریان رشد فکری، موجب شکوفایی و تجلی توانایی های ایرانیان شده است. در مسیر پیشرفت در سالهای اخیر؛ حجم برنامه های توسعه اقتصادی و عمرانی و آبادانی کشور و رشد فناوری باعث شد تا برای مدت زمان کوتاهی، نوعی غفلت از برنامه های فرهنگی و عدم دقت در تاثیر برنامه های غیر فرهنگی بر فرهنگ؛ شکافی بین دو حوزه اقتصادی و فرهنگی بوجود آید و عقب ماندن بخش فرهنگ از دیگر بخش ها بتدریج نمایان گردد.

فرهنگ اسلامی در شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش محوری و تاثیر گذار داشت و در گام اول موجب شد تا ارزش ها؛ رفتارها؛ ساختارها و نهادهای ناشایست و نامطلوب رژیم گذشته به سرعت تخریب و به کنار گذاشته شود و در گام دوم موجب پدید آمدن ساختارها و نهادهای شایسته بر مبنای ارزش های فرهنگی گردید. فرهنگ اسلامی انگیزه بخش حرکت ها و پشتوانه نظام جمهوری اسلامی ایران در تمامی برنامه ها و فعالیت ها بوده است. لیکن توجه بیش از اندازه دو گروه فکری جامعه به مسائل مادی و اقتصادی و توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی موجب شد برنامه های معنوی و اعتقادی و برنامه ریزی فرهنگی کمتر مورد توجه قرار گیرد. بتدریج عدم عنایت و حمایت جدی از بخش فرهنگ و عدم تامین نیازهای ضروری و اولویت

معمولاً هر وقت از توسعه در یک جامعه نام برده می‌شود آنچه به ذهن متبادر می‌گردد توسعه در بخش‌های عمرانی و اقتصادی و حداکثر سیاسی است و معمولاً مقوله فرهنگ مورد غفلت قرار گرفته و به رابطه فرهنگ با ابعاد دیگر توسعه توجهی نمی‌شود. عدم توجه به روند متناسب سازی فعالیت‌های جاری در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور با اهداف و محوریت بخشیدن به فرهنگ دینی باعث رشد نامتوازن و از دست رفتن زمان به عنوان مهم‌ترین سرمایه غیر قابل برگشت برای جبران نابسانانی‌ها خواهد بود. تجارب اجرای برنامه‌های توسعه در کشورهای مختلف جهان خصوصاً کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که عدم توجه به ابعاد رابطه صحیح بین قطب‌های توسعه با فرهنگ، علاوه بر آنکه میزان رشد کمی و کیفی رشد ملی را محدود می‌سازد، در بلند مدت به دلیل توسعه نامتوازن، باشد ایجاد عوارض منفی و بحران‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌گردد.



حامیان این شماره از ماهنامه جلا(اندیشه روز)
پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir
و کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی می باشند.

با تشکر از همکاری پایگاه اطلاع رسانی کافه نارنگی @Cafe.narengi

ماهنامه
جلال
نیاز اندیشه روز

www.fekrvarzi.ir